

نام کتاب دروازه را بگشا

مسلسل
۹۷۳۱
۴۹
۵

BERLIN

برلین

**Hauptstadt
Deutschlands**

پایتخت آلمان

کتابخانه عمومی کتبا ساس
تاریخ ۱۳۵۲

۳۹۴۹

مشاهدات من در برلین

۲۷۱۹۳
۱۸۷
۴۱

نوشته: ایرج یزدان بخش

Kadji Yazdambakhsh

نشریه شماره ۴ روزنامه

سپیدایران

**Macht
das Tor auf**

دروازه را بگشا

Unteilbares Deutschland

آلمان تقسیم ناپذیر

طهران - اسفند ماه ۱۳۴۰

بها: پنجاه ریال

چاپ پیک ایران



کتابخانه عمومی کتبات
تاسیس ۱۳۵۴

اعتذار

تقاضا از خوانندگان گرامی

باتمام اهتمامی که در تصحیح این کتاب بعمل آمد متأسفانه ۱۶ صفحه اول مصون از اغلاط مطبعی نماند. لذا با اعتذار کامل از خوانندگان گرامی تقاضا میشود قبل از شروع بمطالعه کتاب اغلاط زیر را تصحیح و سپس کتاب را مطالعه فرمایند.

صحنه	سطر	غلط	صحیح
۲	۱۴	تو باید شهری که	تو باید شهری را که
۲	۲۴	برلین شرقی	آلمان شرقی
۲	آخر	۲۲ ملیون	۲۲ میلیون
۳	۲۳	وسيله ترين	وسيله ترن
۳	۲۵	عبارت ديگر خاك	عبارت دیگر خاک
۶	۱۶	اونيفوم	اونیفورم
۷	۱۲	وسيله يست يا نقليه سريع السير	بايست
		يا وسيله نقلیه سریع السیر دیگری	
۱۰	۴	Griebnitzsee	Griebnitzsee
۱۰	۲۶	وحتى از مامورين	و حتی یکی از مامورین
۱۱	۱۱	وقتی ساعت ۸ر۴۰ ترن	وقتی ساعت ۸ر۴۰
		را نشان میداد	
۱۲	۶	Bundesdorf	Bundesdorf
۱۲	۱۶	کوپنیکسبرک	کوپنیکسنبرک
۱۳	۱۵	اول سپتامبر	اول سپتامبر ۱۹۳۹
۱۳	۱۹	Putsch	پوچ سرهنک کرآف اشتاوفنبرگ
		Oberst Graf Stauffenberg	
۱۵	۹	Sigessulje	Sigessaeule
۱۶	۶	کشته شدن هزارتن	کشته شدن هزاران تن

پس از حوادث سیزدهم اوت و برانگیخته شدن
آتش خشم مردم برلین غربی علیه آلمان شرقی، به عنوان
عملیات احتیاطی و جلوگیری از حوادث احتمالی،
از طرف مقامات انگلیسی مقیم برلین دستور داده
شد که جلوی دروازه براندنبرگ سیم کشیده شود
و از نزدیک شدن مردم برلین غربی بدان ممانعت
و عمل آید. عکس مقابل سپاهیان انگلیسی را هنگام
یاسداری جلوی دروازه مذکور نشان میدهند. ←



کتابخانه عمومی کتب اسلام
تم - تاسیس ۱۳۴۳

بنام یزدان بخشنده مهربان

حوادثی که در ماههای اخیر در «برلین» بوقوع پیوست و بار دیگر نام پایتخت سرزمین آلمان را وارد زبانها و نقل محافل سیاسی جهان ساخت و چشمه‌ها را بسوی شهری متوجه نمود که روزگاری مقر فرمانروائی هیتلر و مظهر قدرت اروپا بود و اینک نیز بنام دروازه آزادی برای کشورهای پشت پرده آهنین و بخصوص آلمان شرقی مشهور می‌باشد مرادین شهر کشاند تا از نزدیک آنچه را که در این جزیره واقع در اقیانوس خشک دنیای که ونیسم میگذرد مشاهده کرده و شما خوانندگان عزیز را در جریان امر قرار دهم . در نگارش مشاهدات خود سعی خواهم کرد فقط آنچه را که به چشم دیده و با گوش خود شنیده‌ام بیان کنم و از کزافه کوئی‌ها و زیاده‌رویها بدور بمانم . یادداشت‌هایی که در این سفر تهیه نه‌نموده‌ام خالی از هر گونه حب و بغض سیاسی بوده و فقط حقایق عربیانی را تشریح میکند که هر ناظر بیطرف دیگری نیز هنگام اقامت در برلین و برخورد با مردم آلمان بدان‌ها پی برده و بی‌کم و کاست آنها را اظهار خواهد کرد .

علاوه بر شرح و بیان مشاهدات این سفر گفتارهایی را نیز که با مقامات مختلف اعم از آلمانی و خارجی نموده و همچنین مصاحبه‌های مختلفی را که با فراریان ، رقی مقیم برلین بعمل آورده‌ام برای استحضار شما خوانندگان عزیز که ما هو حقه برشته تحریر در می‌آورم . طی این نوشته‌ها نتیجه رفتارندوم یا آمارگیری دقیق و بی‌سابقه‌ای که در مورد مسئله برلین از ساکنین آلمان غربی و اهالی برلین نموده‌ام با بیان چگونگی آن و نحوه سؤال خواهم نگاشت . من امیدوارم این مجموعه بتواند برای شما خوانندگان گرامی از نظر

آگاهی بیکی از مسائل مهم جهان مفید فایده و برای سیاستمداران و آنانکه چرخ سیاست جهان برانگشت اراده شان میچرخد هشداری بوده تا در اتخاذ تصمیمات خود در مورد آلمان و برلین چنان راهی در پیش گیرند که نه تنها صلاح و خیر ساکنین آلمان و برلین بلکه دنیا را شامل باشد.

دو عامل: اگر از کنجکای واستقبال خطر که از خصائل روزنامه نگاریست بگذریم بیش از هر چیز دیگری دو مسئله باعث گشت که بلافاصله چمدان خود را بسته و با عجله رهسپار برلین گردم آنهم در موقعی که خطر اقامت در برلین بعد اهلالی خود رسیده بود. یکی از این دو محرک، نامه بود که از دوست آلمانی ام که دکتر در علم فلسفه و ادبیات آلمانی است و در برلین اقامت دارد دریافت داشتم و دیگر آنکه برای نتیجه گیری دقیق از فرآیند مردم خود در مورد برلین آگاهی به افکار و نظریات اهالی آن برآیم شامل اهمیت بسزای بود. (زیرا پدرم به این مأموریت راداده بود و اطاعت امر پدر را واجب و لازم میدانم) دو ستم در نامه که بعد از وقایع سیزدهم اوت برابر با بیست و دوم مرداد برآیم ارسال داشته چنین نگاشته بود:

۱. برآیم بنویس که کی به برلین خواهی آمد. تو باید شهری که زادگاه برادر آلمانیست میباشی از نزدیک بینی علاوه بر اینکه برلین خیلی زیباتر از فرایبورگ است، برای تو که با سیاست و عالم روزنامه نگاری سروکار داری اقامت و مشاهده برلین دارای اهمیت فراوان میباشد زیرا برلین اینک مرکز اصلی و محل تصادم و برخورد دو سیاست، شرق و غرب میباشد. تو میتوانی به مرزهای مختلف این شهر رفته و سیمهای خاردار و دیوارهایی را که از میان شهر میگذرد مشاهده کنی. تو میتوانی بخوبی بینی که چگونه شهرهای آلمان غربی به کمک کرده و برآیمان اتو بوس ارسال داشته اند چه ما از نظر وسیله نقلیه سخت در تنگنای میباشیم و بخصوص حالا که دیگر از راه آهن شهری نیز استفاده نمینمائیم. راه آهن شهری در تمام برلین و بالنتیجه در برلین غربی نیز برلین شرقی تعلق دارد و بنا بر این چون در آمد حاصله از آن عاید حکومت آلمان شرقی میشود دیگر اهالی برلین غربی از آن استفاده نمیکند. تو میتوانی با برلینی ها از نزدیک گفتگو و مشاهده کنی که چگونه جمعی ترسو اما قلیل بخیال آنکه در غرب خطر کم تر است میخواهند به آلمان غربی بروند در حالیکه اکثریت که مردمی خوش بین و باحال میباشند علیرغم عدم تأمین امنیت آینده با کمال علاقه و دل بستگی میخواهند در برلین بسر برند.

درباره برلین میتوانی برای روزنامه نان مقالات جالب بسیار بنویسی چه در اینجا با چشم خود، به مشکلات سیاسی مهمی که هیتلر بدطینت از خود برای ما بجای گذاشته است آشنائی خواهی یافت. در اینجا ۲۲ میلیون نفر مردمی

زندگی میکنند که زندگی آنان دستخوش بازیهای سیاسی گشته است... خواندن این نامه سخت مرا تحت تأثیر قرارداد و برآنم داشت که سفری به برلین رفته چندروزی را در میان مردم این شهر بسر برده و از نزدیک آنچه را که از زبان این دو آن و رادیوشنیده و در روزنامه‌ها خوانده بودم به چشم خود ببینم.

برلین کجا قرار دارد؟

از «کنفرانس کشورهای بی طرف» که در «بلگران» تشکیل شد حکایت میکنند که یکی از سران کشورهای شرکت کننده در کنفرانس هنگام بحث و گفتگو درباره برلین از «نهر و» نخست وزیر هند که کنار دستش نشسته بوده است سؤال می نماید که: «آقای نهر و بگوئید به بینم این برلین که این همه بر سرش سروصدا راه انداخته اند کجا قرار دارد. آیا این شهر در نزدیکی مسکو می باشد که خروشچف می خواهد آنرا برای خودش بگیرد و نگاهدارد؟» بنا بر این برای اینکه وضعیت و موقعیت جغرافیائی برلین برای خوانندگان کرامی و عزیز روشن گردد تا مبادا خدای نا کرده روزی اشتباه آن رئیس محترم کشور بی طرف را تکرار کنند، نخست کلامی چند در این زمینه بیان مینمایم.

برلین چون جزیره که از هر سو کیلومترها با ساحل فاصله دارد درون دریای کمونیست اروپای شرقی و بیخوارت دیگر در خاک آلمان شرقی که فعلا داری رژیم کمونیستی است قرار گرفته است و برای رفتن بدانجا راههای گوناگون با مسافتهای مختلف موجود میباشد. که تمام آنها از خاک آلمان شرقی می گذرد.

دو جاده مهم برای استفاده اتومبیل وجود دارد یکی از آنها «هامبورگ» و دیگری «برلین» هر دو جاده از اتومبیل و مسافرین میبایستی دو بیست و بیست کیلومتر در خاک آلمان شرقی سفر کنند راه دیگر راه بین «مونیخ» و برلین است که برای بیمودن آن باید سیصد و بیست کیلومتر در آلمان شرقی که تحت اداره روسیه شوروی و دارای رژیم کمونیستی میباشد طی طریق نمود، علاوه بر این دوره می توان وسیله ترین نیز از خاک آلمان شرقی گذشته و برلین غربی سفر نمود مهمترین آنها یکی راهی است که برلین را به هانوفر متصل میسازد و از برلین تا مرز غربی آلمان شرقی (عیارت دیگر خاک آلمان غربی) صد و نود کیلومتر فاصله دارد راه دیگر که لازمه اش بیمودن مسافت زیادتری در آن قسمت از خاک آلمان که تحت اداره کمونیستها است میباشد راه آهن فرانکفورت برلین است که بیش از چهارصد کیلومتر آن در خاک آلمان شرقی قرار دارد، گذشته از راههای زمینی میتوان از طریق هوا و آب نیز از آلمان شرقی گذشته برلین غربی رفت. درباره نحوه و شرایط استفاده مسافرین و حمل و نقل کالاهای مختلف برای غرب بعدا بحث خواهیم کرد.

اینکه که تا حدی با اوضاع جغرافیائی برلین آشنائی حاصل فرمودید به همراه یکدیگر سفری به برلین، این شهر جالبی که حالت افسانه بخود گرفته است و سر نوشت

اروپا و شاید بشریت و دنیا بدان بستگی کامل دارد خواهیم کرد و در حقیقت راهی که برای
وصول مقصد در پیش می گیریم راه آهن و آن هم طولانی ترین راهها یعنی راه فرانکفورت
- برلین می باشد .



بسیاری از دوستان آلمانی و ایرانی که از نیت بنده آگاهی یافتند از راه خیر- اندیشی یا دوراندیشی توصیه کردند تا راه‌هوائی را انتخاب نموده و بی‌خطر و بی دردسر بدون راه‌پیمائی درون خاک آلمان شرقی و کنترل و بازجویی مامورین آلمان شرقی برلین روم و بسیاری دیگر که از شعله‌ورگشتن آتش جنگ در خاک برلین بیم‌ناک بودند اصرار فراوان نمودند که از این سفر دست برداشته و چنانچه خیال گردش و تفریح در سردارم نقطه دیگری از خاک آلمان یا یکی دیگر از کشورهای اروپائی را انتخاب کنم و بیجهت به سری که درد نمی‌کند دستمال نزنم اما من نتوانستم خود را قانع کرده و باین دو نصیحت مشفقانه و بی‌ریب‌وریای دوستان و آشنایان سر تسلیم فرود آورم و در حقیقت بدان سبب که نخست خطر جنگ و ناامنی بهمان اندازه که در برلین وجود دارد در دیگر نقاط جهان نیز موجود می‌باشد و بمبارت ساده‌تر امنیت دیگر شهرهای اروپا یا آسیاییش از برلین نمی- باشد و اگر روزی خدای ناکرده در برلین حادثه‌ای رخ دهد که نتیجه‌اش بهم خوردن آرامش باشد آنوقت آن امر منحصر به برلین نخواهد بود بلکه دیگر کشورها نیز از آن برکنار و بی‌نصیب نخواهند ماند.

اما چرا راه زمینی آنهم راه آهن را که از لحظه ورود به بخش شرقی آلمان تا وصول به برلین غربی در کنترل و اشغال افسران و مامورین حکومت آلمان شرقی می‌باشد انتخاب کردم؟ مسئله ایست که باسانی نمی‌توانم بدان جواب بدهم. يك حس نهانی مرا بدین راه کشاند شاید کنجکاو روزنامه‌نگاری برای آگاهی به نحوهٔ برخورد مامورین حکومت

آلمان شرقی باخارجیان و طرز کار آنها از علل عمده این امر بود.

هنگامیکه عقر به‌های ساعت ۳۵ دقیقه بعد از نیمه‌شب یا به‌مبارت دیگر صبح یکشنبه هفتم آبانماه را نشان میداد « شروس فلد » آخرین شهر مرزی آلمان را پس از آنکه پلیس مرزی آلمان غربی شناسنامه‌ها و گذرنامه‌های مسافری را مورد بازرسی قرار داد ترک گفتیم این کنترل پلیس غرب بخاطر آنست که می‌آید در میان مسافری، فراریان سابق قسمت شرقی آلمان یا دیگر کشورهای اروپای شرقی وجود داشته باشند چه ممکن است این افراد بدون توجه به خطر بازداشت از طرف پلیس شرقی، با ترن قصد مسافرت به برلین غربی را داشته باشند و آنوقت به نحوی که بعداً بیان خواهد شد دستگیر و زندانی کردند.

چون به « وارتا واقع در کنار ورا » (ورا نام رودخانه‌ایست که در ناحیه شرقی آلمان جریان دارد) که نخستین شهر ناحیه شرقی آلمان میباشد رسیدیم ترن برای تعویض لکوموتیور و کنترل مامورین ناحیه که ونیستی آلمان توقف نمود در ایستگاه راه‌آهن بروی تابلوی فرمز به خط سفید نوشته بود:

« خوش آمدید » قریب یکساعت در ایستگاه راه‌آهن این شهر توقف کردیم و در این مدت مامورین پلیس نخست به بازرسی و کنترل بلیطهای مسافری پرداختند. در اینجا اغلب مامورین پلیس زنان و دختران جوان چکمه‌پوش باونیقوم پلیسی که لباس متحدالشکل با مردان پلیس و دارای رنگ سبز و یا کونی باعلاصامت فرمز شبیه سر یازان و افسران روسی میباشد بودند.

پس از آنکه بازرسی بلیطها پایان رسید افسری جوان برای کنترل شناسنامه و گذرنامه مسافری وارد کوفه شد به مسافران آلمانی پس از مشاهده شناسنامه کپی‌ورقه کوچکی داده شد که روی آن چنین نوشته شده بود:

۲۹ اکتبر ۱۹۶۱

« جمهوری دموکراتیک آلمان »

ورقه عبور

نام خانوادگی

نام

تاریخ تولد

این ورقه عبور را که برای ترک خاک جمهوری دموکراتیک آلمان لازم دارید با کمال دقت حفظ کنید.

دریائین ورقه نیز چنین نوشته شده بود « هنگام بازگشت

اشیاء بهادار باید نشان داده شوند. »

اما باخارجیان ورقه دیگری میدهند که تقریباً حکم ویزا دارد، در آن مسافر باید نام و نام خانوادگی، تاریخ تولد، ملیت، شغل، محل اقامت، شماره گذرنامه و مقصد

خود را بیان دارد علاوه بر این در پشت ورقه چنین نوشته شده است:

«این گواهینامه بادر دست داشتن گذرنامه دارای اعتبار میباشد

برای يك مسافر وسیله راه آهن از کوهناترین طریق در بیست و چهار ساعت از K.P.W. و K.P.P. معتبر است که از هنگام ورود به نخستین نقطه کنترل مرزی محسوب میگردد. ۲۹ ر ۱۰ ر ۱۹۶۱ سفر باید بدون توقف در خاک جمهوری دمکراتیک آلمان صورت پذیرد.»

برای دریافت ورقه مذکور خارجیان باید پنج مارک بپردازند در حالیکه آلمانیها نیازی پرداخت این مبلغ ندارند. هر کدام از این ورقهها در دو نسخه نوشته میشود که یکی از آنها را مامورین آلمان شرقی نگاهداشته و ورقه دیگر را به مسافر میدهند، مسافر باید همانطور که در بالا بیان گردید در دومین نقطه کنترل یعنی هنگام ترک آلمان شرقی آنرا تسلیم مامورین آلمان شرقی نماید. نسخه اولیه که پلیس قسمت شرقی آلمان آنرا نگاه میدارد وسیله یست یا نقلیه سریع السیر برای کنترل و بررسی بمرکز اطلاعات آلمان شرقی فرستاد میشود تا در آنجا درباره هویت کامل مسافری تحقیقات کامل صورت پذیرفته و در صورتی که نام آنان در زنیف دشمنان حکومت و یافزاریان آلمانی و فراریان کمونیست دیگر کشورهای کمونیستی باشد به مامورین کنترل نقطه مرزی دوم که هنگام ترک آلمان شرقی ترن را باز میدهند، دستور داده شود که هنگام رسیدن قطار بدانجا شخص مورد نظر را دستگیر نمایند و تا اکنون بسیاری از مسافرین هنگام عبور از خاک آلمان شرقی بدین نحو بازداشت شده اند. پس از يك ساعت توقف و تعیین لکوموتیو و سوار شدن پلیس حکومت آلمان شرقی ترن «واژتا» را ترک گفت. جوان دانشجوی آلمانی که با من در يك کویه بسر میبرد و قبلاً نیز چندین بار برلین رفته بود تعریف میکرد که سابقاً یعنی قبل از آنکه حوادث مربوط به سیزدهم اوت بوقوع پیوندد هنگامیکه قطار حامل مسافرین آلمان غربی وارد شهر وارتا می شد در ایستگاه راه آهن وسیله بلندگو به مسافرین تبریک گفته میشد اما حالا دیگر از این تبریکها خبری نیست. در اینجا بد نیست این مسئله نیز بیان گردد که بعد از حوادث سیزدهم اوت دیگر اهالی و ساکنین بخش شرقی آلمان مجاز به سافرت با ترنی که از غرب میآید نیستند و فقط مامورین پلیس مخفی و افسران پلیس میتوانند با ترن آنها را تا دومین نقطه کنترل مرزی سفر نمایند سابقاً آلمانیهای مقیم بخش شرقی میتوانستند از این وسیله استفاده کرده و از خانه و کاشانه خود فرار نموده با آلمان غربی فرار کنند.

شب هنگام در قسمت شرقی ترن که مسیر سابقش را در آلمان شرقی تغییر داده اند برای آنکه در موعد معین به مقصد برسند نه زودتر با سرعت کمتری حرکت میکنند.

صبح زود حدود ساعت شش وقتی که هنوز هوا تاریک و روشن و یا با اصطلاح شبانان گرگومیش، مینماید با وجودیکه یکشنبه و روز تعطیل بود کارگران آلمانی مقیم شرق

آلمان مشغول کار بودند و این امر بست که در اروپای غربی و مخصوص آلمان خارق العاده می باشد و حتی از چندی پیش بدین طرف کارگران کارخانه ها، کارمندان ادارات و بنگاههای ملی و دولتی آلمان غربی روزهای شنبه نیز استراحت و فقط کارمندان مغازه ها آنهم ناظر کار می کنند، هنگام عبور قطار مردمی که در ساختمانهای کنار خط آهن زندگی میکنند و با کارگران راه آهن که مشغول کار بودند دست از کار کشیده و بانکن دادن دست نسبت به مسافری قطار ابراز احساسات می نمودند و این امر بسیار شگفت انگیز می نماید چه اغلب کسانی که نسبت به غرب و عوامل غربی ابراز تمایل کنند سخت مجازات و تعقیب میشوند جوان آلمانی هم کویه من وقتی هم وطنان خود را که با جبار میبایستی روز یکشنبه نیز کار کنند و با کنترل شدید و دقیق مامورین حکومت بخش شرقی بانکن دادن دست نسبت به برادران غربی خود ابراز احساسات میکردند مشاهده نمود گفت :

« افسوس که گلوله های جانگناه سلسله ها و توپهای سنگین حق حیات و آزادی را از شماها سلب نموده است اگر این زره پوشها و تانکهای روسی درون خانه شما سنگر نداشتند آنوقت خدا میداند که سر نوشت «اولریش» و دیگر خوش رقصان خائن بوطن چه میبود و شما مردمی که از دیدن اقوام و خویشان خود، باراده و فرمان دست نشانندگان کرملین محرومید با این گروه چه میگردید؟ » وقتی چران دانشجو این سخنان را بر زبان میآورد چه رماش برافروخته و قرمز و چشمانش حالتی بخصوص که برای من مجهول و نامفهوم بود بخود گرفته و اشک مژگانش را خیس کرده بود. برای آنکه از دردش آگاهی یابم و بانجریک وی به بیان ناراحتی های درونی اش از غم و اندوهی که رنجش میداد رهائی اش بخشم گفتم مگر با آنها چه میکنند که شما تا بدین پایه تحت تاثیر واقع شده اید؟



جوان آلمانی نگاهی به چهره ام افکند و گفت میخواید دیگر چه بکنند؟ حق نفس کشیدن و ابراز عقیده را از قریب هفده ملیون برادران و خواهران و اقوام ما سلب نموده اند. سابق بر این بستگانمان میتوانستند باز حمت فراوان و تحصیل اجازه ملاقات، بستگان خود را در غرب و یا اجازه پذیرائی از اقوام خود را که در غرب بسر میبردند دست آورند و بدین ترتیب با ما تجدید دیداری نمایند اما حالا دیگر این راه نیز بسته شده است و خدایماند برای چه مدتی ما باید رنج دوری یاران و عزیزان خود را که در بخش تحت اداره روسیه شوروی بسر میبرند تحمل کنیم. آیا خدمات حاصله از جنگ و غراماتی که تا کنون ملت ما پرداخته است کافی نیست که مادر و پدر، برادر و خواهر، زن و شوهر را از ملاقات و دیدار یکدیگر محروم سازند. آیا این ظلم که در حق ما وجود در هیچ کجای دیگر دنیا سابقه دارد؟ ماحتمی نمیتوانیم آزادانه برای اقواممان که در آن سوی سیمهای خاردار اسکوتت دارند با آزادی نامه نوشته آنچه را که در دل داریم با یکدیگر در میان نهیم و یا آنان نمیتوانند چهار سطر نامه مطابق دلخواه خود برای ما بنویسند زیرا در رژیم اولبریشتم نامه هائی که وارن یا خارج میشود بدون استثناء تحت کنترل ماسورین اس. اس اولبریشتم واقع میگردد و اگر در آنها کوچکترین مطلبی باشد که بمذاق آنان خوش آیند نباشد آنوقت خدا بهم ترمیداند که بروز کار صاحبان نامه ها چه خواهد آمد. در تمام دنیا کارگران يك روز آزادی و حق استراحت دارند مگر در اینجا. در اینجائی که ادعای حکومت کارگريست. من این دردها را بیان میدارم حتی اگر همین حالا پلیس شرق دستگیرم نماید.

جوان آلمانی از مظالم عمال حکومت یانکو (یانکو نام یکی از بخشهای برلین است که اقامتگاه اولبریش و مرکز حکومت بخش شرقی آلمان در آنجا قرار دارد) داستانها بیان میداشت و ترن کم کم به مقصد نزدیکتر میشد حدود ساعت ۸ صبح از یسدام گذشتیم و وقتی ساعت ۸،۱۰ را، نشان میداد وارد «گریبنیتز» (Griebnitzsee) شدیم در اینجا ترن توقف نمود تا مامورین پلیس شرق که قبلاً برای کنترل ترن سوار شده بودند بیامده و ضمناً مامورین کنترل جدید برای بازدید و دریافت ورقه‌های عبور از مرز وارد ترن شوند. در اینجا کنترل مدت زیادی بطول نیانجامید روی تابلوی قرمزی بخط سفید این عبارت در ایستگاه راه آهن بچشم میخورد: «با سوسیالیسم بسوی خوشبختی هات». آنچه در طول این سفر بیش از هر چیز دیگری توجه مرا بخود جلب نمود این مسئله بود که افسران پلیس هرگز نگاه خود را بروی مسافرین نمیانداختند و گویی از آن ابداع میورزیدند که نگاهشان بانگاه دیگران برخورد نماید. من بسیار سعی نمودم که در چشمان مامورین نگاه کرده و بتوانم تا حدی بر آن نهانی‌شان پی برم اما این امر مجال مینمود. وقتی ترن حرکت نمود و وارد خاک برلین غربی گردیدیم و امکان ابراز عقیده برای مسافران بیشتر گردید آنوقت معلوم شد که تنها من نبوده‌ام که سعی بدیدن چشمان و نگاه افسران و مامورین پلیس نمودم بلکه دیگران نیز این کوشش را نموده لیکن از زحمت خود نتیجه ندیده‌اند و برای همگی‌شان این مسئله بساعت شگفتی شده بود. یکی از مسافرین که مردی جهان دیده و چندین بار در طریق برلین از بخش شرقی آلمان گذشته و خوب بروحیه و افکار مامورین پلیس آگاهی داشت گفت: «این مسئله کاملاً ساده است. اینها نیز بشر و دارای حس وطن دوستی و نوع پروری و علاقه به اقوام و بستگان خویش میباشند و از کاری که انجام میدهند رنج میبرند و نمیخواهند بروی دیگران نگاه کنند. اینها اگر باختیار خود بودند هرگز چنین وظیفه را انجام نمیدادند. چه کنند که تحت فشار و زور قرار دارند. هیچ کدام از اینها بیش از ده یا پانزده روز در یک محل انجام وظیفه نمی نمایند. آنهم دور از خانواده خود تا اگر خیال فرار و تهرود در سر برورند آنوقت خانواده‌شان در دست عمال حکومت اولبریش باشند. (صحت این مدعا در برلین غربی و شرقی ضمن بحث و گفتگو با افراد مختلف از طبقات گوناگون نیز اثبوت رسید و حتی از مامورین پلیس آلمان شرقی که بعداً شرح چگونگی برخورد خود را باوی بیان خواهم داشت آن را بیان و تأیید کرده)

ترن حالا با سرعت عادی خود از کنار جنگلهای اطراف برلین میگذشت و همسفر سالخورده و تجربه دار از آنچه دیده بود برای ما داستانها بیان میداشت. عده از افراد خانواده اش در برلین شرقی وعده دیگر در برلین غربی بودند و او که خود نیز زائیده شده برلین و از سالها قبل ساکن بخش غربی آلمان شده بود سالی تکبار بازن و فرزند خود برای دیدن بستگانش به برلین سفر مینمود. او میگفت سابقاً خواه مرنیز که در برلین

شرقی مسکونت دارد به برلین غربی نزد برادر می‌آمد و می‌توانستیم چند روزی بایکدیگر باشیم اما حالا دیگر این امر امکان ندارد. خواهر و برادرم که هر کدام از آنها دریکی از دو بخش شرقی و غربی برلین سرمایه‌برند بعد از حوادث سیزدهم اوت نمی‌توانند بایکدیگر دیدار نمایند. چه برای ساکنین برلین شرقی این امر منع شده است که به برلین غربی سفر کنند و علاوه بر این بدستور حکومت قسمت شرقی اهالی برلین غربی نیز حق ورود بخاک برلین شرقی را ندارند.

برسیدم بر شما در این سفر موفق بیدار خواهرتان نخواهید شد؟ گفت چرا من می‌توانم بعنوان ساکن آلمان غربی و با نشان دادن شناسنامه آلمان غربی وارد برلین شرقی شوم.

گفتار مرد آلمانی جهان دیده آنچه‌ان جالب توجه بود که گذشت زمان و وصول به مقصد را زیاد برده بودم وقتی ساعت ۸:۴۰ ترن در ایستگاه راه آهن تسو Bahnhof Zoo توقف نمود بلندگو اعلام داشت که «اینجا برلین است، قرن در اینجا توقف می‌نماید و دیگر بیشتر نمی‌رود. لطفاً پیاده شوید» عمارت راه آهن خیلی ساده و کوچک بنظر آمد و از اینجهت نخستین سوالی که از دوست آلمانی مقیم برلین خود که باستقبال آمده بود نمودم این بود که: راستی برلین با این همه عظمت و بزرگی و سروصدا چطور ایستگاه راه آهن بدین کوچکی دارد؟

دوستم مثل اینکه این سؤال برایش خیلی خوش آیند نبود اندکی تأمل نمود و بدنبال آهی که از سینه بر آورد گفت:

«آز روز که برلین هنوز بدو قسمت شرق و غرب تقسیم نشده و مرکز عبور و مرور ترن‌ها بوده دوازده ساختمان به ایستگاه راه آهن تعلق داشت. اما در جنگ آنقدر بمب افکنها محمولات آتشزا و نابود کننده خود را بروی آنها ریختند که دیگر اثری از آنها بر جای نمانده است. حالا بجای دوازده عمارت، ایستگاه راه آهن فقط دو ایستگاه راه آهن در بخش شرقی و یکی در بخش غربی وجود دارد. بیش از این دو نیز امروز مورد احتیاج برلین نیست. امروز برلین بصورت شهری تنها و دور افتاده در آمده است. در روز پیش از چند قطار بدینجا نمی‌آیند و جوش و خروش قبل از جنگ دیگر در عمارت راه آهن شهر دیده نمی‌شود. بنابراین باید تصدیق کنی که این عمارت برای ایستگاه راه آهن در شرایط فعلی نه تنها برای برلین کافیست بلکه خیلی بیش از حد احتیاج زین میباشد.

بنابخواهش دوستم برای صرف صبحانه با خانوادهاش بمنزل آنها رفتیم و طی راه درباره خیابانها و چگونگی اوضاع شهر آنچه را که لازم بود بیان میداشت.

اینک که وارد بران شدیم بدینست اگر نگاهی بگذشته تاریخی و موقعیت فعلی این شهر بیندازیم . همانطور که از کتابهای درسی دوران دبستان و دبیرستان و یانقشه‌های جغرافیائی در خاطر ما مانده است «برلین پایتخت آلمان» و یا عبارت دیگر «پایتخت آلمان، شهر برلین» معرفی شده است و هنوز هم آلمانها باین عقیده باقی میباشند و وقتی که سخن از پایتخت به میان میآید همه به برلین می‌اندیشند «بن» شهری که اینک مقر حکومت بخش غربی آلمان میباشد بنام دهسکده فدرال یا «Bundesdorf» مینامند . پروفیسور دکتر تئودور هویس رئیس جمهور سابق بخش آلمان غربی در یکی از نطقهای خود اشاره به برلین کرده و گفت : «در حقیقت برلین پایتخت آلمان می‌باشد» این شهر که اینک به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم شده است دارای وسعتی برابر با هشتصد و هشتاد کیلومتر مربع و در حال حاضر دارای ۳۳۳ مایون جمعیت میباشد یعنی بطور متوسط در هر کیلومتر مربع ۳۷۵ نفر زندگی مینمایند کتابها و نوشته‌های تاریخی از سال ۱۲۳۷ میلادی به بعد نام برلین را بعنوان شهر در خود ثبت کرده‌اند در این زمان در شهر برلین و نلسن Coelln با یکدیگر مخالفت اتحاد ، اما در بسیاری امور مستقل از یکدیگر وجود داشتند و در سال ۱۳۵۹ شهر دو قلوی برلین - نلسن بمعنویت اتحادیه شهر های هانزا درآمد .

در سال ۱۷۰۱ میلادی فریدریک سوم در «کونیگسبرگ» Koenigsberg

بعنوان پادشاه پروس تاجگذاری و برلین را بعنوان پایتخت خود انتخاب کرد در ۱۷۰۹

شهر برلین - نژاد نوسه شهردیگری که در این اثنا بدویوسته بودند برای خود نام برلین را برگزیدند. در سال ۱۸۴۸ اهالی برلین در انقلابی که علیه حکام «مطلق العنان پرووس» صورت پذیرفت شرکت کردند و دلاوران مبارزه و افتخار بزرگی برای خود کسب کردند. در ۱۸۷۱ هنگامیکه «بیسمارک صدر اعظم» معروف آلمان امپراطوری آلمان را پایه گذارد و موجودیتش را اعلام داشت برلین بمنوان پایتخت امپراطوری تعیین شد. در جنگ بین المللی اول اهالی برلین نیز چون دیگر آلمانها با روحی که منیعت از حس وطنپرستی بود شرکت جستند و در ۱۹۱۸ با کشته شدن دو ملیون سرباز آلمانی و شیوع فقر و کسنگی و مرض از جنگ ورژیمی که آنرا برای ملت آلمان تجویز نموده بودند بیزار گشته و بابر کناری پادشاه وقت رژیم جمهوری را اعلام داشت.

در سالهای بین ۱۹۳۳ - ۱۹۳۰ آلمان دارای وضعیتی بحرانی بود بطوریکه در این مدت تعداد بی کاران از دو ملیون به شش ملیون فزونی یافت، و در مدتی کمتر از دو سال سه بار پارلمان منحل گردید این آشفتگی اوضاع باهت آن گردید که آلمان آستان و تشنه برقراری حکومت نیرومندی گردد که بتواند تمام آن مشکلات را بر طرف سازد و این امر با روی کار آمدن «آدلف هیتلر» در روز سی ام ژانویه ۱۹۳۳ صورت تحقق پذیرفت او که در نظر داشت «امپراطوری هزارساله» را پایه گذاری نماید. روز اول سپتامبر جنگ جهانی دوم را آغاز نمود و نتیجه اش آن گشت که از مارس ۱۹۴۳ به بعد برلین هدف بمبهای ویران کننده متفقین واقع شود در نتیجه آن حملات که تا پایان جنگ ادامه داشت فریب یک سوم برلین خراب گشت چون برلینی ها از ویران شدن شهر زیبای خود بدست دشمنان هیتلر ناراحت گشته بودند «پوتش» در صدد آن برآمد که با کشتن هیتلر آلمان و برلین را از سر نوشت شومی که در انتظارش بودند رهایی بخشد و روز بیستم ژوئیه ۱۹۴۴ با منفرج ساختن بمب ساعتی در اطاق کار هیتلر هنگامیکه با وی مشغول مذاکره بود خواست نقشه اش را عملی سازد لیکن هیتلر بصورتی معجزه آسا از من که جان سلامت برد «پوتش» دستگیر و بدیاری عدم فرستاده شد (مردم آلمان هر سال بیستم ژوئیه را جشن میگیرند) در روز دوازدهم سپتامبر ۱۹۴۴ بین متفقین یعنی امریکا - بریتانیا و روسیه - شوروی در لندن معاهده ای درباره اشغال و تقسیم آلمان بین سه کشور مذکور بامضاء رسید. در این قرارداد موکداً تصریح شده است که برلین به هیچیک از سه کشور طرف معاهده تعلق نخواهد داشت و کرچه از نظر جغرافیائی در منطقه اشغالی روسیه شوروی قرار دارد در پیمان مذکور پیرامون مناطقی که تحت اشغال روسیه شوروی میباشد در آید چنین نوشته شده است،

« . . . با استثناء منطقه برلین که برای . . . اشغال آن مقررات اشغالی خاصی تعیین خواهد شد»

روز ۲۱ آوریل ۱۹۴۵ قوای روسیه شوروی وارد برلین و یک هفته بعد یعنی روز ۲۸

آوریل سرهنگ «برناراین» «Bersarin» بعنوان فرمانده کل برلین انتخاب گردید روز دوم ماه مه قوای آلمانی مقیم برلین تسلیم گشت و دو هفته پس از تسلیم قوای آلمان نخستین انجمن شهر برلین بنا به موافقت و دستور روسها بریاست «دکتر آرفور ورفر» «Dr. A. Werner» که فردی بیطرف بود و بهیچیک از احزاب بستگی نداشت تشکیل گردید و در ۱۶ ژوئن همان سال بنا به موافقت «مارشال ژوکوف» که فرماندهی ناحیه شرقی آلمان را عهده دار بود فعالیت و تشکیل احزاب مختلف در بخش شرقی آلمان آزاد گردید احزاب کمونیست، سوسیالیست، دمکرات، اتحاد دمکرات مسیحی - و حزب دمکرات آزاد فعالیت پرداختند. در چهارم ژوئیه ۱۹۴۵ قوای نظامی بریتانیا و آمریکا وارد برلین شدند تا قسمتهائی از برلین را که برای آنها تعیین شده بود اشغال نمایند و سمت آن قسمت برلین که تحت اداره کشورهای متفق غربی در آمد چهارصد و هشتاد کیلومتر مربع باد و مایون و دو بیست هزار نفر و سمت بخش شرقی که زیر نظر روسها باقی ماند چهارصد کیلو متر مربع با یک میلیون و صد هزار نفر بود.

حالا که با برلین و وقایع مهمی که این شهر طی تاریخ با آنها رو بر رو شده است تاحدی آشنائی حاصل نه و دریم با تفاق یکدیگر از خیابانهای مختلف گذشته شهری را که در پایان جنگ بصورت خرابه ای در آمده بود از نظر گذرانده و مشاهده میکنیم طی شانزده سال اخیر در کار ترمیم ویرانی هاتا چه اندازه توفیق یافته است اما از آنجا که میدانم ششانیوز چون من علاقه مند بدیدن دیوارهای نوینیاد متولد سیزدهم اوت و مشاهده وضعیتی که در نتیجه بنای آن و پیدایش وضعیت خاصی که بدنیال آن صلح اروپا و جهان را تهدید و افاقا تشنگان صلح و ستم دیدگان جنگ را بار دیگر متشنج و ناراحت ساخته، مییابد لذا پس از صرف صبحانه یکسر بکنار دیوار هامیرویم.



برای رسیدن به دیوارها از خیابان بیسمارک که بنام «محور برلین» Berlinaxe مشهور می باشد عبور می نمائیم . وجه تسمیه این خیابان را دو میندا می باشد نخست آنکه موسولینی رهبر فاشیستهای ایتالیا پس از ورود به برلین از این خیابان گذشته و بدیدن «هیتلر» رفت و بدنبال گفتگویی که بین آن دو صورت پذیرفت اصول همکاریهای آینده بین ایتالیا و آلمان و بعداً ژاپن نیز پایه گذاری شد این سه کشور متحد بعداً بعنوان دول محور معروف گشتند و بنابراین خیابان بیسمارک عنوان «محور» یافت و دیگر آنکه : امتداد این خیابان از میان دو قسمت برلین شرقی و غربی میگذرد این خیابان به میدان بزرگی منتهی میشود که در میان آن مجسمه فرشته پیروزی بر روی ستونی بارتفاع شصت متر قرار دارد و بنام ستون پیروزی یا Sigessaule قرار دارد این ستون بیاد بود جنگ ۷۱-۱۸۷۰ بین فرانسه و آلمان می باشد که در زمان صدارت بیسمارک رخ داد . قسمت پائین این ستون ده تصویر از صحنه های مختلف آن جنگ که بر روی صفحات مسین حک شده بود قرار داشت .

پس از پایان جنگ جهانی دوم فرانسویها این تصویرها را برداشته و به پاریس حمل کرده و بنا بگفته دوست آلمانی ام در یکی از زیرزمینهای موزه لوور قرار داده اند امتداد این خیابان که از میان دروازه «براندنبورگ» Brandenburgertor میگذرد بنام خیابان هفدهم ژوئن نامیده میشود این نام که نو می باشد بیاد بود جنبش کارگران و زحمتکشان و دانشجویان و طبقات مختلف مردم آلمان شرقی علیه رژیم کمونیستی

در روز هفدهم ژوئن ۱۹۵۳ بدین خیابان داده شد. در هفدهم ژوئن کارگران که از دستمزد ناپهیز و شرایط سخت کار و محدودیت آزادیهای اجتماعی سخت برآشفته شده بودند در سراسر ناحیه آلمان دست از کار کشیده و بمظاهرات دامنه داری علیه حکومت کمونیستی پرداختند این جنبش خلاق که از پشتیبانی بی دریغ و کامل دیگر طبقات نیز برخوردار بود با مداخله تانکها و توپهای ارتش سرخ که در ناحیه شرقی آلمان مستقر بودند فرونشاند و نتیجه اش کشته شدن هزارتن کارگر و دانشجو و دهقان و فرار بیسابقه مردم ساکن ناحیه شرقی به غرب و زندانی شدن جمعی فززون از حد کارگران - دانشجویان - دهقانان و دیگر افراد طبقات مختلف اجتماع آلمان شرقی بود بطوری که طی چند روز ۴۰۳۸۱ تن از اهالی ناحیه شرقی که بیشترشان کشاورز و کارگر بودند به غرب فرار کردند.

در خیابان هفدهم ژوئن همچنان پیش میرویم تا بدروازه براندنبورگ برسیم بناگاه در سمت چپ خیابان مجسمه سربازی جلب نظر مینماید که در فضائی محصور از سیم خاردار قرار دارد و در پائین آن دوسر بازروسی کشیک میدهند از دو سمت خواهش نمودم توقف کرده و کمی درباره آن توضیح دهد دوستم این خواهش مرا پذیرفت و گفت این مجسمه بافتخار سربازان روسی که در جنگ ۱۹۴۵ - ۱۹۴۱ شرکت داشته و یا از پای درآمدند بنا شده است و چون در ناحیه تحت نظر قوای بریتانیا قرار دارد از ترس آنکه میباد مردم ساکن ناحیه غربی برلین که از رفتار اخیر کمونیستها سخت ناراحتند این مجسمه را نابود کنند فر مانده بریتانیائی مقیم برلین بدور آن سیم خاردار کشیده و علاوه بر دو سرباز روسی که دریای مجسمه همیشه نگهبانی مینمایند عده ای سرباز انگلیسی نیز برای حفظ ستون و مجسمه بافتخار روسی پاسپانی مشغولند.

حال دیگر تادروازه براندنبورگ مسافت زیادی باقی نمانده است دروازه ای که بسال ۱۷۹۱ بنایش با تمام رسید و پس از آنکه در دوسال بعد یعنی در ۱۷۹۳ طی مراسم مخصوصی با قرار دادن تاج بر سر خدای پیروزی که بر بالای ستون قرار دارد مظهر برلین انتخاب شد و اینک در یک طرفش برلین شرقی و در طرف دیگرش برلین غربی قرار دارد و افراد پلیس ناحیه شرقی و غربی در جلو گذرگاههای آن مقابل یکدیگر بنگهبانی مشغولند مدلی کوچک از این دروازه که بر روی فلز حک شده است به سینه بیشتر مردم ناحیه غربی آلمان دیده میشود و تصاویری را بخاطر میآورد که چندسال قبل روی آنها نوشته شده بود «برلین پایتخت آلمان دروازه رایشها»

پس از حوادث سیزدهم ژوئن سپاهیان انگلیسی برای حفظ امنیت هنوز چندین متر بدروازه مانده با سیم های خاردار راه عبور را بسته و چندین سرباز بحال آماده باش مواظب رفت و آمدها میباشند و اجازه عبور به رهگذران نمیدهند. مدتی در برابر این دروازه زیبا که بر فرازش پرچمهای ناحیه شرقی آلمان و روسیه شوروی در اهتزازند و برابر آنها پرچمهای حکومت ناحیه غربی آلمان فرار دارد ایستاده

و حوادث مهمی را که طی سالهای متوالی این دروازه بخورد دیده است از نظر گذراندم. وقایع سال ۱۸۰۶ و ناپلئون با سپاهیانش که فاتحانه از دروازه گذشته و از باده غرور و بیروزی سرمست بودند در برابر چشمه‌مانم ظاهر گردید، گذشت زمان چه حوادثی در بر دارد. از ویللم دوم امپراطور آلمان و جلال و جبر و تشویق دیگری بر جای نیست. از او که زمانی خیالهای طلائی دسر داشت و بارها از این دروازه عبور کرده و هر بار که از آن میگذشت باده غرور و اقتدار از خود بیخودش میساخت حالا دیگر نشانه‌ی نیست. همانطور که از هیتلر، مردی که بخیال خود امپراطوری هزارساله رایا به کناری نموده بود. امروز بجای ناپلئون‌ها، ویللم‌ها و هیتلرها افسران پلیس و ناحیه شرقی و غربی برابر یکدیگر پاس میدهند و هیچ کس را جرأت آن نیست که با دیگری نزدیک شده و تماس بگیرد. هر دو در حالیکه دارای یک زبان، یک مذهب و یک نژاد میباشند دست بردست میسایند و گاه از خشم و از این رنج که نمیتوانند در درهای خود را با یکدیگر در میان نهند قنداق مسلسل دستی یا بار ایلوم خود را میفشرند بطوریکه هر بیننده‌ای چنان میپندارد که این دو آماده شلیک بطرف دیگری میباشد. اما هیچکدام از این دو آن دگر را هدف کلوله قرار نخواهد داد و اگر ترس در میان نبود این دو یکدیگر را در آغوش گرفته و میبوسیدند. اما چه کنند اینها مجبورند که بادلی لبریز از محبت و علاقه نسبت بهم، با ظاهری خصمانه برابر یکدیگر قرار گیرند. اینها محکوم به بازیگری در این صحنه میباشند. چه بقول آلمانیها اینها چنگ را باخته‌اند و در چنگ شکست خورده‌اند و حالا باید بانواع مختلف غرامت جنگی بدهند حتی با روح و احساسات خود.

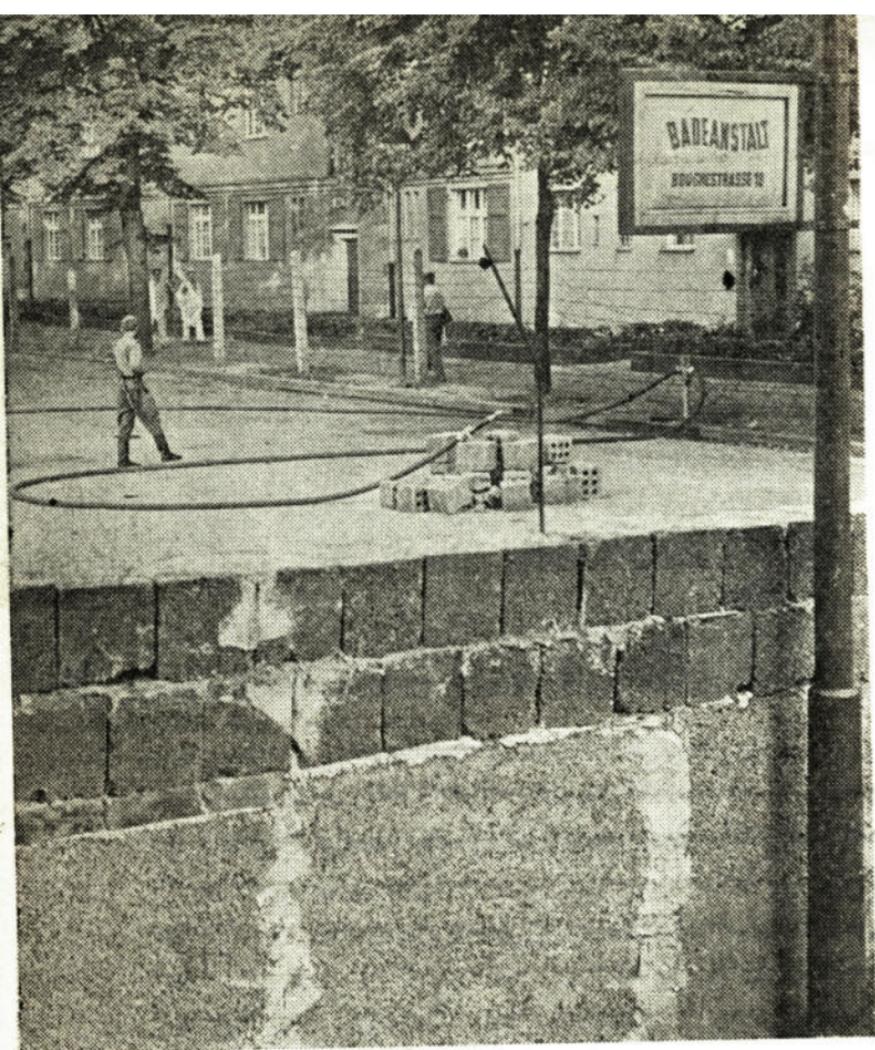
دوستم نکسای به سیمهای خار داری که راه عبور و سائز نقابیه را محدود میساخت انداخت و گفت: «متأسفانه از این راه نمیتوانیم بدیوارها نزدیک شویم» و چون هدف اصلی مشاهده دیوارها از نزدیک بود بناچار طریق و محل دیگری را انتخاب نمودیم و آن خیابان برنو Bernauer Strasse بود که مرز مشترک ناحیه تحت نظر روسها و فرانسویان میباشد.



وقتی وارد خیابان برناو شدیم در ابتدای خیابان روی دیواری که در امتداد خیابان کشیده بودند تابلویی قرمز رنگ قرار داشت که بر آن نوشته شده بود :

«سوسیالیزم پیروز می شود . آنکه نیر و مندتر است ما می باشیم . پیمان صلح در این سال با مضاء خواهد رسید» . دیوار جدید بر این که طولی فریب چهل کیلومتر دارد از سنگهای ماشین شده قرمز رنگی درست شده است که دارای ضخامتی نزدیک ۲۰ سانتی متر میباشد . ارتفاع دیوار که در سراسر مرز مشترک ناحیه شرقی و غربی بر این کشیده شده است بیش از دو متر میباشد و بر فراز آن نیز سیمه های خاردار کشیده اند . سنگهایی که پایه دیوار را تشکیل میدهند طولی برابر با ۵ متر و پهنائی نزدیک به یک متر دارند که از طول روی زمین گذاشته اند و بتفاوت بین دو تا چهار ردیف سنگهای مکعب - مستطیل شکل روی آنها قرار داده و روی آنها در فواصل بین سنگها میله هایی کوبیده و بین آنها سه ردیف سیم خاردار کشیده اند عجیب اینست که تمام مصالحی که برای بنای دیوار بکار رفته همه جایکسان میباشد .

در خیابان برناو که یک سمتش خانه های ساکنین بخش شرقی و طرف دیگرش اقامتگاه مردم ساکن بخش غربی قرار دارد بگردش پرداخته و این خیابانی را که در آن حالی غم انگیز حکم فرماست از نظر میگذرانیم . جلو پنجره های روبرو خیابان نشین نگاه مردمان ساکن ناحیه شرقی ، تمام دیوار کشیده شده است و هیچ راهی به خیابان ندارد چه پس از آنکه بسیاری از ساکنین این عمارات بعد از حوادث سیزدهم اوت برای فرار از ناحیه



به فاصله ۵ تا ۶ متر پشت دیوار برلین و بموازات آن منطقه متنوعه‌یی وجود دارد که وسیلهٔ سیم خاردار از نزدیک شدن مردم بخش شرقی برلین بدانجا جلوگیری می‌نماید. در فضای بین دیوار و سیم خاردار افراد پلیس بحال آماده‌باش مشغول نگهبانی می‌باشند و اشخاصی را که در سمت غرب بدیوار و یا از شرق به سیم‌های خاردار نزدیک شوند با بکار بردن لوله‌های آب پاش پراکنده می‌سازند و کسانی را که قصد فرار داشته باشند هدف گلوله می‌سازند.

شرق راه دیگری جز پرتاب خویش از بالای عمارت‌ها به خیابان نداشتند و بدین سبب خود را از طبقه‌های مختلف خیابان پرتاب می‌کردند، زمامداران ناحیهٔ شرق نخست جلو پنجره‌ها را از داخل اطراف دیوار کشیدند و سپس ساکنین آن بناها را شبانه با کامیون به دیگر نقاط حمل نمودند.

این وضعیت نه فقط در خیابان برناو وجود دارد بلکه برای دیگر ساختمانهای نیز که در خیابانهای مشابه که یک قسمتش از آن قرب و طرف دیگرش متعلق بشرق میباشد صادق است.



برلینی‌هایی که در کنار «دیوار نو» سکونت داشتند شبانه از طرف مقامات دولتی به نقاط دوردست نقل مکان داده شدند بدون آنکه به‌خود و یا به کسان و بستگانشان گفته شود بکجا فرستاده می‌شوند.

دیوار برلین یا «دژ اولبریش» باطوری کشیده‌اند که قریب دو تا چهار متر درون خاک ناحیه شرقی قرار دارد و حتی کسانی که در سمت غربی دیوار نیز رفت و آمد مینمایند خود بخود در ناحیه روسی عبور می‌کنند. علت این امر را بعداً بیان خواهیم نمود. در یکی دو محل بالای دیوار واقع در خیابان برناو از طرف رژیم ناحیه شرقی بلندگوهای قرار داده‌اند و در حالیکه پلیس شرق از آنها نکهبانی مینماید از زندگی سعادت بخش و مرغه «!!!» ساکنین پشت دیوار برآء مردم غرب سخنان بسیار گفته و موزیک غربی بخش می‌کنند. چند کامی‌دورتر از یکی از این بلندگوها جلوی عمارتی روی زمین دسته کللهائی چند از طرف مردم ساکن ناحیه غرب گذارده بودند. از دو ستم پرسیدم این کلله برای چیست؟ گفت جلوی این عمارت یک جوان دانشجوی دانشکده فنی را که می‌خواست از شرق برلین بغرب برلین فرار کند پلیس شرق هدف کلوله قرارداد ووی در اینجا از پای درآمد. چند قدم دورتر باز کللهای فراوان بر روی زمین قرار داشت. حالا میدانستم معنی این کلله چیست و بنا بر این از دو ستم پرسیدم، و در اینجا؟ گفت از طبقه سوم این عمارت زن و شوهر جوانی بقصد فرار خود را پائین انداختند و چون سخت صدمه دیده بودند پس از چند ساعت در بیمارستان بد روحیات گفتند و از قید زندگی و رنجهایی که برایشان داشت راحت شدند.

جلوی درب ورودی کلیسائی را که ساکنین حوالی آن اعم از شرقی و غربی برای عبادت مورد استفاده قرار میدادند واری کشیده‌اند و دیگر کسی حق ورود بدان را ندارد. دیگر زنگهایش صدا در نمی‌آیند و کشیش را راهی برای ورود بدرون آن و برپاداشتن مراسم مذهبی نیست. چند کامی‌به کلیسا روی تابلوی قرمزی این دو شعار از طرف شرقیها نوشته شده بود:

«فقط از طریق پیمان صلح میتوانیم به وحدت برسیم» و «هر قدر



ساکنین عمارات بخش شرقی خیابان برناو، بامختصر لوازم زندگی
به طرف دیگر خیابان یعنی غرب میگریزند.

جمهوری دمکراتیک آلمان قوی تر بهمان نسبت صلح مطمئن تر خواهد بود»
از اول تا باخر این خیابان را قدم زان طی نمودیم. حالت اسفناک خانه‌ها و چهره ماتم زده
برلینی‌هایی که اقوامشان در این خانه‌ها بسر برده و حالا برای دیدن اقامتگاه خالی آنان
بدین خیابان آمده بودند وضعیتی خاص بوجود آورده بود. مردم با دوربین‌هایی
که در دست داشتند میکوشیدند تا شاید بتوانند در خانه‌های خیابان‌های پشت
دیوار آثار جنبش و حیاتی مشاهده کرده موفق‌تر بدیدار کسان و بستگان خود که در آن منازل
بسر می‌یابند شوند.

من از مشاهده این چهره‌های ماتم زده و غمناک چنان دچار تهییج و تشنج گشتم که دیگر
نتوانستم میان ماتم زده‌گان ایستاده و ناظر رنجها و آلام آنان باشم و بدوستم که وی نیز سخت
تحت تأثیر واقع شده بود گفتم: چطور است اگر سری به خیابان فریدریک **Friedrich strasse**
بزنیم؟ بنا به عواقب او با تو می‌باش هر بسیار خیابان فریدریک گشتم این خیابان یکی از خیابان-
هایی است که جلویش را دیوار نکشیده اند و امتدادش وارد ناحیه شرقی میشود و مخصوص همبور
و مرور خارجیان میباشد.

وقتی عقربه‌های ساعت دوی بعد از ظهر را نشان میداد وارد خیابان فریدریک شدیم
و به محلی رسیدیم که دارای وضعیتی جالب و تماشائی بود. دو طرف پیاده‌رو محل تقاطع خیابان
فریدریک را با خیابان دیگری که آنرا قطع مینمود و طناب ضخیمی کشیده بودند و در کنار
آن چندین جیب نظامی امریکائی در حالیکه سر بازان امریکائی سفید پوست و سیاه پوست
بالباسهای جنکی مخصوصی در آنها نشسته بودند قرار داشتند. در امتداد غربی خیابان دو

تانک امریکائی در جالی که دهانه سلاحهایشان سمت شرق متوجه بود و وسط خیابان سنکر گرفته بودند و در محوطه کنار خیابان نیز هشت تانک سنکین دیگر مستقر شده بودند. این تانکهایس از ایجاد دیوار و وضع مقررات خاصی از طرف حکومت ناحیه شرق برای عبور و مرور سپاهیان و اتباع متفقین غربی به ناحیه شرقی برلین بدین جا کسب شده اند تا در صورت لزوم چنانچه از طرف قوای شرق آزادی عبور و مرور مختل گردد وارد میدان شده و راه را بگشایند. چه مطابق قراردادى که بین متفقین با امضاء رسیده است سپاهیان و افراد سول هر يك از چهار کشور امضاء کننده پیمان (فرانسه، امریکا، بریتانیا و روسیه شوروی) میتواند بدون کنترل و مزاحمت وارد ناحیه اشغالی طرف دیگر شوند (در باره این قرارداد و قراردادهای مشابه بعداً سخن گفته خواهد شد - نویسنده). مدتی با دو سمت کنار خیابان ایستادم و شاهد باز دید و معاينه كسانی که از غرب بشرق میرفتند و یا از شرق به آمدند بودیم. حس کنجگویی و تحریک شد و تصمیم گرفتم این راه را رفته و ببینم چگونه با ابرینی که از غرب بشرق میروند معامله میشود و از این رو بدو سمت گفتم: «من چند قدمی پیش تر میروم تا ببینم چه خبر است و زود بر میگردم» و آننگاه بدون آنکه معطل شوم وی سخنی گوید بسمت شرق پیش رفتم.

و نجاه با شصت متری بیشتر از چهار راهی که محل برخورد خیابان فریدریک با خیابان دیگری که آنرا قطع مینماید بسمت شرق پیش رفته بودم که یکی از افراد پلیس ناحیه شرقی جلوم آمده و پس از سلام پرسید: «آیا گذرنامه خود را همراه دارید یا نه؟» چون جواب مثبت شنید گفتم: «بفرمائید. چند قدم آن طرف تر نمایندگان نظامی امریکائی نیز گذرنامه را دیده پس از آنکه برایشان ثابت شد در شرق برایم تولید اشکال نخواهند کرد گفتند: «رفتن شما به شرق برلین از نظر مآخالی از اشکال است». چند متری که بیشتر رفتم افسری جوان که هنوز شاید بیش از هفده سال از سنین عمرش نگذشته بود و عضو پلیس ناحیه شرقی آلمان بود جلوم آمده و طلب گذرنامه نمود و نگاهی سطحی بدان انداخته آنرا بمن مسترد داشت. از او پرسیدم: «آیا میتوانم او را در ناحیه شرقی برلین شوم؟» گفت: «مسلم است». چون مسافتی نسبتاً کوتاه در این خیابان پیش رفتم به میدانی رسیدم که در میانش چیز تلی ویرانه چیز دیگری به چشم نمیخورد و تنها راهی که انسان میتوانست از آن بگذرد گذرگاهی نسبتاً باریک بود که بسختی چپ میدان می پیچید. چون وارد معبر مذکور شدم چندین تن از افراد پلیس شرق و بسیاری از مأمورین سول را مشاهده نمودم که با کمال دقت مشغول بازرسی واردین به برلین شرقی بودند. از این جریان بکه خوردم و خواستم باز کردم امامثل اینکه کمی دیر شده بود چه بلافاصله یکی از افسران جلو آمده و مطالبه گذرنامه را نمود. با کمال خونسردی آنرا از جیب خود بدر آورده و تسلیم وی نمودم. پس از آنکه بدقت مرا با عکس مقایسه نمود در بجه کوچکی را که در خیابان قرار



خیابان فریدریک یکی از خیابانهای محدودیست که از طرف حکومت شرق
 جلویش را دیوارنکشیده‌اند و مخصوص عبور و مرور خارجی‌ان و مردم آلمانی
 فدرال - البته نه برلین غربی - میباشد. در اینجا مقامات آمریکائی
 پلیس برلین غربی شناسنامه و یا گذرنامه عابریین را بدقت بازدید میکنند
 تا هم‌اذا در شرق دچار گرفتاری و دردسر شوند.

باطاقی راه^م داشت کثود و گذرنامه را بماموری که پشت دریچه انجام وظیفه مینمود
 تسلیم کرد و بمن گفت: «لحظة صبر کنید وبعد وارد پنجمین ساختمان شده آن را
 دریافت دارید.»

از این رفتار و طرز عمل مرعوزانه سخت ناراحت شدم و با خود گفتم: «اگر این کنترل‌ها لازمست چرا همانجا، همانجائی که مامورین امریکائی و افراد پلیس ناحیه غربی برلین نیز وجود دارند انجام نمی‌شود و بدین صورت مرعوزانه عمل نمی‌مایند.» یکی از افسران جوانی که هنوز خط سبزی به پشت لبش دیده نمیشد گفتم: «آیا می‌توانید بمن بگوئید چرا باید تا بدین حد در اینجا معطل شوم؟» گفتم: «شما میخواهید در برلین شرقی چه بکنید و چه مدتی در آنجا بسر برید؟» گفتم: «میخواهم چند دقیقه از وقت خود را بدین شهر شما بگذرانم و بیش از حد اکثر نیم ساعت نیز در اینجا نخواهم ماند.» گفتم: «بدنبال من بیائید و سپس در برلین را گشوده مرا بداخل اطافی راهنمایی کرد که در آن چندین افسر و مامور سوبل آلمان شرقی و سه خانم مسافری که از وضع ظاهرشان پیدا بود از مردم مشرق زمین میباشند حضور داشتند. پلیس جوان اسم مرا یادداشت کرد و پس از چند دقیقه گذرنامه‌ام را آورده تحویل افسری که پشت میز نشسته بود داد. او نیز اسم و عنوان و محل اقامت مرا پرسیده و در ورقه یادداشت کرده و سپس پرسید آیا پول با خود دارم یا نه؟ گفتم آری گفت نشان مدهوید کیفم را نشان دادم خوب بدقت آن را بازدید نمود و سپس پرسید: «آیا پول آلمان شرقی نیز دارید؟» گفتم نه و چون اطمینان کامل حاصل کرد که آنچه پول با خود دارم فقط مارک غرب است نه شرق، گذرنامه‌ام را مسترد نموده و گفتم: «حالا میتوانید وارد شهر شوید.»

برای ورود بخیبان‌های خارج از محوطه میداز و یاهبارت دیگر از کنترل رسمی مامورین پلیس میبایست نیم دوری بدور میدان چرخید و آننگاه وارد خیابان شد. مسافتی در خیابانها راه پیوموم و مردم و مغازه‌ها و ساختمانها را از نظر گذراندم و جلو چند مغازه توقف و قیمت اشیاء را مشاهده نمودم. یکی دو خیابانی که من مدت کوتاه اقامت خود آنهارا دیدم نه تنها با خیابانهای ناحیه غربی برلین قابل مقایسه نبودند، بلکه از نظر خرابی بیشتر بخیبانهای چند سال قبل جنوب تهران شباهت داشتند. پیاده‌روها کنده و کوفته و ناهموار و راحیانادارای کودالهای پر از آب میباشند. ساختمان‌ها همانهایی هستند که از زمان جنگ بیادگار بجا مانده است و خرابه‌های جنگ هنوز بحال خود باقی بوده و کسی سعی در ترمیم آنها نموده است. قیمت مایحتاج زندگی از قبیل لباس و کفش با اندک تفاوتی مشابه بهای کالاها در ناحیه غربی آلمان بود. در مغازه‌های خواربار فروشی زیاد اجناس مورد نیاز مردم به چشم نمی‌خورند. اما وضع ظاهری مردم نسبتا خوب بود و سرو وضع آنها زیاد کهنه و مندرس نمی‌نمود. میخواستیم باتنی چند از مردم تماس گرفته و با آنها مصاحبه‌هایی بعمل آوریم لیکن بخاطر آوردن که دو ستم در آن طرف دیوار انتظار مرامیکشد و از طرف دیگر اگر کسی بی احتیاطی نماید آنوقت دچار دردس و سروکار با پلیس خواهد شد و بنابراین بهتر آن بودیم که در نخستین روز بهمین مختصرا کتفا نموده و برای مطالعه و مشاهده وضع شهر روزندگی مردم بار دیگر وارد شرق برلین گردیم و بدنبال این فکر

رام خود را کچ کرده و از نخستین و نزدیکترین راه خودم را به میدان کذائی رساندم و تمام تشریفات سابق تکرار شد. این بار میبایستی بیان دارم که در تفرق برلین چه چیزهایی خریدم و با خودم حمل مینمایم و چون اطه میتنان یافتند که با خود چیزی ندارم که متعلق به شرق باشد افسر پلیسی که پشت میز بود صندلی بی تعارف نهاده و گفت: «تا پاسپورت تان حاضر میشود میتوانید اینجا بنشینید.»

از موقعیت استفاده کردم و نشریاتی را که در اطاق روی میز گذارده بودند از نظر گذراندم و ضمه‌ها از افسر مذکور سؤال کردم: «آیا میتوان در ناحیه شرقی برلین بایول غرب صرف غذا نمود و یا اشیائی از قبیل کتاب و غیره خرید؟»

وی که نمیخواست من با خاطره بدی خاک پایتخت جمهوری دمکراتیک آلمان را ترک گویم بلافاصله ایستی را که در آن فهرست و آدرس چندین کتابفروشی و رستوران بود بمن داده و گفت: «در این محلها میتوانید بایول غرب اشیاء مورد نظر خود را خریده و یا غذا بخورید» و سپس چون مشاهده کرد با علاقه مندی به نشریات و اوراق تبلیغاتی که روی میز قرار داده شده بود مینگرم و آنها را مطالعه مینمایم وقتی گذرنامه‌ام آماده شد و خواستم از او خدا حافظی کنم از هر کدام آنها نسخه برداشته و گفت: «اگر بخواهید میتوانید این‌ها را با خود ببرید و بعد مطالعه کنید». از او تشکر و خدا حافظی کرده و راه غرب را پیش گرفتم.

در غرب فقط نخستین مامور سوئیل نگاهی به گذرنامه‌ام انداخت و چون دید از غرب رفته‌ام بدون کوچکترین سؤالانی گذرنامه‌ام را مسترد داشت. چند گامی بیشتر رفتم و دوستم رامشاهده نمودم که با حالتی ریشان با مامورین پلیس ناحیه غربی برلین مشغول گفتگو میباشد و چون بنام خواندمش از مامورین پلیس خدا حافظی کرده سراسیمه بطرف آمد و پرسید: «ایرج کجا بودی؟!». جریان را برایش شرح دادم و آنوقت او گفت: «من پنداشتم که تو را بازداشت نموده‌اند و چند ساعت بعد به سبیری اعزامت میدارند.» گفتم: «تصور نمیکنم که آنها بدین زودی و آسانی شخص را دستگیر کنند و به سبیری کسبیل دارند.» گفت: «ممکن است این گفته‌ات برای افراد معمولی صادق باشد اما برای افرادی کنجکاو مانند تو که میخواهند از سبیر تاپیاز جریانات را بداندند از این و آن سؤال میکنند این خطر بسیار بزرگ است.»



آن روز بهد از ظهر چون از برلین شرقی باز گشتیم بنابه پیشنهاد دوستم به تماشای نمایشگاه صنعتی آلمان که در برلین تشکیل شده و از هر نظر جالب و تماشائی بود رفتیم اما فکر برلین شرقی بهیچوجه مرا راحت نمیگذارد و تمام افکارم متوجه راهی بود که بتوانم از آن بدون آنکه برایم تولید زحمت و درد سر فراوان شود گذشته و روزی را در ناحیه شرقی برلین بسر آورده و حتی الامکان باتنی چند از اهالی آنجا تماس گرفته، سؤالهای مورد نظر خود را از آنان نموده اطلاعاتی برای خوانندگان عزیزم بدست آوردم و ضمناً بدیوارها نیز نزدیک شده و عقیده مردم ساکن درون آنرا استفسار نمایم چه این مسئله از نظر یک روزنامه نویس و یا خبرنگار همیشه حائز کمال اهمیت میباشد که نظریات در طرف قضیه را از زبان خود آنها شنیده از مجموع آنها بحقیقت امر پی برد.

شاید بیش از چهار ساعت تمام در نمایشگاه برلین که از طرف صاحبان صنایع و کارخانجات بزرگ ناحیه غربی آلمان تشکیل شده و آنروز روز آخرش بود بگردش و تماشای قسمتهای مختلف مشغول بودیم. در این نمایشگاه علاوه بر کارخانجات آلمانی مصنوعات فراوانی از امریکا، انگلستان، فرانسه، ایتالیا و کشورهای اسکانندیناوی در ساختمانهای جداگانه به معرض تماشا گذاشته شده بود و از طرف فروشندگان قالیهای ایرانی نیز در غرفهیی نمایشگاهی از انواع مختلف قالیهای ایرانی ترتیب داده شده بود. بعد از تماشای نمایشگاه شب با دوستم بمنزلشان رفتیم و در آنجا مدت زیادی با پدر وی که دکتر در علم تاریخ و روزنامه نگاریست به

گفتگو برداختم و از وی سئوالهای بسیاری نمودم که بهجوع آنها پاسخ کلی و کافی داد و من در اینجا تا آنجا که مقتضیات اجازه دهد عقاید این مرد را که در امور سیاسی دارای خبثت و بصیرت بسیار میباشد بیان خواهم کرد. در این مقام لازم میدانم از میهمان نوازهای این خانواده صمیمانه تشکر کنم. لیکن بخاطر رعایت مصالح آنان از ذکر نامشان در اینجا خودداری مینمایم. چه بقیده دوستم! گر روزی برای زمامداران حکومت ناحیه شرقی آلمان این امر روشن گردد که وی یا خانواده اش بمن در تهیه این مقالات کمک و راهنمایی نموده اند برای آنها خطر بزرگی ایجاد خواهد کرد زیرا آنان اغلب با اتومبیل بین ناحیه غربی برلین و بخش غربی آلمان مسافرت میکنند و میچورند همیشه مسافتی چند در ناحیه شرقی آلمان طی طریق کنند و برای مأمورین پلوس شرق کاملاً آسان میباشد که برای وی یا افراد خانواده اش تولید مزاحمت نموده و از این راه بدانان صدمه بزرگ وارد سازند. بنا بر این گرچه حق شناسی و انسانیت حکم میکند که در اینجا نامی از آنان بچیان آید لیکن بدلیلی که فوقاً گذشت از ایشان نام ایشان خودداری مینمایم.

در اداره اطلاعات برلین

روز دوشنبه با اداره مرکز اطلاعات برلین رفته و پس از معرفی خود خواستهایم را با آنان در میان گذارده و بدانان گفتم که مایل به مصاحبه با مأمورین امریکائی مقیم برلین و همچنین کارگردانان حکومت برلین و بازدید از اقامتگاه موقت آلمان هائی که از شرق فرار کرده اند میباشد و آنان با کمال گشاده روئی و نهایت صمیمیت تقاضای مرا یادداشت کرده و قول دادند که در انجام آنها تا آنجا که برایشان مقدور باشد بذل مساعی خواهند کرد و ضمناً کتابها و مدارکی را که لازم داشتم در اختیارم گذارند.

ثبات اینکه با وجود تمام علاقه که برای مشاهده دقیق و کلی شرق برلین داشتم نخست بدنیال انجام مقدمات مصاحبه ها و دیدارهای خود در برلین رفتم این بود که هیچوقت استم بدانم برای انجام آنها چقدر وقت لازمست تا از روی آن بتوانم برنامه اقامتم را در برلین تنظیم نمایم و روزی که به سمت شرقی برلین میروم برای بازگشت به فرایبورگ محل اقامت دائمی خود نیز از حکومت آلمان شرقی ویزا دریافت دارم.

روز سه شنبه طبق دعوتی که از طرف اداره اطلاعات برلین دریافت داشتم با تاقی جمعی از روزنامه نگاران شلمزین سفری بدور برلین نمودم. در این سفر که وسیله سنای برلین بخش ساختمانها Der Senator Fuer Bau- und Wohnungswesen ترتیب داده شده بود از نقاط مختلف شهر دیدن بعمل آمد و در همه جا توضیحات کامل از طرف میهماندارانی که در اختیارمان گذارده بودند داده میشد. در عمارت مخصوص سنا برای امور ساختمانی مدلهای بسیاری از قسمتهای مختلف شهر دیده نمیشود. در این مدلهای وضعیت برلین پس از پایان جنگ و به مبارزات و ویرانیها و نیز بحالت کنونی آنها به عرض تماشا گذارده شده است. پس از آنکه جنگ به پایان رسید در برلین سیصد هزار آپارتمان



دانشگاه آزاد برلین هدیه آمریکا بمردم برلین

ویران کشته بود. حجم این بناها ۸۷ میلیون مترمکعب بود و امروز دیگر اثری قابل بیان از ویرانه‌های زمان جنگ در بخش غربی برلین بچشم نمیخورد. در فاصله سالهای ۱۹۴۹ - ۱۹۶۱ دو پست هزار آ پارتمان در برلین غربی ساخته شده است. قسمت اعظم اعتباری آن را که در آغاز لازم بوده دولت آمریکا در اختیار طالبان وام گذارده و از آنها سودی بسیار ناچیز که سالانه بین نیم تا یک درصد بوده دریافت داشت. فعالیت‌های ساختمانی طی سالهای اخیر فزونی بسیار یافته است بطوریکه طی چهار سال گذشته صد و ده هزار آ پارتمان بنا شده است و امروز نیز این امر بسرعت پیش میرود و با وجود بحرانی که در مسئله برلین پدید آمده است انسان در هر گوشه و کنار این شهر جرثقیل‌های کوه پیکری را که مصالح ساختمانی را بطبقات بالا میرسانند مشاهده مینماید.

مشاهده ساختمان‌های رفیع و زیبا بخصوص در «ربع هانزا [Hansa Viertel]

انسان را وادار به تحسین و اعجاب مینماید. ساختمانهایی که بعد از جنگ بنا شده است مرتفع و معمولا دارای ده تا بیست طبقه میباشد. ساختمان مربوط به کارخانه تلفونکن که بنائی بیست و یک طبقه میباشد بلندترین ساختمان این شهر است. آنروز علاوه بر مشاهده این بنای تاریخی و بناهای مدرنی که در کنار دیواری که از طرف حکومت ناحیه شرقی آلمان بدور برلین کشیده‌اند سفری بگردشهر نمودیم. طول این دیوار برابر ۱۵۳ کیلومتر میباشد. - قریب ۴۱ کیلومتر این دیوار پس از حوادث سیزدهم اوت و بقیه آن پس از پایان جنگ و تجزیه آلمان بین قوای متفقین بهرور احداث شده است. این دیوار قریب دیواری است که سابقاً بدور بابل کشیده بودند و طولش هفتاد کیلومتر بود، در کنار مرز یا دیواری که بین دو قسمت شرقی و غربی برلین کشیده‌اند نمای عمارت فرمزنکی بچشم میخورد که در زمان صدارت هیتلر محل گشتاپو - سازمان پلیس مخفی - بود. این ساختمان شاهد یابوش دوزیها و پرونده سازیها، شکنجه و آزارهایی است که از طرف مامورین پلیس مخفی هیتلر برای مخالفین وی ترتیب داده میشد.

بعد از ظهر آن روز - روز چهارشنبه - را صرف مصاحبه با اهالی برلین و مشاهده قسمتهای مختلف دانشگاه نوین یاد برلین که بنام دانشگاه آزاد برلین معروف است نمودم. مخارج بنای این دانشگاه را که نزدیک به صد و هفتاد میلیون مارک (تقریباً سیصد و چهل میلیون تومان) شده است دولت آمریکا بعنوان هدیه به مردم برلین پرداخته است. این دانشگاه که از هر نظر مدرن و جالب توجه است دارای کتابخانه عظیمی است که دارای دو بیست و بیست هزار جلد کتاب میباشد.

علاوه بر این از «موزه داهلم» «Dahlem» دیدن بعمل آوردم. در این موزه اشیاء قیمتی فراوان از نقاط مختلف جهان گرد آورده اند و از آنجا که تازه دست بکار تکمیل آن زده اند بسیاری از اشیاء گرد آمده در آن فاقد تاریخ میباشد و از این روی برای بیننده که بدانجا می رود مشاهده اشیاء مذکور و مقایسه آنها با یکدیگر نه تنها نمیتواند نموداری از سرعت ترقی و پیشرفت يك ملت در طول تاریخ و سنجش میزان تمدن ملل مختلف با یکدیگر باشد، بلکه پی بردن به قدمت فرهنگ ملل و اقوامی نیز که پدیده های زندگی آنان در آنجا گرد آمده است محال بنظر میرسد. من این موضوع را به مسئولین موزه متذکر گشتم و آنها ضمن تأیید این عقیده اظهار داشتند که اینک باستان شناسان مشغول مطالعه و بررسی و تعیین تاریخ پیدایش اشیاء موجوده میباشدند. اگر در این مورد توفیق نصیب باستان شناسان گردد آنوقت ملاقات کنندگان داهلم بخصوص آنها که طالب آشنائی و آگاهی به تمدن و زندگی ملل جوان مانند کشورهای افریقای - مرکزی و جنوبی میباشدند میتوانند از مشاهدات و مطالعاتی که در داهلم بعمل می آورند خورسند باشند.

عصر روز چهارشنبه بر نامه کار و اقامتم در برلین بطور کامل تعیین گردید و روز چهارشنبه هفته بعد را برای بازگشت به ناحیه غربی آلمان در نظر گرفتم و مصمم شدم که برای دریافت ویزا از وزارت خارجه حکومت ناحیه شرقی بخش شرقی برلین روم و ضمناً بر نامه دیدار از بخش شرقی برلین را به مرحله عمل در آورم.



در پایتخت ناحیه کمونیستی آلمان

صبح زود روز پنجشنبه علی‌رغم تمام تأکیداتی که آشنایان و دوستان مقیم بخش غربی برلین نهاده بودند رهسپار بخش شرقی برلین شدم و قبل از آنکه بخش شرقی برلین را ترک‌گویم وسیله تلفن از هتل محل اقامتم طی مکالمه کوتاهی جریان را با دوست خود در میان نهادم و چون وی از رفتن من به برلین شرقی اظهار نگرانی فراوان مینمود بدو گفتم چنانچه تا ساعت ۹ شب مجدداً بمنزل وی تلفن نکنم به پلیس و مراجع دیگر مراجعه کند و گوشی تلفن را زمین گذاردم. اندکی تأمل نمودم و بهترین طریقه مسافرتی را که در این مورد امکان استفاده اش میرفت انتخاب کردم و آن راه آهن شهری یا S. Bahn بود. تاسیسات مربوط به راه آهن شهری طبق قراردادی که پس از جنگ بین متفقین با ما ضابطه رسیده است زیر نظر مأمورین روسیه شوروی و اینک مأمورین ناحیه شرقی آلمان میباشد و حتی خطوط و ایستگاه‌هایی نیز که در بخش غربی برلین قرار دارد متعلق بشرق است و تمام عواید حاصله از آن وارد خزانه ناحیه شرقی میشود. پیش از حوادث سیزدهم اوت روزانه دویست هزار نفر مردم ساکن ناحیه غربی از این وسیله نقلیه استفاده مینمودند و چون طبق اظهار یکی از مقامات مطلع پولی که از این راه عاید حکومت شرق شده به صرف خرید سیم خاردار از حکومت ناحیه غربی آلمان و کشیدن آن بدور برلین، رسیده بود اهالی بخش غربی برلین تصمیم به تحریم و بایکوت این وسیله مسافرتی گرفتند و از آن پس فقط عده کمی یعنی در حدود بیست هزار نفر روزانه آن را مورد استفاده قرار میدهند.

بنا بر توصیه یکی از آشنایان بلیط رفت و آمد خود را یکجا دریافت داشتم تا در بازگشت کمتر دچار اشکال شوم. وقتی بایستگاه خیابان فریدریک رسیدم ترن توقف نمود و بلندگو اعلام داشت که ترن در این محل توقف خواهد کرد و بسفر خود در ناحیه شرقی ادامه نخواهد داد. بطوریکه بعداً کسب اطلاع نمودم این حالت نیز بعد از حوادث سیزدهم اوت پدید آمده است چه اولیاء حکومت شرق آلمان میخواستند بدین وسیله بارزحمت کنترل و دقت خود را سبکتر نموده و از طرفی مسافرتی را که وارد شرق برلین میشوند با دقت بیشتری بازرسی و کنترل کنند و از سوی دیگر مانع فرار مزدم ساکن ایالت شرق به غرب شوند.

در جلوی محل خروجی چندین ردیف طناب کشیده بودند و تنی چند از افسراد «پلیس خلق» که به «Vo. Po. فویو» - فویو علامت اختصاری فولکس پوولیتس میست یعنی پلیس خلق میباشد - معروفند کنار رهگذر باروکی که از دو طرف با طناب محصور بود ایستاده بودند و شناسنامه و گذرنامه‌های مسافرتی را با دقت کامل بازرسی مینمودند. جریان این کنترل بیش از یک دقیقه برای هر مسافر بطول نمیانجامد و بنا بر این برای آنها که نخواهند بیهوده مدتی از وقت خود را از دست بدهند این راه پسندیده‌تر میباشد.

چون از میان طنابها گذشتم پنداشتم که میتوانم از هر دری که بخواهم خارج شوم اما جلوی تمام درها نوشته شده بود «عموم ممنوع» و فقط یک درب وجود داشت که جلوی این هیارت نوشته نشده بود. قبل از ترک بنای راه آهن یکی از افراد پلیس خاق را مخاطب ساخته پرسیدم: «آیا میتوانید مرا راهنمایی کنید که برای دریافت ویزا بکجا باید مراجعه کنم؟» او با کمال متانت و ادب آدرس اداره مر و طه را که جزء اداره های تابعه وزارت خارجه ناحیه شرقی آلمان بود روی کاغذی نوشت و بمن داد.

از عمارت راه آهن خارج شدم، پیاده رو آورده به گلوزباله بود. چند قدم آن طرف تر زنی با قیافه زرد و مریض جلو آمده و بسرعت پرسید: «آیا برای من سیتار دارید؟» سرم را به علامت نفی تکان دادم چه میدانستم که صحبت کردن با ساکنین ایالت شرق جلوی ایستگاهی که بطور قطع مورد کنترل دقیق پلیس مخفی میباشد مقرون به صلاح نمیباشد و برای آنکه از آن محل زودتر دور شوم بسرعت خود افزودم و چون مسافتی از آنجا گذشتم مجدداً از پلیس دیگری طلب راهنمایی کردم و وی چند قدمی همراهی ام نموده و خیابانی که مرا بسوی مقصد هدایت میکرد نشانم داد. این خیابان از میدان بزرگ شهر که معروف بمیدان «مارکس-انگلس» Marx-Engelsplatz میباشد میگذرد. در کنار این میدان دانشگاه قدیمی برلین قرار دارد. در گوشه‌های این میدان خرابه‌های دوران جنگ برجای مانده است و بمیدان ظاهری غم‌انگیز میبخشد و بیننده اگر نداند اینک قریب به شانزده سال از جنگ گذشته است و دوران صلح و آرامش میباشد بدان شك دچار میشود که جنگ همین چند روز پیش پایان رسیده و هنوز مقامات مسئول

شهر مجال تعمیر و برانی ها و برداشتن خرابی ها را پیدا نکرده اند. مدتی بمیدان نگر بیستم و در آنجا توقف نمودم. آیا اینجا برلین نیمه دیگر شهر بیست که چند صد متر آنظر فتر بسوی غرب، نمودار ذوق و ابتکار بشر قرن بیستم میباشد؟ برای آنکه وقت را بیهوده از دست ندهم بسرعت رهسپار وزارت خارجه گشتم. بنای اداره تابعه وزارت خارجه همراه با چندین موزه و بناهای دیگر در خیابانی قرار گرفته است که بیشترش خرابه میباشد. ستونها و دروازه های یادبود، خراب و از هم پاشیده بودند. لحظه چند در آنجا درنگ نمودم و جلال و عظمت این بناها را قبل از جنگ و ویران شدن در عالم خیال مجسم نمودم. راستی اگر جنگ پیش نیامده و این بناها ویرانی نکرانیده بود برلین دارای چه وضعیت جالبی بود. در عالم خیال غوطه ور بودم که صدای باز شدن دربی مرا بخود آورد، نگاه کردم و دوتن خارجی دیگر را مشاهده نمودم که وارد عمارت متعلق بوزارت خارجه گشتند. این بهترین موقعیت برای ورود با اداره مذکور بود چه وقتی چند خارجی بایکدیگر باشند آنوقت از طرف مامورین اداری زیاد معطل نمیشوند و علاوه بر این در این وضعیت انسان دارای امنیت بیشتری میباشد.

وقتی قدم بدرون عمارت مربوط بوزارت خارجه بخش شرقی آلمان نهادم خاطرات هیجده سال پیش و دوران تحصیل در دبستان دقیقی طهران در نظرم تجدید شد. درست مانند آنکه وارد حیاط عقبی دبستان مذکور شده باشم. زن تقریباً پنجاه ساله که جلوی پلکانی که به طبقه فوقانی هدایت میشد ایستاده و وظیفه اش راهنمایی مراجعین بود از نظر لباس و قیافه رنجیده و مریض عینا نظیر زن مشهدی محمد فراش بود. مدتی بر این قیافه آشناخیره شدم و گذشت زمان و مکان بکلی از یادم رفت. تنها تفاوتی که بین این خانم عضو وزارت خارجه حکومت جمهوری دموکراتیک آلمان و زن مشهدی محمد فراش مدرسه دقیقی مشهور بود یلاکی بود که بر سینه داشت.

او که پنداشت بزبانش آشنائی ندارم و نمیتوانم مقصود خود را باری بیان دارم بزبان انگلیسی مخاطبم قرار داده و گفت: «شما حتماً میخواهید ویزا دریافت دارید.» بزبان آلمانی پاسخ دادم و گفتم: «آری برای دریافت ویزا بدینجا آمده ام» بر اهنمائی وی وارد اتاقی کوچک شدم که باوجود چراغ برق و نیروی الکتریك تاریک و دلگیر بنظر میرسید. کارت وورقه را دریافت داشتم و مجدداً نزد همان خانم بازگشتم و از پلکانی که وی بدان اشاره نمود بالا رفتم و وارد سالنی شدم که در آن سه تن خارجی دیگر نیز حضور داشتند. کارت وورقه را که قبلاً گرفته بودم و در آن میبایستی نام، آدرس کامل، شغل، ملیت و هدف خود از اقامت در برلین غربی را، مدت اقامت در برلین غربی، روز خروج از برلین غربی و طریق مسافرت را بیان دارم تکمیل نموده و تسلیم ماموری که پشت کپشه نشسته بود نمودم.

آنچه در اینجا و دیگر ادارات بخش شرقی آلمان بیش از هر چیز دیگری توجه مرا بخود جلب کرد این مسئله بود که ارباب رجوع بیهو و چه بامامورین نمیتوانند تماس

حاصل و بدرون اطاقها راه پیدا کنند و حتی شیشه پنجره‌های بین سالنهای انتظاری که مراجعین در آنها بانتظار بسر می‌برند با اطاقهای محل کار کارمندان بارنگهای روغنی مات پوشیده شده‌اند. مدتی طول کشید تا سرانجام مأمور پشت کدش‌ها اینام خواند و گفت ویزائی که بمن می‌توانند بدهند اعتبارش فقط تا روز سه‌شنبه خواهد بود. گفتم اما من می‌ایلم تا روز چهارشنبه در برلین بسر برم و کارهایم را انجام دهم. مأمور مذکور سرش را تکان داد و گفت این امکان ندارد. و اگر بخواهد باید مجدداً در روز دیگر برای دریافت ویزا مراجعه نمایند زیرا اعتبار ویزاهای ما بیش از پنج روز نخواهد بود. با خود اندیشیدم کسه مراجعه مجدده ناحیه شرقی برلین خالی از خیلر نخواهد بود و بهتر همان که يك روز کمتر در برلین بسر برم و بدنیال این فکر گفتم: «بسیار خوب حالا که امکان ندارد ویزا اعتبار بیشتری داشته باشد چاره نیست جز اینکه شما همین حالا آنرا بدهید و من روز سه‌شنبه برلین را ترک گویم».

گذرنامه‌ام را دریافت داشتم و همراه دو تن نروژی از عمارت مذکور خارج شدم. دیدم بهتر آنست که از این فرصت استفاده کرده و از موزه مشهور شهر دیدن کنم و سپس باطبقات مختلف تماشا گرفته و چنانچه وقتی باقی ماند صرف دیدن نقاط تماشائی شهر کنم. بدنیال این فکر بسمت موزه شهر که تاعمارت وزارت خارجه بیش از چند قدمی فاصله نداشت رفتم و پس از تحصیل کارت ورودی وارد موزه شدم. در اینجا لازم است بیان دارم که طرز برخورد مأمورین آلمانی و کارمندان موزه با مردم بهیچوجه قابل مقایسه با دیگر موسسات جمهوری دمکراتیک آلمان نمی‌باشد و من همانطور که در ابتدای نگارش این یادداشتها نیز نوشتم چون می‌خواهم وظیفه ناظر بیطرف را انجام دهم خود را موظف به بیان این حقیقت میدانم که گفته‌شود: سلوک و مهر بانی و ادب کارمندان موزه مرا بیش از حد تحت تأثیر قرارداد بطوریکه فراموش نمودم در يك کشور کمونیستی می‌باشم. کارمندان موزه نیز خود را از بسیاری قید و بندها رها می‌پندارند و این حقیقت با بسیاری از آن‌ها هنگامی که صحبت می‌نمودم بخوبی از گفتارشان آشکار بود.

در این موزه که یکی از مجموعه‌های گرانبهای جهان می‌باشد آثار تاریخی فراوانی از نقاط مختلف جهان گرد آورده‌اند و آثار تاریخی و هنری ایران نیز قسمتی تقریباً بزرگ از این موزه را بخود اختصاص داده است. بیشتر اشیاء این موزه پس از پایان جنگ دوم و اشغال برلین وسیله فرای روسیه شوروی بمسکو انتقال داده شده‌است تا بقول کارگردانان حکومت شوروی از گزند حوادث در امان باشند و بدین سبب سالها درب‌های این مظهر تمدن و زندگی ملت‌های کهن بسته بود تا اینکه در این اواخر بتدریج آنچه بمسکو حمل شده بود بار دیگر به برلین برگردانده شد. چنانچه روزی مجال پیدا شود درباره اشیاء این موزه و طرز تزئین آن بتفصیل سخن خواهیم گفت. — از تغییرات مهمی که در این موزه داده‌اند و این نیز جزء مہارات کمونیسم با مذهب بشمار میرود آنست که در اینجا تاریخ

کتابخانه عمومی کتب اسلام
فرماندهایی ۱۳۶۲

اشیاء موجوده را برخلاف آنچه در دیگر موزه‌های جهان متداول است با مقایسه نسبت بزمان تولد حضرت مسیح بیان نکرده‌اند بلکه حروف اختصاری «بعد از زمان ما» و یا «قبل از زمان ما» را بجای «بعد از میلاد» و یا «قبل از میلاد» بکار برده‌اند. حروف اختصاری مذکور برای من حالت غمنا داشت و بناچار یکی از بازدید کنندگان موزه را که مردی مسن بود بکمال طبیعت و از وی تقاضا کردم که معنی «V.U.Z.» و «N.U.Z.» را برایم توضیح دهد.

وی با نهایت صمیمیت معانی این حروف اختصاری را برایم توضیح داد و گفت: «V.U.Z.» که بمعنی «قبل از زمان ما» میباشد بجای V.C. یعنی «قبل از میلاد» و N.U.Z. بمعنی «بعد از زمان ما» و بجای N.C. یعنی «بعد از میلاد» میباشد. آنکاه گفت: «این‌ها، این موجودات منکر خدا و مذهب شیطاندارند نمیتوانند با تغییر دادن حروف، روح مذهب و خدا پرستی را در نهادها بتکشدند و از بین ببرند غافل از اینکه این امر جزء هفت عقائد قلبی و فطری ما میباشد و هرگز کسی نتواند آنها را از دست آنها روبرو طرف سازد.» از شنیدن این کلمات آنهم در یک موسسه دولتی کشوری که نویسنده سخت دچار شکفتی گشتم و چند ثانیه قدرت تکلم را از دست داده‌م سپس در حالیکه سعی میکردم توجه‌موی را بخود جلب کنم انگشتی بر لب نهاده ضمن اشاره بدیوارها گفتم: «دیوار موش دارد و موش گوش» و بدین ترتیب او را از خطر فری که با بیان این مطالب تهدیدش نمینمود آگاه ساختم پنداشتم این هشدار باش او را خاموش خواهد ساخت و لب از سخن بر خواهد بست اما برخلاف تصور من با صدائی محکم‌تر گفت: «بگذارید آنچه را که در دل دارم بگویم و روح و قلب خود را از این رنج جانگزی برهانم. در زیر بوغ حکومت دست نشانده مسکوبرای ما دیگر زندگی معنی و مفهوم خود را از دست داده‌است. تا کی میتوان لب فرو بست و مانند منجسمه خاموش نشست و چون ماشین بی صدا کار کرد و با دست زدی ناچیز زندگی نمود و از تمام حقوق و مزایای زندگی محروم بود. حاصل دسترنج ما بجای آنکه صرف بهیروز زندگی مان گردد بفسکور ارسال میشود.» با آرامی بطوریکه کسی صدایم را نشنود بیخ گوشش گفتم «مواظب باشید که دستگاههای ضبط صوت صدایان را ضبط ننماید و کارمندان موزه که بطور قطع در میان نشان مامورین پلیس سری و چور دارند رفتار و گفتار تان را تحت کنترل قرار ندهند و آنوقت دچار گرفتاریهای تازه بشوید» پوزخندی زد و گفت:

«کارمندان موزه؟ اینها آلمانی هستند و هیچ فرد آلمانی با این رژیم حقان انگیز موافقتی ندارد و هرگز اینان که در اینجا و یاد دیگر ادارات و موسسات کار میکنند خود را موظف بانجام وظیفه خاموسوس برای پلیس و دستگاه حکومت نمیدانند و حتی اگر آنها را در زندانهای شهر بیندازند مجالست علیه هموطنان خود بشفع که وینیم سخنی بگویند.» من از شجاعت وی باکی این مرد سخت دچار خیرت بودم و با خود میدانیدیم که نباید با همه این احوال خود وظیفه یک عضو فعال پلیس مخفی را انجام دهد و با این رویه که در

پیش گرفته است بخواند ببیند من چه میگویم و بقول معروف چند مرده حلاجیم . از این روی بدون آنکه سختی بگویم فقط بگفته‌هایش گوش میدادم چه آنچه وی بستان میداشت برایم خیلی جالب می‌نمود.

اوه چنان از فشار و ظلم حکومت می‌نالید و برای آنکه مرا قانع سازد که ساکنین ناحیه شرقی بر این ویای صلا بخش شرقی آلمان از کمونیست‌دل‌خوشی نداشتند به پلیس و اعضاء وی اشاره نمود و گفت: «شما بعنوان خیر خواهی مرا از خطری که احتمالا با کنارش گفته‌هایم وسیله کارمندان موزه بدستگاه پلیس می‌توانست تهدید کند بر حذر داشته‌ام و من برای آنکه در این مورد به حقایق بیشتری درباره رژیم کمونیستی در حکومت باصلاح جمهوری دمکراتیک آلمان پی برید لازم میدانم توجه‌تان را بدین حقیقت جلب کنم که حتی افراد پلیس نیز از این سیستم و روش متفرق و بی‌زارند و چون عمال حکومت از کارمندان با تجربه و بیدار خود مایوس گشتند بچه‌های بین‌سین هفده تا بیست را بخدمت پلیس گماشتند و این حقیقتی است که شما در نخستین وهله ورود بخوابان‌ها با آن‌را رو برخواهید شد.»

او گرم صحبت بود بدون آنکه با طراف خود نظر افکند. مثل اینکه درون خانه خود آنهم در در ناحیه شرقی بلکه در ناحیه غربی بر این فارغ از اندیشه حکومت و پلیس بسزایزد بر آیم دزد دل می‌نمود بی آنکه از تشویش و نگرانی در رژیم با خبر باشد.

در حالیکه گوش‌هایم متوجه گفته‌های وی بود بطور مرتب با طراف خویش نظر می‌افکندم تا به بینم در اطرافم چه کسانی بسر می‌برند. بناگاه مردی که کنار سالن روی نیمکتی نشسته و از کارمندان موزه گوش به گفته‌های مردانه صحبت‌من بود نظرم را جلب نمود. از مشاهده وی چنان لرزشی بر من دست داد که کیف دشتی‌ام بزمین افتاد. کارمند موزه که متوجه این تغییر حالت من شده و شاید علت بزمین افتادن کیف دشتی‌ام را درک کرده بود در حالیکه از جای بلند میشد تقریباً بضدای بلند گفت: «خدا خانم هیتلر و دیگر دستیاران و همکارانش را که امروز نیز اینجای آنجا مصدر کارند خراب کند که ما را بچنین سر توشت شومی دچار ساخت. اگر او خیال جهانگشائی و پایه‌گذاری امپراطوری بزرگ آلمان را در دماغ خون نپزورده بود امروز کشور ما و از ای این وضعیت رقت‌بار نبود.» گفته‌های وی چون آبی که بر روی آتش ریزند شعله‌نارا حتی‌های نهانی‌ها را خاموش ساخت زیرا وی با این کلمات می‌خواست بفرماید که او نیز از رژیم شرقی دل‌خوشی ندارد. مرد آلمانی که چند لحظه سکوت نموده بود پس از آنکه عضو مؤثر و زلب از سخن فرو بست از اینکه گفته‌های مرده و وطنش مؤید گفته‌های من باشد بود که گفته بود: «ی‌را اینجا اکثریت فریب‌نافاق مردم از رژیم کمونیستی متفرق نشده» باغر و رو اغتام بیشتری بگفته‌های خود ادامه داد و گفت: «آنها که از اورتوئیاتیات کمونیست‌ها را می‌شنوند و چون دانستهای طلانی ساختگی چیز دیگری بگوششان نه‌برسد و از وضع انسانهایی که در پشت پرده آهنین در حال خفقان بسر می‌برند بی‌خبرند تصور میکنند ما در بهشت، در بهشت آمده‌آل بشمر می‌بریم در حالیکه غافلند ما اینجای رژیم چنگال درخیمان تربیت شده‌کن‌ملین جان می‌کنیم و خون دل می‌خوریم و جرأت نفس کشیدن نداریم.»

بخود جرأت دادم و گفتم: «دیگر چه می‌خواهید شما نیز در این جراحی در یک موسسه دولتی از اعمال حکومت انتقاد مینمائید و بدون ترس و راهمه آنچه را که درد دارید بیان میکنید.» یوزخندی زد و گفت: «بدون ترس و راهمه... خوب گوش کنید. اگر من در برابر شما که یک فرد خارجی هستید چنین بی‌روا در اینجا، در این جایی که بقول شما یک موسسه دولتی کمونیست و بعقیده من موزه برلین و متعلق به ملت آلمان میباشد در ده‌های درونی‌ام را بر زبان می‌آورم هرگز ذلیل آن نیستم که در اینجا آزادی و دمکراسی حکم فرمات بلکه من دیگر از زندگی، از این جدال با مرگ بجان آمده‌ام، چقدر میتوان شاهد ناملایمات و رنجهای زندگی بود؟ یسرم در آن طرف دیوار، آن روز که هنوز بنایان حکومت سوسیالیسم مظهر بنای کمونیسم را در برلین بوجود نیاورده بودند روزها در دانشگاه آزاد برلین این دانشگاه همانطور که قبلاً گفته‌ام در برلین غربی قرار دارد... مشغول تحصیل بود و چون حوادث سیزدهم اوت بوقوع پیوست بجرم تحصیل در یک دانشگاه غربی و داشتن چند کتاب دستگیر و به هشت سال زندان محکوم شد. دخترم که نامزدش در آن سوخت دیوار، آن طرف شهر بسر میبرد پس از مشاهده سر نوشت برادرش برای آنکه خود را از این زندان نجات بخشد بخیال فرار از بهشت کمونیسم راه فرار در پیش گرفت لیکن وسیله چند تن از افراد پلیس، همین بچه‌های نابالغ هفده، هیجده ساله هدف گولها واقع و دستگیر شد و متأسفانه اینک زنده در کوره در بیمارستان زندان اول بریشت بسر میبرد.»

گفتم: «دیگر چرا متأسفانه زنده؟ باید خدای را شکر کنید که گولهاها فرزندان را از بازی در نیاورد.» آهی کشید و گفت: «ایکش چنین شده بود. آنوقت دیگر امروز قصه او مرا رفیع نمیداد. تصور میکنید پس از بهبودی باوی چه خواهند کرد. آیا مینندارند وی را آزاد میکنند؟ نه او را بجرم خیانت به حکومت سوسیالیسم و در پیش گرفتن راه فرار بعد اقل سه سال زندان محکوم می‌سازند. اما آنها آنقدر شقی میباشند که هرگز او را زنده آزاد نخواهند گذارد. او اینک هر روز چند بار مرگ را در برابر چشمان خود میبیند و تصور این امر زندگی را بر من سخت‌تر از مرگ می‌سازد. اگر گولهاها کاری شده بود اوقط یکبار میمرد اما حالا هر روز باید با مرگ مواجه شود. با این ترتیب دیگر زندگی برای من چه مفهومی میتواند داشته باشد. چه بهتر که بیایند و مرا نیز بگیرند و بزندان اندازند و جانم را گرفته و ازین همه فشار و ناراحتی رهاثیم بخشند. شصت و پنج سال از عمرم میگذرد و حقوقی که بابت بازنشستگی دریافت میدارم آنقدر ناچیز است که کفاف زندگی‌ام را نمیدهد. در حالیکه تا چند ماه پیش مرتب انجام وظیفه نموده‌ام.»

گفتم: «اگر حقوق شما تا این حد کم و ناچیز میباشد پس بجه صورتی مخارج تحصیل پسران را میپردازند؟»

گفت: «همانطور که گفتم تا چند ماه پیش در بستان خود انجام وظیفه مینمودم. در اینجا من از بیان شغل و محل کاروی به علت آنکه مبدا این مقالات ترجمه و بدست پلیس شرق

افتاده و با مراجمه بسوايق امروزه و ننده ها ناموي رانين كشف كرده و براي خود و دو فرزند زنداني اش توليد گرفتاري هاي بيشتري كنند خودداري مينمايم . - و پول بيشتري ميگرفتم و علاوه بر اين پس هم روزي چند ساعت در ناحيه غربى كار و تحصيل معاش ميگرد و در تعطيلات نيز با اندازه كافي پول دريافت ميداشت . <



شرح زندگی رقت بار او مرا سخت متأثر ساخت، مردی که سالها رنج کشیده است و با تحمل مشقات گوناگون و پشت سر گذاردن جنگ و احتمالاً زندانهای روسیه یا امریکا بصورت اسیر جنگی، فرزندان خود را بحد رشد و بلوغ رسانده و اینک در سالهای کهولت بجای آنکه در گوشه خانه خود استراحت کرده و ازدیدن فرزندان لذت برد، ازغم گرفتاری آنان دست از جان شسته و دیگر برای زندگی ارزش قائل نیست. او حالا میدانند که دیگر روی چکر گوشگان خود را نخواهد دید. میخواستم بیشتر با وی سخن گویم و بدر دوش کوش دهم اما من هنوز خیلی کارهای دیگر در پیش داشتم و ساعت نیز تقریباً سه بعد از ظهر را نشان میداد و من کرسنه در موزه سر میبردم. از طرف دیگر کم کم وضع حالت خاصی بخود می گرفت و احتمال جلب نظر سایرین بهما زیادتیر میشد چه مرد آلمانی کارمند موزه نیز اینک بهما پیوسته بود و از این رو برای آنکه بدین مجمع جالب لیکن خطرناک پایان بخشم بدانان روی کرده و گفتم :

«من از شما دو نفر سئوالی دارم که هر کدامتان باید اظفا بدون آنکه یکی از نظر دیگری باخبر باشد و تحت تأثیر طرف دیگر واقع شود بدان جواب دهد. جواب سئوال مرا روی کاغذی بنویسید و برای آنکه اطمینان یابید که نظر سوئی ندارم وقتی جواب را نوشتید و رفته دست خودتان باشد و پس از آنکه من آنرا خواندم خودتان ورقه را ریز ریز نمایش دهید.» دومرد آلمانی که تا حد زیادی بهمن اعتماد پیدا کرده بودند گفتند: «بسیار خوب سئوال کنید» و آننگاه من سئوالی را که در قسمت غربی آلمان و برلین از

ساکنین آنجا نموده بودم بدین نحو مطرح ساختم: «اگر روزی از شما سئوال شود که آیا آماده‌اید از برلین دفاع نمائید یا پخاطری جلو گیرید از چنگ از این شهر چشم پوشیده و تسلیم کمونیست‌ها نمائید چه جواب خواهید داد؟» علاوه بر این سوال از آنان پرسیدم: «نظر شما در باره وحدت آلمان چه می‌باشد و آیا آماده می‌باشید که هر گاه بدین منظور مبارزه شروع شود و شاید این مبارزه منتهی به چنگ بین شرق و غرب گردد در چنگ شرکت نمائید یا نه؟ ضمناً این وحدت باید به چه صورت باشد؟ تحت رژیم کمونیستی یا رژیم سیستم دیگری مستقل از آن؟»

جای تعجب و شگفتی است که پاسخ این دوفتر مشابه یکدیگر بود. آنها در جواب‌هایی که دادند در باره برلین چنین اظهار نظر کرده بودند: «برلین باید به صورت حفظ شود و لوله قیمت از دست رفتن صلح و آرامش ظاهری فعلی و آغاز چنگ این حق و وظیفه می‌است که از خانه خود دفاع کنیم. برلین باید تحت آلمان می‌باشد و باید بصورت واحد باشد نه تقسیم شده». در مورد وحدت آلمان نیز پاسخ‌های آندو تقریباً یکسان و بدین نحو بود: «آلمان باید بصورت واحد درآید و برای وحدت و تحقق پس‌درفتن آن هر فرد آلمانی موظف است خون خود را نیز از دست بدهد. ما در انتظار آن روزی دقیقه شماری می‌کنیم که از غریب‌نمای وحدت بلند شویم و از مطالب یک‌دیگر باری کند آنوقت نیا خواهد دید که ما، ما هر دو می‌که زیر سلطه کمونیست‌ها بسر می‌رویم چگونه در برابر این رژیم تجدی قیام خواهیم کرد. ما در انتظار وحدت می‌باشیم و منتقدیم وحدت آلمان فعلی خواهد شد و بصورت تحقق بخود خواهد گرفت جلاکی و چگونگی سئوالی است که اینک بدان نمی‌توان جواب داد اما آنچه مسلح است این آرزو بحقیقت خواهد پیوست. وحدت آلمان باید مستقل از رژیم کمونیستی بر تعیین سرنوشت‌مان بدست و بنا به اراده خودمان باشد. در اینج‌الزام است این نکته نیز بیان کرد که این دو مورد در چنگ بین‌الملل دوم شرکت داشته‌اند.

وقتی پاسخ‌های آنان را خواندم ضمن تشکر از اعتمادی که در این مورد بین نموده‌اند بدیشان گفتم: «من نیر امیدوارم که روزی شما با روزی خود برسید و آنچنان زندگی کنید که اکثریت طالب آن می‌باشند». با بیان این عبارت از آنان خدا حافظی کرده و خواستم از آنان جدا شوم در این موقع مردی که فرزندانش درون زندانها بسر می‌برند گفت: «وقتی به غرب باز گشتید بی‌لام مارا بپراندان و خواهران ایمان رساننده و بگوئید ما را از یاد نبرید و شما برای مردم کشورتان از زندگی ما و مصائبی که ما آن دست بگریبان هستیم حقایق بیان دارید و بگوئید: «قلب رنجهت آزادی و دوری از رژیم کمونیست را پندارنید». بدانان قول دادم که به خواهش‌شان عمل نمایم و سالن موزه را ترک گفتم و با سرعت از کری دورها و طبقات مختلف گذشته و خود را بدرج خروجی رسانده و موزه را ترک گفتم.

در این کلیسا که از شاهکارهای صنعت
معماری میباشد و در برلین شرقی واقع است
سالهاست که مراسم مذهبی معمول نگردیده است
و ماموران پلیس مخفی واردین را تحت نظر
و مراقبت قرار میدهند.



Dam (Sow. Sektor)

وقتی وارد خیابان شدم باران نم نمک میبارید. از یکی دو خیابان فرعی گذشته
و وارد میدان بزرگ مارکس - انگلز، شدم. خیابانی که من از آن عبور کردم فاقد اسفالت
بود و از پشت کلیسای بزرگ و معروف شهر که به «**دم**» Dom مشهور است، یک گذشت درهای
کلیسا بسته است و صدماتی که در نتیجه جنگ و گذشت زمان بدان وارد آمده عمیر نگشته بود.
مدتی بتماشای نمای ظاهری این مظهر ذوق و ابتکار بشر پرداختم. فاصله زمانی روز کاری
که ایمان و نیروی آن چنین بنائی را پدید آورده بود و امروز که اصول ماتریالیستی
در محو نابودی آن میکوشد یکباره از نظر دور شد و دوزمان ترویج اصول خداپرستی
و ماده پرستی و سیله زمامداران، برابر یکدیگر در آئینه اندیشه ام قرار گرفتند.
امروز دیگر بناسا به اراده مردم و دولت و پیشوایان مذهبی کلیساهای بزرگ و
مجمل جدید ساخته نمی شوند، بلکه امروز دولت میخواهد برای پیشرفت
و تحقیق پذیرفتن نقشه ها و مراسمهای خود مذهب را که تریاک و سم مهلک اجتماع میدانند
از میان بردارد و بنا بر این عبادتگاه مردم را بدست ویرانی میسپارد و در صدد ترمیم آن
بر نمی آید. در این اندیشه غوطه ور بودم که وجود مردی که از سمت مقابل می آمد توجهم
را بخود جلب نمود. با خویشتن اندیشیدم بهتر آنست که برای بی بردن بعقیده وی سئوالی
ازو بنمایم و بنا بر این چون نزدیکتر آمد چند قدمی با استقبالش رفتم و گفتم: « معذرت
میخواهم که مزاحمتان میشود ممکن است بفرمائید نام این عمارت چیست » نگاهی بمن
انداخت و گفت: « اینجا کلیسای بزرگ شهر ما میباشد » گفتم: « آیا میتوان وارد آن
شد و نماز خواند و دعا کرد؟ » گفت: « شما میتوانید وارد آن بشوید اما ورود بان برای
مسائریانی ها خالی از اشکال نیست. علاوه بر این کشتی اجازه موعظه و برپاداشتن نماز
و دعا ندارد و از همه اینها گذشته کلیسا همانطور که از خارج نیز مشاهده می نمائید
در حال ویرانی است و الان سالهای متمادی است که بر روی گنبد کلیسا چوب بست
قرار داده اند و میگویند باید تعمیر شود تا بتوان در آن عبادت کرد. » گفتم: « مگر این

تعمیر چند سال بطول میانجامد و خرابی تاجچه خدمت می‌باشد که بنا بر گفته شما سالهای متعددی کفید چوب بست شده است و در حال تعمیر می‌باشد؟

یوزخندی زد و گفت: «چند مدت تعمیر کلیسا بطول میانجامد خدا بهتر میدانند اما در هر حال تازمانی که حکومت جمهوری دمکراتیک آلمان پایدار است این تعمیر با تمام نخواستند در سید» گفت: «حتما در شهر کلیسا با اندازه کافی وجود دارد و مردم میتوانند بدانها برای عبادت بروند». گفت: «بله در شهر کلیسا فراوانست اما دیده‌های تویز بین و گوشه‌های حساس نیز فراوانند و علاوه بر این اغلب آنها اینک در دست تعمیرند!»

گفتم: «مقصودتان از دیده‌های تویز بین و گوشه‌های حساس چیست؟» و با وجودی که میدانستم غرضش چیست لیکن از آنجا که نمی‌خواستم خودم آنرا بر زبان آورم بدنبال سؤال خود افزودم:

«حتما مقصودتان اینست که در شهر مؤمنین فراوانند و از گوشه و کنار به کلیساها هجوم می‌آورند و با دردت کامل برگفته‌های کشیش گوش میدهند و بنا بر این برای آنها با اندازه کافی جا وجود ندارد.»

نگاهی بر معنی به چهره‌ام انداخت و گفت: «اگر شما نزدیک از آنها نباشید مقصودم از گوشه‌های حساس و چشمه‌های تویز بین چیز دیگر و در حقیقت مأمورین سری پلیس اولریشت است». گفتم در این مورد میتواند اطباء یمان کامل داشته باشید که مرا بدین دستگاره علاقه و وابستگی نمی‌باشد و بیش از چند ساعتی نیست که در شهر شما بسر می‌برم و چند ساعت دیگر نیز شهرتان را ترک گفته و بآن طرف دیوارها خواهم رفت» شنیدن کلمه «دیوار» آن طرف دیوار» سخت تکانش داد و بنا بر این من فرصت را غنیمت شمرده و بسرعت از وی پرسیدم «راستی عقیده‌تان درباره این دیوار نو چیست؟» گفت «باید بدون درنگ ویران گردد زیرا بر این شهر نیست و واحد و تجزیه ناپذیر» گفتم درباره وحدت آلمان چه عقیده دارید؟ گفت: «و وحدت آرزوی همه ما می‌باشد» گفتم: «البته تحت سیستم رژیم جمهوری خلق؟» سرش را تکان داد و گفت: «اگر چنین باشد بهتر آنکه وحدت صورت تحقق بخون نکیرد و فقط ما بسوزیم» گفتم: «آیا برای وحدت آلمان و تحقق پذیرفتنش آماده مبارزه می‌باشید؟»

گفت: «جان می‌دهیم»

برای اینکه مکالماتمان که حالا بیش از چند دقیقه بطول انجامیده بود جلب توجه سایرین را ننماید در حالیکه دستم را برای خدا حافظی بجای می‌گذاشتم گفتم: «از خداوند توفیق شمارا آرزو می‌کنم و امیدوارم با آرزوی‌تان برسید». گفت اگر غرب‌دوئی‌های آزادمارا از یاد نبردند آنوقت دیر یازود ما با آرزوی خود خواهیم رسید». دست یکدیگر را سه‌یمانه فشردیم و هر یک براهی رفتیم.

وارد یکی از خیابانهای اصلی منسعباز میدان شدم و بدان امید که رستورانی پیدا کرده و در آنجا صرف غذایم بسرعت راه می‌رفتم چه من قبلا فراموش کرده بودم

پول آلمان شرقی تهیه نمایم و بنا بر این نمیتوانستیم از وسائل نقلیه استفاده کنیم. در حدود نیم ساعت در خیابان های مختلف راه رفته و رستورانی که بتوان در آن با مارک غرب غذائی و بیست آوردند دیدم و در این مدت باران نیز با شدت بیشتری میبارید. از چندین رهگذر پرسیدم کجا میتوان غذائی بدست آورد؟ و آنها نیز آن درسهایی میدادند. سرانجام باز جهت بسیاری یکی از رستورانها را پیدا کردم و قبل از آنکه دستور غذا هم سؤال کردم: «آیا پول غرب را بره و بدارید یا نه؟»، کارسن سرش را تکان داد و گفت: «متأسفانه این امر امکان ندارد چه به از جوادیت میزدهم اوت بدستورد و لنت قبول مارک غرب ممنوع و جرم میباشد و سپس نام و آدرس رستوران دیگری را بمن داد که در آنجا امکان پرداخت با پول غرب میزفت. دوباره وارد خیابان شدم و در طریقی که وی بیان داشته بود به سرعت پیش رفتم از چند خیابان اصلی و فرعی گذشتم و وارد خیابان وسیعی شدم که در سمت راستش ممبرسر پوشیده از جلوی کارخانه یا کارگاه بزرگی عبور میکرد. در آنجا اندکی مکث کردم تا از گزند باران لحظه ای بیاسایم. هنوز بیش از چند ثانیه در جایگاه خود توقف نکرده بودم که جوانی با کلاه شاپوی یشمی رنگ به سمت آمد. حرکات و قیافه وی بر این خیلی معنائی و مشکوک بود. يك حس نهنانی بمن الهام داشت که از وی بر حذر بمانم. همانطور که او بسمت جلو پیش میآمد لحظه ای نظر خود را از من بر نمیگرفت هنگامی که پیش از چند قدمی با من فاصله نداشت قبل از آنکه وی سخنی گوید سلامش کرده و گفت: «آیا ممکن است بمن بگوئید در این حوالی کجا میتوانم غذا بخورم؟» نگاهی بمن افکند و گفت: «چقدر وقت است که در برلین بسر میبرید؟». گفتم: «از روز یکشنبه تا بحال». گفت: «و با این ترتیب هنوز نه میدانید کجا میتوانید غذا بخورید؟ همانجا که هر روز غذا میخورید حلاله می توانید غذا بخورید».

گفتم: «هر روز در برلین غربی غذا میخورم و امروز برای گرفتن گذرنامه بدینجا آمده ام و پولی که با خود دارم مارک غرب است و با آن نمیتوانم در هر رستورانی غذا بخورم لیکن فهرست نام چند رستوران و کتابخانه را قبلابن دادند که در آنها میتوانستم با پول غرب غذا خورده و یا کتاب خریداری کنم و متأسفانه آن فهرست را اینک با خود ندارم و فعلاً نمیدانم چه بکنم اگر ممکن است لطفاً مرا راهنمایی کنید». نگاهی عجیب به چشمهایم انداخت و گفت: «چطور وقتی که وارد ناحیه شرقی شدید پول خود را عوض نکردید؟» گفتم: «برای اینکه قبلابن گفته بودند میتوانم با پول غرب نیز در اینجا رفیع جوائج خود را بنمایم». گفت در این حدود محلی که پول غرب بگیری و بشما غذا بدهند وجود ندارد و شاید در میدان اسکاتلند Alexander Platz رستورانی باشد که اجازه دریافت مارک غرب داشته باشد» گفتم: «آیا میتوانی راه را بمن نشان دهی؟» سری تکان داد و گفت: «پیاده خیلی طول میکشد و بهتر آنست که باره آهن زیر زمینی بروید. ایستگاهش همینجا وسط خیابان است میتوانی تمام میدان مذکور بروید و آنجا با پول خود را در بانک تبدیل به مارک شرقی نهائید یا کافه پیدا کنید که پول غرب بدارند» از وی تشکر کردم و در حالی که نگاه های مشکوکش بدرقه ام میکردند راه پلکانی را که بر آهن زیر زمینی منتهی میشد در پیش گرفتم.

در راه آهن زیر زمینی نیز از زمین برای گرفتن بلیط تقاضای پول شرق کردند و گفتند «بمارك غرب در اینجا نمیتوان چیزی خرید.» ما یوس راهی را که آمده بودم دوباره بازگشتم و چون باران بشدت میبارید دوباره به همان معبر سرپوشیده پناه بردم و برام پیمانی پرداختم. وقتی معبر مذکور بانتهای میرسیدمردی تقریباً پنجاه و چند ساله را دیدم که اونوز برای مصونیت از باران پشت یکی از ستونهای راهرو ایستاده بود.

بدو گفتم: «آیا شما متوانید مرا راهنمایی کنید که کجا یا پرداخت پول غرب میتوانم چند لحظه آسایش نموده و غذائی صرف کنم؟» بالحنی مهربان گفت: «شما از غرب میآئید؟» گفتم: «آری من از غرب میآیم و امروز خواستیم در شهر شما بسر برم و متأسفانه شهرت رستورانها و کتابخانههایی را که قبلاً بمن داده بودند و در آنها مارك غرب را قبول میکنند با خود نیدارم و جالاً نمیدانم کجا در این حوالی میتوانم پول خود را تبدیل به مارك شرق نمایم.» آهی کشید و گفت: «خدا یا در کجای دیگر دنیا مردم را چنین سر نوشتی عطا کردی که یما دادی، درون یک شهر و یک کشور، یک طرف دشمن طرف دیگر، خدا یا میسند.» شنیدن این جمله برایم خیلی جالب بود و میخواستم باوی سرسخن، اباز کنم اما بر حسب اتفاق نگاهم را به عقب برگرداندم و همان جوان کلاه شاپوئی را که قبلاً باوی مکالمه نموده بودم مشاهده کردم که بطرف ما میآمد و سعی میکرد خود را پشت ستونها پنهان سازد تا کسی متوجهش نشود و ببیند بین ما چه میکند. از این دو برای آن که مرد طرف صجیت خود را متوجه خطر نموده باشم در حالیکه با دست و پنجهام وی را وادار

به سکوت مینمودم نگاهم را به عقب برگردانده و خطاب به جوان مشکوک گفتم: «معدرت میخواهم برای دریافت بلیط تأمیدان اسکندر، راه آهن زیرزمینی حاضر به قبول پول غرب نشد آیا میتوانی بگوئی کجا در این حوالی میتوانم پول خود را عوض کنم؟» با این عمل، من نه تنها خودم بلکه مرد آلمانی دیگر را نیز از خطری بزرگ نجات دادم. چه هر گاه غافل از و با یکدیگر صحبت بیشتری میکردیم آنوقت شاید امروز شما این یادداشتها را هرگز نمیتوانستید مطالعه کنید و من در سبیری یا یکی دیگر از تبعیدگاههای کمونیستی بستمیرم. او که شاید متوجه این تدبیر من شده بود و میدانست که چرا و روی چه حسابی با وی سخن میگویم با لحنی مخصوص گفت: «پول خود را نیز میتوانی در آنجا تبدیل به مارك شرق نمائید» گفتم: «پس لطفاً بمن بگوئی از چه راهی میتوان بدان میدان رفت تا زودتر خودم را ببانگ رسانده و پولم را عوض کنم.» او خیابانهائی را که باید از آنها عبور کنم تا بمیدان بستم بیان کرد. در این هنگام مرد آلمانی دیگر خطاب بوی گفت: «ببانگ بیش از نیمساعت دیگر باز نیست و بنا بر این تا وی بدانجا برسد بطور مسلم بانگ تعطیل خواهد بود» و سپس از جوانك پرسید: «برای رفتن به میدان اسکندر چقدر پول لازمست؟» جوانك پاسخ داد: «بیست فنیک». وی بلافاصله کیف پول خود را بیرون آورده و بیست فنیک بمن داد و گفت: «با این پول میتوانی خود را ببانگ برسانی.» خواستم همان مبلغ پول غرب بوی بدهم اما قبول نکرد و گفت: «اجازه بدهید من شمارا بدین مبلغ ناچیز مهمان خود نمایم.» گفتم از: «لطفاً شما همینقدر که حاضرید بمن پول شرق بدهید یکدنبیا سانسگذارم اما همینطور که ملاحظه میکنید من باندازه کافی پول دارم و بنا بر این احتیاجی ندارم که از شما مجانی پول دریافت کنم». خنده کرد و گفت: «اینکه پولی نیست. با این پول بیش از دریافت يك بلیط ترن زیرزمینی نمیتوان کار دیگری کرد. علاوه بر این من با پول غرب نمیتوانم کاری بکنم و بیست فنیک نیز ارزش آن را ندارد که برای تغییر آن ببانگ بروم» (بیست فنیک تقریباً برابر چهارریال میباشد. نویسنده)

بنا با صرار وی در حالیکه با نگاهش مرا از جوانك کلاه شاپوئی و توقف بیشتر در آن محل بر حذر میداشت بیست فنیک را دریافت داشتم و با تشکر از او خدا حافظی کردم. وقتی میخواستم از وی جدا شوم گفت: «مواظب باشی که زود خودت را ببانگ برسانی و کارتان را زود انجام دهی تا دچار اشکال نشوید». عبارت «دچار اشکال» را طوری بیان کرد که خیلی چیزها در برداشت (بطوریکه بعد در برلین غربی کسب اطلاع نمودم جوان مذکور از جاسوسان زبردست سازمان امنیت آلمان شرقی میباشد). در حالیکه دستم را بستمش تکان میدادم و بطرف ایستگاه راه آهن زیرزمینی پیشرفتم و پس از چند دقیقه خود را در میدان اسکندر یافتیم. بلافاصله بدون فوت وقت خود را ببانگ رسانده و مبلغی مارك غرب پرداخته و معادلتش مارك شرق گرفتم و ضمناً ورقه دریافت داشتم که در آن گواهی شده بود پولهای مذکور

را بایر داخت مارک غرب از بانك ناحیه شرقی برلین گرفته‌ام. در آنجا بد قیست این مسئله را نیز بدانید که در ناحیه غربی برلین ویا اصولاً آلمان غربی بازار هر مارک غربی هفت مارک شرقی میپردازند در حالیکه در شرق برلین برای هر مارک شرق یک مارک غرب دریافت میدارند و بسیاری از خارجیان ویا آلمانیهای که برای گردش از غرب برلین به شرق میآیند قبلاً در بانکهای غرب مقداری مارک شرق تهیه نموده و مایحتاج خود را با یهایی مناسب خریداری مینمایند و بهمین علت پلیس شرق هنگام ورود تازه واردین بدین شهر نوعی که قبلاً بیان شد نخست از آنان سؤال میکند که آیا با خود پول شرق دارند یا نه.

پس از دریافت پول شرق مجدداً وارد میدان اسکندر شدم و بلافاصله به نخستین رستورانی که در این میدان مشاهده نمودم رفتم. وضع این کافه رستوران بسیار جالب و تماشائی بود و هیچ جائی برای نشستن وجود نداشت و مردم میبایستی غذاهای خود را گرفته و آنرا ایستاده صرف نمایند و علاوه بر این غذائی جز گوشت خوک و سیبزمینی نداشتند و من که بخوردن گوشت خوک علاقه و رغبتی ندارم بناچار آنرا ترک گفته و در میدان سرگردان بدین سو و آن سو مینگریستم و چون نخستین افسر پلیس را که جوائی تقریباً هفده ساله بود دیدم بطرفش رفتم و پرسیدم: «آیا میتوانید رستوران مناسب و آبرومندی که در آن بتوان صرف غذا نمود بمن نشان دهید؟»

افسر مذکور نگاهی بمن انداخت و مدتی فکر کرد و نام و آدرس رستورانی را که در خیابان استالین بود بمن داد و گفت: «در آنجا رستوران بسیار خوب و منظمی وجود دارد که در آن غذاهائی جز گوشت خوک نیز میتوان بدست آورد. از وی تشکر کردم و راه خیابان استالین را در پیش گرفتم.





خیابان استالین تنها خیابان ناحیه شرقی برلین است
 که در آن کمونیستها با چهارچند بنای نو همت
 گماشته‌اند و تا حدی آثار جنگ و ویرانی را در
 آن از بین برده‌اند

از میدان اسکندر تا خیابان استالین بیش از چند دقیقه راه نیست و وقتی انسان از یکی از خیابانهای منشعب از این میدان در طریق خیابان استالین - نام خیابان را گویا بعد از کنگره اخیر حزب کمونیست روسیه شوزوی و خمله مجدد باستالین تغییر داده‌اند - پیش میرود یکی از دو انتهای این خیابان که از زیباترین و هدرنترین خیابانهای بخش شرقی برلین میباشد میرسد . در ابتدای خیابان هنوز خرابه های بسیار برجای میباشد و با وجود این، این خیابان تنها خیابانی است که دولت به تزئین آن همت گماشته و چندین عمارت مرتفع در آن بنا نهاده است. تعداد بناهای تازه ساز مدرن فریب چهارده عمارت دوازده تا سیزده طبقه متحدالشکل میباشد. دقایق چندی در خیابان استالین در طلب رستوران مورد نظریش رفته و از یکی دو عابره جدا محل رستورانی را که پالس خردسال آنرا بمن داده بود پرسیدم. در این اثنا صدای پای دو عابری که از پشت سر سرعت میآمدند توجه مرا بخود جلب کرد و چون نگاه خود را بر گرداندم. دو افسر پلیسی را مشاهده کردم که در همان طریقی میآمدند که من نیز میرفتم. این امر نخست برای من چندان مهم نبود و بنا بر این بدون آنکه بخود تشویشی راه دهم همچنان برای خود ادامه دادم تا برستوران مورد نظر رسیدم .

این رستوران که در طبقه نخستین واقع شده و بنا بگفته مأمور پالس جزو یکی از بهترین کافه رستورانهای شرق برلین بحساب میآمد دارای وضعیتی شبیه به کبابی های بازار طهران بود با این تفاوت که در تهران مردها از مشتریان پذیرائی مینمایند و آنجا زنان و

دختران. میزها بدون رومیزی و از چوبهای ضخیم درست شده بودند در گوشه و کنار رستوران اینجا و آنجا چند نفری بطور منقردیناسه چهار نفری گرد میزها نشسته و بصرف غذا یا آشامیدن آنچه و چای و قهوه مشغول بودند. پالتوام را که کاملاً خیس شده بود از تنم بدر آوردم و این بار برخلاف همیشه که سعی میکردم بیشتر با مردم تماس گیرم، میز کوچکی را که به دوش چهارصندلی گذازده بودند و کسی کنارش نبود انتخاب کردم و هنوز در جای خود نشسته بودم که دو افسر پلیس، همان دو نفری که قبلاً در خیابان بدنبال سر خود مشاهده شان کرده بودم وارد رستوران شدند و با وجودی که میزهای بسیار بدون مشتری فراوان بود یکر است به سرمیز کوچکی که من کنارش نشسته بودم آمدند و پرسیدند آیا می‌توانند آنها هم با من کنار یک میز بنشینند و من برای آنکه می‌اداسوع ظنی در آنان پدید آید با کشاده‌روئی بدیشان گفتم :

«خواهش میکنم از هم صحبتی باشم الذت خواهام بود»

اما حقیقت جز این بود و حضور این دو بر سرمیز کوچک، بخصوص که آنها را قبلاً نیز در خیابان بدنبال خود دیده بودم افکار و اندیشه‌هایشان ساخته بود. اندیشه‌های گوناگون از هر سو و بمغزم هجوم آوردند. اما با همه این احوال کنترول خود را از دست ندادم و بر خود مسلط گشته و سعی کردم ظاهری کاملاً آرام و خون سرد داشته باشم و خوشبختانه در این امر توفیق کامل یافتم و چون گذار سن بر سرمیز آمد سفارش غذا دادم و آنها نیز پس از مدتی دستور دادند برایشان آنچه و بیاورند.

من نیز دستور آشامیدنی دادم و هنگامی که آنها میخواستند کیلاسهای خود را بیاشامند منم کیلاس را بلند کردم و قبل از آنکه آنان لب بدان بیالایند گفتم: «بسلامتی!» و سپس کیلاسهایمان را یکدیگر زده و آنها را بسلامتی یکدیگر آشامیدیم. آنها خیلی مواظب رفتار و حرکات من بودند و منم بدون آنکه این جریان را بروی خود بیآورم به کارت غذاها و آشامیدنی‌ها مینگریستم و چنان می‌نمودم که کوئی از توجه کافلی که آنان بن معطوف میداشتند بی‌خبرم. سزا انجام یکی از آن دو سکوت را شکست و گفت :

«شما مسلمانا خارجی هنتید» گفتم: «بله خوب تشخیص دادید»

دیگری پرسید «اقوام و پدر مادر تان نوز در برلین بنرمیرند؟»

گفتم : نه

- پس شما اینجا چکاره میکنید ؟

- تحصیل

- در برلین

- نه

در این موقع صدائی تازه و ازادی رشته صحبت ما را قطع کرد. تازه وارد دو افسر هم میز مرا مخاطب ساخته و گفت : «درست آمدید همینه چاست» روی خود را بر گرداندم

و افسر جوانی را که در میدان اسکندر از وی آدرس رستوران را گرفته بودم پشت سر خود مشاهده کردم که با دو همکار دیگرش سخن میگفت. چون نگاهش بمن افتاد گفت: «شما هم که خوب توانستید اینجا را پیدا کنید» و سپس اشاره خاصی بدو همکار دیگر خود کرد و بدون آنکه حرفی بزند صدلی دیگری را که کنار میز کوچک فرارداشت کنار کشیده و روی آن نشست. برای آنکه دیگر روی میز برای آنان مجلی باقی نماند علاوه بر غذائی که دستور داده بودم سفارش قهوه و شیرینی نیز دادم و با ظاهری آرام اما درونی ناراحت بخوردن و آشامیدن مشغول شدم. حال دیگر برای من مسلم شده بود که حضور این سه تن در اینجا نمیتواند چندان ساده باشد و باید سری در بر داشته باشد و در حالی که بخوردن غذای خود مشغول بودم به طرح نقشه پرداختم که بتوانم از شر آنسان نجات یابم آنها گرم صحبت با یکدیگر بودند و من با افکار خود مشغول.

یکی از دو افسری که ابتدا وارد کافه شده بودند مرا مخاطب ساخت و گفت: «راستی شما میخواستید آنوقت بگوئید که در کجا تحصیل میکنید».

گفتم: «در آلمان»

گفت «میدانم که در آلمان درس میخوانید اما در کدام یک از شهرها»

گفتم «فراپورگ واقع در جنوب آلمان. اگر شما آنجا را دیده باشید مسلماً تصدیق خواهید کرد که شهری بسیار زیباست و از نظر طبیعت و زیباییهای طبیعی بی نظیر» بدون آنکه متوجه حضور دو همکار دیگر خود باشم آهی کشیدم و گفتم: «نه من آنجا نبوده ام آخر سفر به آنجا برای ما ممنوع است و مانعی توانیم آنجا برویم»

گفتم «عجیب است این غریبها با این همه تبلیغاتی که میکنند چطور شما

را نمی گذارند آنجا بیایند، شما هم که آلمانی هستید؟»

گفت «نه این دست غریبها نیست» گفته های این افسر برای من کافی بود و آنچه را که

باید در یابم از گفته هایش درک کردم و برای آنکه مبادا ادامه این سخن در برابر دوتن پلیس دیگر برای افسر جوان تولید خطر نماید، لذا دیکر دنبال بحث را نکر فته و سکوت کردم. افسر تازه وارد پس از چند لحظه خطاب بمن گفت: «از برلین خوشترتان می آید؟»

گفتم «آری این شهر واقعاً زیباست» گفتم «چه چیز بیش از سایر چیزها در این شهر توجه شما را جلب نموده است و برایتان تازه کی دارد؟» با که ال سادگی گفتم: «موزه ها و دانشگاه های شهر بیش از سایر چیزها برایم جالب میباشد» اما این حقیقت نداشت آنچه برای من بیش از هر چیز دیگری جالب و در عین حال اسفانگیز بود، چیز دیگری جز دیوارها نبود. لیکن برای آنکه از خود دفع خطر کرده باشم بهتر آن دیدم که آنچه بوی سیاست میدهد و آنهم سیاست هلمه شرقی بر زبان نیاورم.

افسر پلیس بدنبال سؤال خود افزود :

- حتما در قسمت غربی برلین بسر میبرید چنین نیست ؟

- گفتم بله ،

گفت کدامیک از دو قسمت شرق یا غرب برای شما جالبتر و تماشائی تر میباشد ؟

بدون آنکه او را زیاد منتظر جواب گذارم گفتم :

- متاسفانه در این مورد نمیتوانم پشما جواب درستی بدهم زیرا من چند روزیست

که در غرب بسر میبرم و فقط همین امروز در شرق برلین بوده ام و بنا بر این باسانی نمیتوانم

بگویم کدام يك از دو قسمت جالبتر و دیدنی تر میباشد و سپس بدنبال اندیشه ای برق آسا

گفتم : «میخواهم اگر امکان داشته باشد یکی دو شب در شرق برلین بسر برم و بادقت کافی

از این قسمت که مسلما بسیار زیبا و تماشائی میباشد دیدن کنم، آیا اینجایا برایم امکان اقامت

در هتل یا مهمانخانه وجود دارد ؟»

افسر مذکور درحالیکه برق خوشحالی از چشمانش میدرخشید گفت :

- مسلما. شما میتوانید هر کجائی که بخواهید در هتل های مختلف اطاقی بدست

آورید .

گفتم: میدانید من دانشجویستم و همانطور که معروفست دانشجوی همیشه تم بدست

میباشد و بنا بر این نمیتوانم پول زیادی برای اطاق بپردازم آیا شما میتوانید نام و آدرس

چند هتل ارزان قیمت و تمیز را بمن بدهید که پول زیادی نکیرند؟»

گفت: «بله من چندین هتل خوب و تمیز که نسبتا ارزان نیز میباشد میشناسم» و سپس

کاغذی از جیب خود در آورده و مشغول نوشتن آدرس و نام هتل ها شد در این وقت نگاهم به چشمان

افسری که قبلا از محل تحصیلم سؤال کرده بود افتاد. او بانگرانی خاصی بدین ماجرا

می نگریست و با چشمانی مضطرب مرا نگاه میکرد. بدون آنکه در افسردیگر متوجه شوندم

با اشاره به او فهماندم که زیاد بخاطر من ناراحت نباشد.

وقتی افسر پلیس از نگارش آدرس و نام هتلها افرات یافت آنها را بمن داد و گفت

این سه هتل خیلی مناسب و خوب میباشدند و شما میتوانید هر مدتی که بخواهید

در آنها اقامت کنید . <

کاغذی را که در آن آدرسها نوشته شده بود از وی دریافت داشتم و بادقت و علاقه

کامل آنرا خواندم و از او تشکر نموده و گفتم: «باید از شما صمیمانه تشکر کنم چه با کمک

و راهنمایی شما میتوانم اینجا اطاقی بدست آورم و مطابق دلخواه از شهر شما دیدن نمایم»

و چون غذائی که وی دستور داده آماده شده بود من نیز از صرف غذا فرات یافته بودم موقع

رایرای ترک رستوران مناسب تشخیص دادم و از گارسن تقاضا کردم صورت حساب مرا

بیاورد و بهم میزهای خود گفتم : «باید زودتر بروم اطاق تهیه کنم شاید بتوانم امشب

بتماشاخانه یا لایبروم. میتوانید بمن بگوئید کدامیک از تماشاخانهها دارای برنامه

جالب میباشدند.»

افسر جوانی که آدرس هتلها را بمن داده بود از جیب خود کتابچه کوچکی را که در آن آدرس و برنامه تآنها و سینه‌ها و غیره درج شده بود بیرون آورد و ضمن تسلیم آن بمن گفت :

« این برنامه‌ها همه جالب میباشند و شما میتوانید هر کدام را که باب طبعتان باشد انتخاب کنید . »

باتشکر فراوان از وی و کهکها و راهنامه‌هایش پس از پرداخت صورتحساب و آرزوی اشتهای خوبی برای وی و شب خوشی برای دوهمکار دیگرش رستوران را ترک گفتم و در طریقی که وی توصیه کرده بود پیش رفتم و چون چند گامی در آن جهت پیش رفتم راه یکمی از خیابانهای فرعی را که به خیابان استالین منتهی میشد در پیش گرفتم. هوا تاریک شده بود و با وجودی که چراغهای این خیابان روشن بود، معذالک خیابانها تاریک بنظر میرسیدند. در خیابان استالین که قاعدتا گردشگاه شبانه مردم میباشد بندرت عابری به چشم میخورد. و تزیینهای منازها بر خلاف منازهای بخش غربی که به جایترین وضع تزیین یافته‌اند در اینجا کمالاتا یکنواخت میباشد و در تزیین و آرایش آنها سعی بکار نبرده‌اند و کمتر میتوان در پشت و تزیینها ناظری را مشاهده کرد. مردم بدون آنکه بیکدیگر نگاه کنند یا جلوی منازها توقف نمایند سرشان پائین است و بدنبال کار خود میروند. سکوت محض و صمیمی در خیابانها حکم فرماست. وساطت نقلیه در خیابانها خیلی کم میباشد و اغلب اتومبیل‌هایی که در حرکتند دارای پلاکهای غربی هستند. اتومبیل‌های دارای پلاکهای شرقی کهنه و متعلق به چندین سال قبل میباشدند. وضعیت و حالت خاص خیابانها ساخت مرا تحت تاثیر قرار داد و اگر بگویم من از مشاهده آن نمه سکوت و حالت اسرار آمیزی که در خیابانها حکم فرما بود دچار وحشت شده بودم نباید هرگز حمل بر مبالغه یا گزافه گوئی گرد و این حقیقتی است که بیشتر آنها که در این شهر بوده‌اند بدان معترفند و هنگامیکه در غرب برلین در محفای سخن از این حالت خاص و ترس و تشویشی که بر انسان دست میدهد به بیان آمده‌ام با تعجب پرسیدند : « شما هم آنرا حس کردید ؟ »

چندین خیابان مختلف را از زیر پا گذراندم و هنگامیکه عقربهای ساعت هشت به‌مدان ظهر را نشان میداد بیان پیمانی که با دوست خود بسته بودم اقدام که میبایستی ساعت ۹ به او تلفن کنم و گر نه او با مرا جمع مختلف بلیس و غیره تماس میگیرد متاسفانه ارتباط تلفنی بین دو قسمت شرقی و غربی برلین قطع شده است و از مدت‌ها قبل بدین طرف مردمی که در دو بخش مختلف این شهر زندگی میکنند نمیتوانند با یکدیگر تماس تلفنی حاصل نمایند. پیر مردی را که از آن حوالی میگذاشت مخاطب ساخته و پرسیدم ، از چه راهی میتوان زودتر به ترن شهری یا اس-بان رسید؟ وی با که مال مهر بانی و ادب چند قدمی مرا همراهی کرد و چون به چهارراهی که محل تقاطع خیابان استالین با یکی دیگر از خیابانهای اصلی شهر بود رسیدم یادست اشاره به انتهای خیابان استالین نموده و گفت : « آنجا تقریباً در انتهای خیابان پلی میباشد که از روی

آن ترن شهری عبور مینماید. همانجا نیز ایستگاه آن میباشد و شما میتوانید سوار ترن شوید»
از او تشکر فراوان کرده و بسوی پل پیش رفتم.

چون مدتی راه پیاده در سمت چپ خیابان عسارت نسبتاً بزرگ و زیبایی
توجهم را جلب نمود. مدتی ایستادم و به تماشایش پرداختم و چون مایل بودم بدانم
بنای مذکور به چه موسسه‌ای تعلق دارد لذا از دخترک تقریباً شانزده هفده ساله‌ای که
از آنجا میگذشت پرسیدم: «آیا ممکن است بمن بگوئید این بنا متعلق به چه مؤسسه
میباشد؟» دخترک نکاهی بمن انداخت و سپس با لحنی خاص گفت: «این سالن
ورزشی، در خیابان استالین اما در خاک آلمان است» عبارت «در خاک
آلمان» را با چنان حالتی بیان کرد که مرا مدت‌ها به تعق و ادا ساخت. لحن او
که هنگام ادای عبارت «خیابان استالین» دارای ارزشی محسوس بود چون نام
«اما در خاک آلمان» را میگفت غروری مخصوص پیدا کرد. نگارش حالت خاص دخترک
آلمانی و بیان جزئیاتی که از نگاه و گفته‌های وی مشهود بود برای من آنهم در اینجا که
میکوشم همه‌جا باختصار سخن گویم بسیار دشوار است و شاعری چیره زبان یا نویسنده
زبردست میبایستی این وظیفه را انجام دهند. از دخترک که او هم چون من ایستاده
و به تماشای سالن ورزشی مشغول بود تشکر و خدا حافظی کردم و راه خود را در پیش گرفتم.
چون مسافتی پیاده حس کردم که شخصی سایه‌وار بدنبال میباشد و هر جا توقف میکنم او
نیز میایستد و هر جا تندتر میروم او هم با سرعت بیشتری بدنبال میباشد، تصمیم گرفتم دیگر
باهیچکس و بهیچوجه سخن نگویم و یک راست بسوی مقصد روم. نگاهم را برگرداندم
و جوانی لاغر اندام، لباس قهوه‌رنگ راه‌راه را بدنبال خود مشاهده کردم. برای آنکه خود را
از شروی که تصور هم‌راهی افکار مرا پریشان ساخته بود راحت سازم جلوی دکه توقف کرده
و چندین روزنامه که نویستی و تعدادی عکس خریداری کردم و آنها را بدست گرفته و
گاهی نگاهی بر روزنامه‌ها میانداختم. مینداشتم که مرد آلمانی قهوه‌پوش براه خود رفته
و ناراحتی خیال مرا بر طرف ساخته است. پس از لحظه چند برای اطمینان خاطر نگاه
خود را برگرداندم و با کهمال تعجب وی را همچنان بدنبال سرخود مشاهده کردم. بدون
آنکه آرامش ظاهری خود را از دست بدهم همچنان براه خود ادامه دادم و گاهی نیز پشت
و پشیم مغازه‌ها توقف کرده بمشاهده اشیاء و قیمتها میپرداختم. و از چیزهای جالب توجه
این بود که لباسهای مردانه همه دارای برش و دوخت مشابه و قیمت‌های یکسان بودند. این
مسئله برای من تنها ازین نظر جالب بود که نم‌تنها در یک مغازه بلکه در مغازه‌های لباس
فروشی بسیاری که بدانها برخورد نمودم حقیقت‌مذکور صادق بود.

معمولاً و بهترین مغازه‌های خوار بار و مواد غذایی فروشی خالی بودند و جز سبزیجات
که تقریباً بعد کافی بیچشم میخورند از دیگر چیزها نمونه‌های بسیاری پشت و پشیم دیدم.
نمیشد. اما قیمتها تفاوت فاحشی با غرب نداشتند. بطوریکه یکی از فراریان شرقی بمن گفت:

جز در برلین شرقی در دیگر شهرهای بخش شرقی آلمان کمتر مزه خواربار فروشی میتوان مشاهده نمود که پشت و پزیرین آن مواد غذایی باقیه‌های نسبتاً مناسب دیده شود و بهای اشیاء در آنجا بر آنب گرانتر از برلین میباشد. وی علت این تفاوت قیمتها را چنین توضیح داد که چون هر روزه گروه زیادی خارجی برلین شرقی میآیند لذا برای آنکه بدانها نشان داده شود بین شرق و غرب از نظر رفور نعمت و ارزانی تفاوتی وجود ندارد، دولت مواد مورد نیاز مردم را به مقدار بیشتر و با قیمتی کمتر در اختیار فرورشدگان و مصرف کنندگان قرار میدهد. وی ادعا میکند که هنوز در شرق آلمان سیستم چیره بندی برقرار است و هیچکس نمیتواند بیش از آنچه بدو میدهند دریافت دارد و چنانچه چیره غذایی کفاف وی و خانواده اش را ندهد باید کسر و کمبود غذایی خسرو را از بازار سیاه و با قیمتی سرمام آور و معمولاً ده برابر آنچه دولت دریافت میدارد بدست آورد. وی می گفت بدون استفاده از بازار سیاه زندگی در شرق محال است و کمتر کسی را میتوان مشاهده کرد که چیز، مشتریان بازار سیاه نباشد.

نگاهی بساعت انداختم و چون نزدیک به ۸/۵ بعد از ظهر بود لذا با سرعت بیشتری بسوی ایستگاه ترن شهری پیش رفتم و وقتی عقر بهای ۸/۵ را نشان میداد در ایستگاه بودم. هنگامیکه بلیط خود را به امور کنترل نشان دادم و خواستم وارد محوطه که در آن سوار ترن میشود کردم مرد قهوه پوش را دیدم که او نیز کارتیش را نشان کنترلچی میداد. اگر سوعظن وی تحریک نمیشد بلافاصله باز میکشتم و با ترن بعدی حرکت میکردم اما این عمل را دور از اندیشه و تعمق دانستم و لذا تا قطار برسد به مطالعه روزنامه‌هایی که گرفته بودم پرداختم و چنان فرقد مطالعه مقالات سوسیالیستی گشتم که گوئی از مسادر کمونیست زاده شده‌ام.

ترن رسید و وقتی سوار آن شدم بدنهایم مرد قهوه پوش نیز وارد کویه شد این بار نخست دست بدست مالیدم تا وی بنشیند و سپس چند صندوق آن طرف تر برای خود محلی انتخاب کرده و نشستم و تا ترن به ایستگاه خیابان فریدریک برسد به مطالعه مندرجات روزنامه‌های شرقی پرداختم. در این روزنامه‌ها جز تعریف و تمجید از کارهای دولت، تشویق جوانان به وفاداری با اصول سوسیالیستی و مبارکسیم - لنینسیم، جمله به غرب و بخصوص آلمان فدرال، یادبان پیشرفت کشورهای گروه سوسیالیستی و قدرت خلاقه رفقای ساکن روسیه شوروی چیز دیگری دیده نمیشد. در این روزنامه‌ها از آنچه انجام شده تعریف و تمجید گشته است و از آنچه باید بشود نامی دیده نمیشود. از انتقاد بدان معنی که در غرب استنباط میشود در میان این نشریات اثری نیست.

روبروی من در ترن زنی مسن با سر جوان و شوهر خود نشسته بودند و گاهیگاهی مادر با فرزند سخنی میگفت و من برای آنکه بی درد سر به خیابان فریدریک رسیده و از آنجا رهسپار غرب برلین کردم - گرچه مایل به کفتنگو با آنان و آگاهی به عقاید

و نظریاتشان بودم - مهر خموشی بر لب زدم و با آنان کلامی نگفتم. لحظه چند گذشت و بی اختیار نگاه من به چشمان مادر سالدوزه آلمانی افتاد که با نگاهی نفرت انگیز مرا که غرق مطالعه تشریحات کمونیستی بودم مینگریست. نگاههای او سخت در من تأثیر کرد و دریغ آمد که حقیقت را از این مسادر حساس پنهان دارم و بسا بر این همانطور که نگاهش را بمن و روزنامه‌هایم دوخته بود روزنامه‌ها را تا کرده و بدانهای نگاهی بالبخندی تهنیت آمیز که سعی میکردم از دیده‌نیز بین و حساس مادر آلمانی بدور نباشد انداختم و بزرگ زانویم جایشان دادم. این رفتار خوشبختانه از طرف زن مذکور آنچنان که باید درک شد ووی نگاهی رضایت بخش که با لبخندی همراه بود بمن انداخت.

مشاهده این وضعیت سخت مرا تحت تأثیر فرار داد. راستی که زندگی بشرای انسان چقدر دشوار و تحمل ناپذیر است وقتی با زور و فشار توأم باشد.

از مرد آلمانی شوهر وی پرسیدم: «چند ایستگاه دیگر تا خیابان فریدریک میباشد؟» گفت: «شما حتماً میخواهید به غرب برلین بروید؟» گفتم: «خدا شما کاملاً صحیح است» گفت: «ایستگاه بعدی» سپس زنش به بیان کلامش دویید و گفت: «ما هم آنجا پیاده میشویم. اما از راه روی دیگری که در جهت مخالف است خسار ج میشویم. میدانید عبور از راه روی کسه شما از آن میگذرید برای ما ممنوع میباشد» عباری ازغم و اندوه، نفرت و انضجار، کینه و تنفر هنگام ادای این عبارات چهره زن آلمانی را فرا گرفته و حالتی مخصوص بوی بخشیده بود، دلم میخواست مرد آلمانی قهوه بوشی که چند صندلی آن طرف تر نشسته و گاهگاهی نگاه خود را بمن میافکند وجود نداشت و میتوانستم بیشتر با این مادر حساس سخن گویم. و باساری که قلبش را غرق ماتم و اندوه و چهره اش را گرفته ساخته بود و قوف یابم اصفا افسوس چشمهای تیز بین و دقیق مرد قهوه بوش مرا از نظر دور نمدی داشت و ناچار برخلاف تمایلات قلبی خود مهر خموشی بر لب زدم.

سر انجام ترن با ایستگاه خیابان فریدریک رسیدم و من نیز با اتفاق بسیاری دیگر از مسافری ترن شهری را ترک گفتم. در میان کسانی که پیاده شدند خانواده آلمانی مذکور و مرد قهوه ای بوش نیز وجود داشتند. از یلکان بالا رفته و به محوطه ای رسیدم که باقلشهای مختلف راه‌های گوناگونی را نشان میداد. روی یکی از فلش‌ها نوشته شده بود «فر لین غربی» و کنارش روی تابلوی دیگری نوشته شده بود «عبور ممنوع». پیدا بود که عبارات عبور ممنوع فقط برای ساکنین آلمان و برلین شرقی بود نه سایرین. وقتی بر این فلش رسیدم بیاد گفتم چند لحظه قبل مادر آلمانی افتادم که گفته بود «عبور از راه روی که شما از آن میگذرید برای ما ممنوع میباشد» و بی اختیار نگاهم را ب عقب برگرداندم پشت سرم خانواده آلمانی و چند قدم آن طرف تر مرد قهوه بوش را مشاهده کردم. لحظه ای

توقف کردم و در حالیکه چشمان حسرت بار مادر آلمانی و نگاههای دقیق و ناراحت کننده مرد قهوه‌ای پوش بدرقه‌را هم بودند وارد همان معبری شدم که صبح آن روز از آن گذشته بودم. این دو نگاه متضاد، این چشمانی که هر یک بنحوی مراه‌مراهی میگردند و تأثیر گوناگون در روح و قلبم بجای گذاشتند و هنوز هم که مدت‌ها از آن زمان میگذرد هر وقت بیاد آنها میافتم سخت تحت تأثیر واقع میشوم. خانواده آلمانی با تکان دادن دست از من جدا حافظی کردند و از راه روی دیگری گذاشتند در حالیکه مرد قهوه‌ای پوش همچنان ایستاده و متوجه رفتار و حرکات من بود. افسری که کنار راهرو ایستاده بود و گذرنامه یا شناسنامه مسافرین غربی را کنترل میکرد نگاهی به گذرنامه‌ام انداخت و گفت: «بفرمائید». بدو گفتم: «مقداری پول جمهوری دمکراتیک را که قبلاً تعویض کرده‌ام با خود دارم آیا ممکن است آنرا اینجا تبدیل به مارک حکومت فدرال نمایم؟». بلافاصله اطاقی را که در گوشه‌ای قرار داشت و جلوی آن تعداد زیادی خارجی دیگر و افراد آلمانی تبعه حکومت بخش غربی آلمان نیز بحال انتظار بسر میبردند نشان داد و گفت: «آنجا میتوانید پول خود را تعویض کنید» بانگشکرازوی به گروه منتظرین پیوستم. درب اطاقی که میبایستی وارد آن کشته و پول خود را عوض کنم بسته بود پس از آنکه صدای اعتراض منتظرین بلند شد درب گشوده گشت و ارباب رجوع وارد آن گشتند. قبل از آنکه درب اطاق باز شود و بدرون آن راه یابم بی اختیار نگاهم بطرف راهروئی افتاد که قبلاً از آن گذشته و مورد بازبینی پلیس واقع شده بودم. در آنجا مرد قهوه‌ای پوش را مشاهده کردم که با افسر کنترل گرم گفتگو میباید. برایم مسلم گشت که تماس وی با افسر پلیس نمیتواند بدون ارتباط با من باشد و بنا بر این خود را آماده ساختم تا در صورت تولید اشکال آنجا با آنان مقابله نمایم زیرا دیگر با اصطلاح معروف قلبم محکم شده بود و میدانستم که در برابر خارجیان پلیس شرق بخود جرأت زور گویی ندیدهد و آنجا خوشبختانه گروه کثیری خارجی وجود داشتند.

برای تبدیل مارک شرق به مارک غرب باید گواهی بانک ناحیه شرقی وجود داشته و در آن مقدار و تاریخ تبدیل مارک قید شده باشد. علاوه بر این هر یک از مسافرین باید آنچه را که با خود دارند به ماورین دولتی نشان دهند و بهای اجناس ابتیاعی خود را نیز بیان دارند. پس از آنکه مارکهای شرقی را به مارک غرب تبدیل کرده به راه چند تن خارجی دیگر بسوی سکوی ترن شهری که عازم برلین غربی بود شدیم. وقتی میخواستیم از راهروئی که بسکوی ترن برلین غربی هدایت میشد عبور نمائیم افسر پلیسی که مرد قهوه‌ای پوش قبلاً با وی سخن گفته بود - با وجودی که قبلاً گذرنامه‌ام را بازرسی نموده بود بدون آنکه از دیگران طلب گذرنامه و یا شناسنامه نماید - مجدداً خواست تا گذرنامه‌ام را با نشان دهم و چون دیگر مسافرین مشاهده کردند که برخلاف آنچه با ایشان رفتار شده است با من مهمل مینمایند ایستادن تا ببینند سرانجام کار یکجا منتهی میشود. افسر پلیس چندین بار گذرنامه‌ها ورق زد و پرسید کی و چه وقت وارد ناحیه شرقی شده‌ام و سؤالاتی از این قبیل نمود و پس از شنیدن

پاسخ کافی چون مشاهده کرد نحوهٔ عملش توجه دیگر^۲ خارجییان را جلب نموده است. گذرنامه‌ها مسترد داشت و آن نگاه توانستم با تفاق دیگران سوارترین شده و رهسپار برلین غربی کردم.

وقتی ترن وارد برلین غربی شد بیش از چند دقیقه به ساعت نه باقی نمانده بود و برای اینکه تولید نگرانی خاطر برای دوست خود ننموده باشم در نخستین ایستگاه ترن در خاک برلین غربی پیاده شده و بلافاصله ورود خود را بدوستم خبر دادم و سپس به هتل محل اقامت خود رفتم و به مطالعه قرارداد متفقین پیرامون برلین پرداختم. آگاهی به قرارداد مذکور و حوادثی که بدنبال آنها وضعیت بفرنج و مهمم کنونی را بوجود آورده است برای کسانی که بخواهند بحقایق امر پی برند ضروری می‌باشد و من سعی خواهم کرد در موقع مناسب نکاتی جالب از آنرا برای استحضار شما خوانندگان عزیز بنگارم.

در این جا قبل از آنکه بشرح مشاهدات و مصاحبه‌های خود و حوادث جالبی که با آنان
روبروشده‌ام بپردازم بدنیست حالا که به عقاید تنی چند از مردم ساکن ناحیه شرق
پیرامون حکومت خود آگاهی یافتیم نظری چند به طرز فکر و عقیده مردم آلمان و برلین
غربی درباره زمامداران حکومت آلمان فدرال بپردازیم . بطورکلی ساکنین آلمان
فدرال و بخصوص اهالی برلین غربی پس از حوادث سه‌وزدهم اوت و انجام انتخابات و مذاکرات
طولانی برای تشکیل کابینه و ائتلاف احزابی که دولت را تشکیل دادند نسبت بزمامداران
خود دارای نظر نامساعدی شدند و بطور قطع اگر انتخابات مجددی قرار بود صورت گیرد
احزاب اتحاد دمکرات مسیحی و دمکرات آزاد بسیاری از کرسی‌های خود را از دست
میدادند. چه در هنگامیکه دنیا بانگرانی واضطراب کامل نگران برلین و حوادثی که در
آن بوقوع میپیوست بود ، در بین رهبران احزاب بر سر تقسیم کرسی‌های وزارت
و پست‌های مهم کشوری مذاکرات چندین هفته جریان داشت و بقول یکی از رجال سیاسی
آلمان که بناخواهش وی از ذکر نامش معذور میباشم - **گوتلی ارنش برلین برای جنابان**
«دکتر کنراد نائیر» و «اریش مننده» کمتر از کرسی‌های وزارت و پست‌های
حساسی که اعضاء دو حزب بر سر تقسیم آن‌ها هفت‌ه‌های هتوالی بایکدیگر مشغول
چانه زدن بودند میباشند. این رفتار پیروزان انتخاباتی که بعقیده بسیاری از ناظرین
امور سیاسی این کشور حاکی از عدم رشد سیاسی و بی‌علاقگی مسئولین امور به مسائل حیاتی
کشور و برتری بخشیدن منافع شخصی بر سر نوشت و حیات ملک و ملت بود لطمه بزرگی

به‌خوبیت آلمان در محافل سیاسی جهان وارد آورد و این حقیقت را مسلم ساخت که آلمان فایده منزه‌ای متفکر سیاسی می‌باشد و بالااقل آن‌انکه در امور سیاسی خیرت و بصیرت و نظر صائب دارند مصدر کار نمی‌باشند.

بسیاری از دانشجویان و افرادی از طبقات گوناگون اجتماع آلمان که با آنان آشنائی کامل دارم و قبلاً از هواداران «آدنائر» و «یسا لنده» بودند هنگامیکه بران بحرانی‌ترین مراحل حیات خود را پشت سر می‌گذارد و در بن‌دعواها و کشمکشها و تلاشها بر سر امور جزئی جریان داشت چنان از رفتار دور از سیاست برگزیدگان خود عضمانی شده بودند که حدی بر آن متصور نیست. آنها می‌گفتند: «اگر میدانستیم نتیجه آرائمان این خواهد شد که نمایندگان و احزاب بی‌روزبجای اتخان سیاستی پسندیده‌وار و رومی عاقلانه برای مقابله با حریف خارجی در حساس‌ترین مراحل منافع کشور را از یاد می‌برند و بدنیال منافع خود می‌روند آنوقت رقباه سیاسی ایشان را بر می‌گزیدیم.»

یکی از مردان بصیر در امور سیاسی که سالهای متعددی با سیاست و مسائل اجتماعی سروکار داشته و از نویسندگان توانای آلمان می‌باشد در محفلی که سخن از حکومت بن، مذاکرات طولانی بر امون ائتلاف و تشکیل کابینه، انتخابات و غیره به‌یمان آمد کلامی ارزنده بیان داشت که در اینجا بنقل آن مبادرت می‌شود.

مرد سالخورده و باتجربه آلمانی وقتی عقاید مختلف بر امون حکومت و گناه زمامداران و غفلت و سهل‌انگاری آنان را که از طرف دیگران بیان میشد شنید خـطاب به آنان گفت: «مثل آنکه ما در قضاوت امان سخت دچار اشتباه شده‌ایم. به عقیده من این گناه زمامداران مانیست و این زمامداران بن نیستند که مرتکب گناه‌های بسیاری سالهای بعد از جنگ جهانی دوم شده‌اند و در بسیاری از مسائل مهم سیاسی دچار آفرش و یاسیل‌انگاری گردیده‌اند. به عقیده من گناهکار واقعی خودما، ما مردمی که برای چهارمین بار اکثریت نسبی آرا، خود را بـه‌یک حزب دادیم می‌باشیم. ما مردم گرچه از نظر کار و فعالیت‌های اقتصادی و امور عمرانی و تولیدی دارای استعدادهای فوق‌العاده هستیم اما متأسفانه در امور سیاسی نابخشنه و بی‌تجربه‌ایم. ما سخت تحت تأثیر احساسات خود واقع می‌شویم و اغلب بجای عقل تعصب و احساسات را راهنمای خود می‌سازیم. ما همانقدر که در امور اقتصادی و صنعتی پیش‌رفته‌ایم به‌مان نسبت در مسائل سیاسی و اجتماعی عقب مانده‌ایم. ما هنوز قادر به تفکیک حقیقت و ایده آل و تعصب از یکدیگر نمی‌باشیم و این بزرگترین خطری است که نه تنها در گذشته به‌مو وجودیت و حیثیت‌مان لطمات شدید وارد آورده است، بلکه برای حال و آ آینده‌مان نیز خطرانی سنگین در بر خواهد داشت. آنجا که تعصب راه یافت دیده حقیقت بین‌گور می‌شود و متأسفانه بیشتر ما مردم بدین مرض مبتلا هستیم.»

گفته‌های این مرد در حاضرین اثری خاص بخشید و هر یک در تأیید بیانات وی مطالبی اظهار

داشتند که در اینجا از ذکر آنها خودداری می‌شود. آنچه‌وی دربارهٔ مردم هموطن خود گفت می‌تواند تصویری از حقیقت روحی و اخلاقی ملت آلمان باشد و چون هدف من از نگارش این یادداشت‌ها همانطور که در آغاز این مقال نیز بیان کردم - تنها نگاشتن و تشریح موقعیت شرق و غرب و دیوارها که بطور قطع با تفاوتی اندک از آدیوها نیز شنیده و یادروزنامه‌ها خوانده‌اید نه بیاشد، سعی خواهم کرد در اینجا مختصری از آنچه را که طی سه سال و اندی اقامت و زندگی در میان این مردم، پیرامون اخلاق و روحیاتشان دریافته‌ام برای استفادت شما خوانندگان عزیز برشته تحریر در آورم.

مردم آلمان بطور کلی مردمی کاری و فعال میباشند و کار برای آنان رکن اعظم زندگی را تشکیل میدهد. بقول معروف آلمانی بخاطر کار زندگی میکند و فرانسوی بخاطر زندگی کار، این مردمی که مانند زنبور عسل با پشت کار و فعالیت بی نظیر از هیچ شروع میکنند و در اندک مدتی صاحب همه چیز میشوند سخت متعصب و مغرور میباشند. غرور و بقدرت فعاله و خلاقه، بملیت، به کشور و بافتخارات علمی و هنری و تاریخی خود میباشند. اغلب وقتی بایک نفر آلمانی وارد بحث و گفتگو شوید ملاحظه خواهید کرد که باچه غرور و نخوتی نتایج نمر بخش کار چند سالهٔ خود را پس از پایان جنگ و درهم شکسته شدن چرخ زندگی و اقتصاد و صنعت خود بر رخ شما میکشد و با گردنی بر افراشته میگوید :

« امروز دیگر از خرابیهای جنگ در کشور ما اثری مشاهده نمیکنید و از نظر اقتصادی و مادی زندگی ما بهتر از قبل از جنگ میباشد با وجودیکه هنوز مجبور به پرداخت غرامات جنگی بسیار هستیم، بکشورهای دیگر کمکهای مالی و فنی میدهم. دانشکاهها و دانشمندان ما از هر نظر با اقران خود در کشور های طراز اول جهان کوس رقابت و برابری و برتری میزنند. » الحق که در این موارد کاملاً حق بجانب آنان میباشد. اما یک مسئله را نمیتوان از نظر دور داشت و بدان با بی اعتنائی نگریست و آن این حقیقت میباشد که **آلمانی رشد سیاسی ندارد**. خوب کار میکند ، خوب آباد میکند امامتأسفانه از نظر اجتماعی و سیاسی خوب فکر نمیکنند و شاید هم این امر نتیجهٔ فطری و طبیعی غروری باشد که از قدرت خلاقهٔ بی نظیرش بوی دست میدهد. گرچه طی سالهای پس از جنگ برای از بین بردن روح تفوق و برتری نژادی که در زمان هیتلر بدرجه اشد واکمل رسیده بود، در میان مردم آلمان فعالیت‌های زیادی صورت گرفته و تبلیغات فراوان شده و حتی برای کسانی که دست به تبلیغات نژادی بزنند زندانها و مجازاتهای سنگین فائل شده‌اند اما هنوز این روح در آلمانی باقیست و او خود را از نظر کار، صنعت، اقتصاد و امثالهم برتر از دیگران مینداند. این تنها مردم عادی یعنی کارگران و کشاورزان نیستند که دارای چنین افکاری هستند بلکه در میان پروسورها و دانشجویان و دیگر افراد طبقهٔ منورالفکر اجتماع آلمان نیز گروهی معدود چنین میانداشتمند و این حقیقتی است که هنگام استماع درسی اساتید پروسورها و یا بحث با دانشجویان و دیگر

افزاد بخوبی میتوان بدان وقوف پیدا کرد.

آلمانی وطن خود را بعد پرستش دوست دارد و بقول یکی از دوستان ایرانی: «اگر وطن پرستی آنست که در نهاد این مردم نهفته است در کشور ما کمتر وطن پرست پیدا میشود». او برای وطن خود آنچه را که در اختیار داشته باشد از دست میدهد و تا آنجا که بتواند از استقلال و حیثیات خود دفاع میکند و این دفاع، دفاعی است که برای وی مرگ و زندگی را از یکدیگر متمایز میسازد و این حقیقت را در درصفاحات بعد هنگام بررس و عقاید گوناگون و فراندم برلین بیشتر مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهیم داد.

روز شنبه ساعت ۱۲ بنا بدعوت یکی از اعضای سنای برلین برای صرف نهار و گفتگوهای مورد نظر برستوران فونک تورم Funk-Turm رفتیم. از این رستوران که در طبقه دوم برج رفیع و آئینین معروف برلین قرار دارد انسان میتواند از هر سو برلین را تماشا کند. بر سر میز نهار میزبان که از ذکر نامش در اینجا بمللی معذورم مرا با سرار زیادی واقف ساخت و تا آنجا که موقعیت زمانی اجازه دهد در این مقال قسمتهائی از گفته های وی را برای شما خواندگان عزیز بیان میدارم. او در پاسخ این سؤال که اگر قرار شود بین دفاع از برلین یا خاطر حفظ آن وبا صرف نظر کردن از آن یا خاطر جاوگیری از جنگ یکی را برگزیند کدام یک را انتخاب خواهد کرد، اندکی نهمق نمود و سپس گفت: «گرچه این سؤال ونحوه طرح آن کاملاً روشن نیست معذالك سعی خواهیم کرد بشما پاسخ دهم» گفتیم: «حق با شماست و سؤال را بعداً چنین طرح نمودم و حالا چون شما اظهار داشتید مجبورم با اطلاعاتن برسانم که با این سؤال که مطرح نمودم و بسیاری از مردم بدان پاسخ داده اند علاوه بر وقوف به نظریه جواب دهنده در مورد برلین، نظر دیگری نیز درین مباحثه و آن عکس العملی است که پاسخ دهنده هنگام شنیدن آن از خود نشان میدهد. مثلاً او میتواند توضیح بیشتری بخواهد، بحث کند و سرانجام جواب دهد یا اینکه بدون نهمق و بی چون و چرا پاسخ مثبت یا منفی دهد و حالا شما هر نوع توضیحی بخواهید در اختیاران میگذارم»

گفت: «با این ترتیب باید بشما بگویم من شق اول یعنی دفاع از برلین را انتخاب خواهم کرد. من از جنگ دل خوشی ندارم و در جنگ بین الملل دوم شرکت داشتم و سالها در اردو گاه اسیران جنگی در روسیه شوروی بسر برده ام و آنچه باید از جنگ و مشقات و نتایج آن درک کرده باشم. بچشم دیده ام. اما با همه این احوال معتقدم که باید از برلین دفاع شود ولو آنکه این امر منجر بشعله ورگشتن آتش جنگ گردد.

«خوب دقت کنید همانطور که گفتم من از جنگ متنفر و بیزارم اما این تنفر از جنگ نباید باعث آن گردد که دنیای آزاد خود را بدون چون و چرا یا خاطر «حفظ صلح موهوم دست بسته تحویل کهنو نسیم دهد. چه کهنو نسیم برای توسعه و گسترش خود حدی فاضل نیست و بهر صورت و شکلی که باشد سعی میکند به هدف نهائی خود یعنی سلطه بر جهان نائل آید. اگر برلین از دست داده شود و دنیای آزاد از آن چشم پوشد این امر باعث افقاع حس افزون طلبی و گسترش

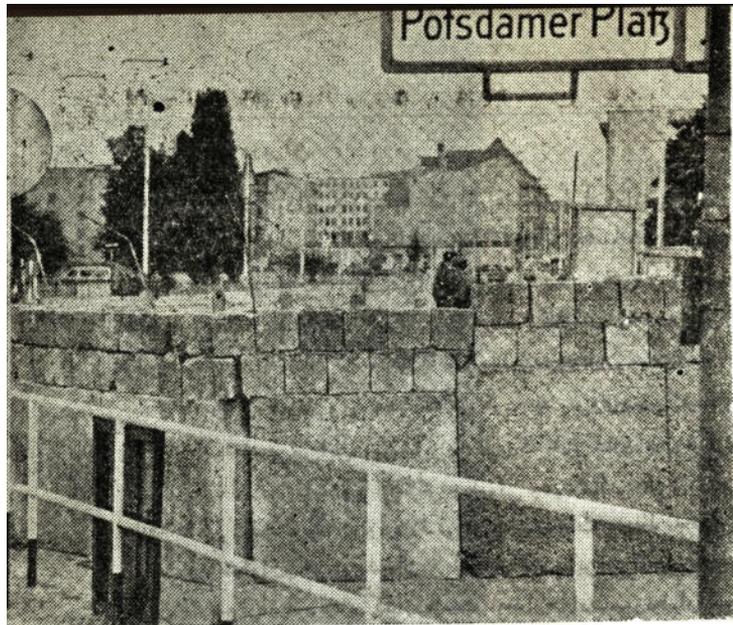
مجموعه کتابهای
مؤلف: سید حسن حسینی
۱۳۵۲

جوئی روسیه شوروی نمی‌شود. بدنیال سلطهٔ کامل بر برلین نوبت دیگر نقاط آلمان و اروپا می‌رسد. برای که ونیسم زمان ارزش زیادی ندارد. امروز یا فردا برای اوچندان مهم نیست و اگر امروز به هدف خود نرسید مایوس نشده و از یانه بنشیند بلکه با امید بیشتر و حوصله زیاد تر نقشه خود را دنبال میکند و مطمئن است که فردا به مطلوب خود خواهد رسید. اگر دنیای آزاد به حفظ و بقای خود علاقه مند باشد، آنوقت بالا چهار باید روزی در برابر که ونیسم از خود مقاومت نشان دهد و در نقطه ای جلوی که ونیسم بایستد و مانع آن گردد که که ونیسم توسعه و گسترش بیشتری یابد و کشورهای دیگر را بزرگ سلطه خود در آورد و به عقیده من حالا زمانی رسیده است که غرب چنین عکس العملی را از خود نشان دهد و برای خود را در یک کفش کرده و از حق خویش دفاع و روسیه شوروی را مجبور با احترام به تعهداتی که در مورد برلین نموده است بکند. در مسلك که ونیسم ارتکاب هر گونه عملی حتی قتل، جنایت، یشت بازیدن به تعهدات و فرار دادهای بین المللی برای رسیدن به هدف نهائی یعنی «تمام جهان بزرگ پرچم که ونیسم» جایز است، من معتقدم برای حل مسئله برلین باید تا آنجا که امکان داشته باشد از طریق انجام مذاکرات دوستانه وارد عمل شد و آنوقت اگر خدای ناکرده تمام راههایی که ازین طریق ما را به مقصد می‌رسانند به بن بست برسند اجباراً بزرگ توسل جستجو از راه اعمال قدرت، شرق یعنی روسیه شوروی را وادار به قبول منطقی و وفاداری به پیمانهای سابقه که بین متفقین با مضام رسیده است بکنند. »

در این وقت از عضو عالی رتبه سنای برلین تقاضا کردم تا نظرش را پیرامون اعلام برلین بصورت يك شهر آزاد بیان کند وی در پاسخ چنین اظهار داشت: «برلین بصورت يك شهر آزاد همان چیز است که ما نیز خواهان آن هستیم بعبارت دیگر هر گاه آزادی برلین یعنی آنچه اینک وجود دارد حفظ و تامین گردد، آنوقت برلین بصورت يك شهر آزاد خواهد بود.» گفتم: «اما وقتی سخن از برلین بصورت يك شهر آزاد به میان می‌آید هدف چیز دیگر است. غیر از آنچه شما تمییر و بیان کردید و در حقیقت مقصود از شهر آزاد، آنچنان شهری است که دور از نفوذ شرق و غرب و یا يك کشور بخصوص باشد و من از شما متشکر خواهم شد هر گاه عقیده خود را در این مورد اظهار دارید.»

وی اندکی تأمل کرد و گفت: «با اعلام برلین بصورت يك شهر آزاد بنحوی که شما بیان داشتید بطور موقت موافقیم اما این باید برای مدتی معین و کوتاه باشد و علاوه بر این قوای متفقین غربی نیز در برلین باقی بمانند و به تعهداتی که در بارهٔ حفظ وجودیت برلین نموده اند عمل کنند و سازمان ملل متحد نیز نمایندگان و پلیس خود را برای حفظ و تأمین آزادی برلین بدین شهر گسیل دارد. اما قوای متفقین غربی به چه وجهه نباید خاك برلین را ترك گویند و بنه عبارت دیگر به تعهدات خسود در مورد این شهر یشت پا زنند.»

گفتم: «بطوری که من در شرق مشاهده کردم و روی دیوارها و تابلوها خواندم



دیوار برلین یادژاوبریشت با طولی قریب چهل کیلو متر با هزاران پیچ و خم از میان شهر برلین میگذرد

در آنجا فقط از تبدیل برلین غربی به یک شهر آزاد سخن در بین است. نظر شما در این مورد چیست؟» عضو حکومت برلین از شنیدن این سؤال قیافه‌ای گرفته و اندوهگین پیدا کرد و سپس در حالیکه چشمش بسوی افق دور دستی که از بالای برج پیدا بود متوجه گشت گفت: «برای ما برلین یک شهر است. به عقیده ما شرق و غرب اصولاً وجود ندارد و برلین شهری واحد و پایتخت آلمان است و تمام برلین باید دارای سرنوشتی مشابه چه در غرب و چه در شرق باشد. علاوه بر این همانطور که میدانید برلین پایتخت آلمان است و اگر امروز بن حکومت نشین می‌باشد امریست موقتی حتی در نقشه ساختمانی شهر برای اقامتگاه رئیس جمهور و همچنین مجلس ملی آلمان و دیگر بناهای دولتی محله‌های مخصوصی در نظر گرفته شده است و حتی کاخ بللوو Schloss Bellevue به اقامتگاه رئیس جمهور اختصاص داده شده است و هم‌اکنون وقتی رئیس جمهور از برلین بازدید می‌نماید در این کاخ اقامت می‌کند. اگر امروز «دیوار شرم» یا Schande_Mauer برلین را بدو بخش تجزیه نموده است هرگز نباید نشانه آن باشد که ما خود را از برادران آنسوی دیوارمان جدا میدانیم و یا این تجزیه را بر رسمیت می‌شناسیم» وقتی وی از دیوارها سخن به میان آورد فرصت را غنیمت شمرده و گفت: «آیا ممکن است عقیده‌تان را درباره دیوارها بیان دارید؟»

او که خود از اشاره بدیوارها سخت ناراحت شده بود سؤال من بیش از حد تحت تأثیرش قرار داد و گفت: «میخواهید عقیده ام در این باره چه باشد؟ اگر قول دهید که هرگز نامی از

من در نوشته‌های خود نیز یادآور آنوقت میتوانم عقاید مرا آزادانه بیان دارم. «گفتم: در این مورد میتوانی اطمینان کامل داشته باشید که هرگز از شما نامی نخواهم برد و کسی نخواهد دانست چه شخصی این عقاید را بمن ابراز نموده است». وقتی وی این عبارات را شنید اندکی بفکر فرورفت و سپس گفت: «بسیار خوب، بشما و گفته‌شما که هرگز از من نامی به میان نخواهید آورد اطمینان کرده نظریات مرا در این مورد بیان میکنم.»

من از اطمینان وی به خود تشکر کردم و سپس وی چنین گفت:

«به عقیده من این دیوار، این دیواری که چون خار در چشم هر فرد آلمانی و بخصوص برلینی میخلد نه تنها نشانه از ترس و جبرونی و عهد شکنی شرق در برابر غرب میباشد، بلکه حاکی از سست پیمانی و بی‌علاقگی غرب به متمدنات و حفظ حقوق خود و همچنین عدم لیاقت زمانداران و کرسی نشینان بن نیز میباشد و این امر تا حد زیادی در روحیهٔ یکایک مردم برلین اثر سوئی از خود بجای گذاشته است. بعد از حوادث سیزدهم اوت و بنای دیوار، اعتماد مردم برلین از قوای متفقین که آنها را حامی و نگهبان خود مینمادند بکلی سلب گردید و اگر «ویلی برانت» شهردار و فرماندار برلین در نطقی که بعد از سیزدهم اوت ایراد نموده مزد را با آرامش دهنه نکرده بود شاید امروز اوضاع صورت دیگری غیر از آنچه اینک دارد داشت. مردم چنان عصبانی و برآشفته بودند که حتی بر آن متصور نیست و با مشت‌های گره شده در میدان جلوی عمارت «شهرداری شونبرگ» Rathaus Schoenberg به گفته‌های ویلی برانت که آنان را به بصیرت و بردباری دعوت مینمود گوش میدادند. در نتیجه این عمل نه تنها اعتماد مردم تا حد زیادی از متفقین غربی، که آب فرو بستند و جز اعتراضی خشک و خالی به کمیسیون نظامی روسیه عکس العمل دیگری از خود در برابر شرق که بحقوق مسلم آنها و مردم برلین تجاوز نموده بودند نشان ندادند، سلب گردید بلکه حس بدبینی و عدم اعتمادشان نسبت به حکومت بن نیز زیادتر گردید و این حقیقت را میتوان از استقبال سرد و خشکی که مردم برلین از آدنایر پس از سیزدهم اوت در برلین بعمل آوردند بخوبی درک کرد.

«اگر طی سالیهای بعد از جنگ مردم دلسوزی در رأس حکومت آلمان فدرال قرار داشت و میخواست مسئله وحدت آلمان و برلین را حل کند، بطور مسلم در این راه تا بحال موفقیت‌های زیادی بدست آورده بود آنچه‌ان که در امر احیاء اقتصاد کشور - که مردمی کار بدیده و فهمیده و دلسوز چون ادهارد انجام آن را عهده‌دار بود و حکومت نیز بدان علاقه داشت - موفقیت‌های شگرف و حیرت‌انگیز بدست آمد. حکومت آدنایر تا بحال برای حل مسئله برلین و وحدت آلمان قدم مؤثر و مفیدی برنداشته است و جز در چند مورد هنگام ایراد نطق‌های رسمی دیگر از وحدت آلمان و مسئله برلین اسمی بربان نیآورده است. بطوری که بعد از انجام انتخابات اخیر آلمان رئیس جمهور آمریکا ضمن اشاره به انتخابات آلمان و مسئله برلین گفت امیدوار است دولت جدید آلمان با علاقه‌مندی بیشتری مسئله برلین را



«ویلی برانت» شهردار برلین روز
هیدجدهم دسامبر ۱۹۱۳ در (لوبک) Luebeck
متولد گردید و تحصیلات متوسطه خود را
در دیرستان «رفورم رآل» Reformreal
بپایان رساند وی یکی از اعضای مؤثر
جنبش جوانان سوسیالیست و از همکاران
صمیمی فرستادگان ملت و بطور متناوب
عضو تجارتخانه کشتی سازی بود. در سال
۱۹۳۳ پس از روی کار آمدن حزب ناسیونال
سوسیالیست با مسکندیناوی فرار کرد و در
سوئد و نروژ تحصیل علم تاریخ کرد و
بفعالیت روزنامه نگاری پرداخت. بعد از
پایان جنگ جهانی دوم عهده دار نمایندگی

جرائد اسکاندیناوی در آلمان شد در ۴۸-۱۹۴۹ به نمایندگی و کادر رهبری حزب سوسیالیست
از برلین انتخاب شد. از ۱۹۵۰ بعد بریاست کمیته حزب سوسیالیست در برلین رسید.
در ۱۹۵۰-۵۱ سردبیری روزنامه برلینر اشتات بلات Berlinerstadtblatt رسید. از
۱۹۴۹-۵۷ به نمایندگی برلین در مجلس آلمان انجام وظیفه مینمود و ضمناً از دسامبر
۱۹۵۰ بعد عضو مجلس محلی برلین بود. آنگاه رهبر حزب سوسیالیست در برلین و عضو
هیئت رئیسه کمیته مرکزی حزب گردید بری عهده دار ریاست انجمن شهرداران آلمان گردید.
از اکتبر ۱۹۵۷ بعد شهردار برلین میباشد و در انتخابات اخیر آلمان کاندید
حزب سوسیالیست برای احراز کرسی صدارت عظمی آلمان بود. برانت تا کنون مقالات
زیادی پیرامون مسائل سیاسی و تاریخی نگاشته است.

مورد توجه قرار دهد. بهترین نمونه بی‌علاقگی بن و زمامداران فعلی همان بی‌توجهی آنان به مسئله برلین طی روزهای اخیر میباشد. شما ببینید دنیا با چه نگرانی و علاقهٔ نگران برلین میباشد و آنوقت زمامداران آلمان فدرال بجای آنکه از این موقعیت حداکثر استفاده را کرده و قدمی در راه احقاق حقوق ملت آلمان و مردم برلین بردارند، هفته‌های متوالی در بن بر سر تشکیل کابینه و تقسیم پستهای مهم مذاکرات طولانی و پایان ناپذیر انجام میدهند. اگر روز سیزدهم اوت در بن بجای این آقایان مردمی دلسوز و علاقمند نسبت به برلین و وحدت آلمان عهده‌دار کار بودند، بطور مسلم این دیوارها هرگز بوجود نمی‌آمد. اما افسوس درون خانه خودمان، خودمان به امور حیاتی مان بی‌علاقه ایم و از متحدین غربی مان نیز نمی‌توانیم بیش از این انتظار داشته باشیم.»

گفتم: «راستی بعد از حوادث روزهای اخیر و مقاومت متفقین غربی در برابر شرق و مداخلهٔ تانکها و زره پوشها و سر بازان غربی برای حفظ حقوق و تعهدات غرب در برلین و نتیجهٔ مثبتی که از آن حاصل گشته برای من این سؤال پیش آمده است چرا این تانکها روز سیزدهم اوت برای حفظ حقوق غرب که طبق قرارداد موجود بین متفقین که مورد تجاوز مستقیم حکومت ناحیهٔ شرقی واقع شده بود وارد عمل نشدند و از بنای دیوار جلو گیری نکردند؟»

عضو ستای برلین وقتی این سؤال مرا شنید آهی سرد از دل بردرد بر آورد و گفت: «این سؤال من و دیگر مردم برلین را نیز بخود مشغول داشته است. ما نیز از خود می‌پرسیم چه عاملی باعث آن گردید که روز سیزدهم اوت متفقین عملاً دست باهتراض و مقابله و جلو گیری از احداث دیوار نزدند و امروز چنین گرم و باحرارت وارد مبارزه شده‌اند؟ اگر آنروز متفقین کوچکترین مقاومتی از خود نشان داده بودند هرگز این دیوار پدید نمی‌آمد. من اینک یکی از اسرار مهم را برای شما فاش میکنم و بشما میگویم که طبق اطلاع موثق و دقیقی که در دسترس ما میباشد پلیس شرق روز سیزدهم اوت فاقد فشنگ و دیگر تجهیزات دفاعی لازمه بود و هرگاه يك تانک امریکائی یا انگلیسی و فرانسوی وارد عمل شده بود و جلوی بنای دیوار را می‌گرفت آب هم از آب تکان نمی‌خورد. اما معلوم نیست روی چه حسابی در آن روز همه سکوت کردند و تانکها و سر بازانی که اینک چنین سرسختانه وارد میدان شده‌اند آنروز از جایگاههای خود تکان نخوردند. بنای دیوار نه تنها برای ساکنین برلین اعم از شرق و غرب ناگوار و ضربه روحی بزرگ محسوب میشود بلکه برای میلیونها برادران و خواهران ما نیز که در قسمت اشغالی روسیه شوروی بسر می‌برند و برلین روزنه امیدشان بسوی دنیای آزاد بود، بزرگترین شکست روحی است. تا قبل از سیزدهم اوت مردم برلین شرقی میتوانستند دارو و دیگر مایحتاج زندگی خود را که در آن طرف نایاب و یا که میاب بود از غرب برلین با بهای نازل بدست آورند اما حالا دیگر این امر نیز امکان پذیر نیست اصولاً روسها برلین را جزء

منطقه اشغالی خود به حساب نمی‌آوردند و بهترین نمونه‌اش جدا کردن برلین شرقی و وسیله سیم خاردار و غیره از دیگر نقاط آلمان که تحت اشغالشان است می‌باشد.

«اما افسوس که از روی سهل‌انگاری و یا بی‌علاقگی - و یا امر دیگری که هنوز بر ما مجهول است - متفقین غربی در برابر هم پیمان عهدشکن خود سکوت کردند و تنها عکس‌المملشان تسلیم چند یادداشت اعتراض آمیز بر روسیه بود و پس از این نیز همانطور که فوق‌البيان داشتم موضوع را چندان جدی تلقی نکردند.»

گفتم: «بعقیده شما در شرایط فعلی برای دلگرم داشتن و امیدوار ساختن ساکنین آندسوی دیوارها و آلمانهای پشت پرده آهنین چه باید کرد و دولت آدنائز به چه صورتی می‌تواند و یا باید برای حل مسئله برلین وارد میدان شود؟»

وی تعمقی کوتاه نمود و سپس گفت:

«باید متفقین غربی روسیه شوروی را وادار به قبول تعهدات و پیمانهای سابق در مورد برلین و بالتبعیجه به بر طرف ساختن دیوار سازند. اینک ارتباط ما با ملیونها مردمی که تحت فشار رژیم تحمیلی بر آنها از زندگی بیزار و مایوس شده‌اند تقریباً قطع گشته است و تنها راهی که ما را با آنان مرتبط میسازد فرستنده‌های رادیو تلویزیون قوی می‌باشد و چون بنا بدستور دولت کودکان خردسال مدارس تحت رهبری و هدایت حزب کمونیست آنتنهای تلویزیون ساکنین بخش شرقی آلمان را شکسته و بداندگان آنان کلمات و عبارات زشت و رکیک‌نثار میکنند و علاوه بر این از طرف دولت نیز برای کسانی که از تلویزیون استفاده کنند تولید اشکالات فراوان میشود، تنها راهی که شاید بدون تولید دردسر برای برادران و خواهرانمان، بتواند ما را با آنان مربوط کند رادیو می‌باشد. از اینرو باید در وهله نخست فرستنده‌های رادیویی قویتر و بیشتری بکار افتاده شود. اما در پاسخ سؤال دیگران که بچه صورتی آدنائز و حکومت وی میتواند مسئله برلین و وحدت آلمان را حل و عملی سازند باید متأسفانه بگویم که این امر از عهده ایشان ساخته نیست. یعنی آنها کمتر بدین مسائل علاقه قلمی و باطنی دارند و هرگاه آنها میخواستند و جدا بدان‌ها علاقه داشتند در این امر تا بحال موفقیت‌های فراوانی حاصل شده بود. اما همانطور که میدانید نه تنها نسبت به سال‌های بین ۱۹۴۵ و ۱۹۴۹ قدمی مثبت در راه نیل بدین آمال ملی مردم آلمان برداشته نشده است، بلکه امکانات سیاسی فراوانی از دست رفته‌اند و اوضاع وخیم‌تر و مسائل مذکور غم‌اض‌تر شده‌اند و من اعتقاد کامل دارم که هر روزی که آدنائز ره‌وادارانش بیشتر زمام امور را در دست داشته باشند ما را فرسنگها از وصول بمقصد دورتر میسازند. با این همه سروصدائی که راه انداخته‌اند و در بیشتر کشورهای دنیا سفارتخانه و وابستگی مطبوعاتی و غیره دارند. معذالک در بسیاری از نقاط جهان حتی سیاستمداران و زمامداران کشورهای اصولاً نپندارند برلین کجا و بچه صورتی قرار دارد. آیا این یک عیب و نقص بزرگ سیاست دولت آدنائز در مورد برلین و وحدت آلمان نمی‌باشد؟ بیشتر مردم دنیا نمیدانند که برادران و خواهران

ما که در آن سوی دیوارهای سنگی و آهنین بسر می‌برند مرکزاً بر زندگی تحت آن شرایط ترجیح می‌دهند و تنها آرزویشان رهائی از قید و بند که ونیسم می‌باشد. اگر دنیا بدین حقایق آگاهی داشت آنوقت مسلماً زوسها بخود اجازه نمی‌دادند که تا این حد مردم هموطن ما را بزیربوغ زور و فشار کشتند. اما افسوس که در آلمان فدرال وضع زندگی مردم عالی شده است و دولت دیگر بفکر سایر هموطنانی که بجای زندگی کردن جان می‌کنند نیست.»

گفتم: «بطور قطع شما که با سیاست و متفقین تمامی دائم و علاوه بر این به نظریات و عقاید دولت آلمان و حکومت برلین و قوف کافی دارید می‌توانید بسؤال می‌نمایم. آیا ممکن است بگوئید عقیده واقعی متفقین غربی شما درباره برلین و حوادث اخیر چه می‌باشد و کدامیک از آنان بیشتر نسبت به مسئله برلین ابراز علاقه می‌کنند و با حفظ تعهدات و قراردادهائی که با روسیه شوروی در این مورد وجود دارد و بامضاء رسیده است با فشاری می‌نمایند؟»

عضو سنای برلین در پاسخ این سؤال گفت: «مادر حقیقت از سه متحد غربی یعنی ایالات متحده آمریکا، انگلستان و فرانسه سپاسگذاری و تشکر فراوان می‌نمایم. زیرا اینان در سخت‌ترین شرایط با کمکهای فراوان نموده‌اند و ما موجودیت خود را مدیون آنان می‌باشیم. اما در این مورد که کدامیک از آنان بیش از سایرین در مورد برلین در برابر شرق با فشاری می‌نمایند، اگر از کمکهای فراوان و فراموش ناشدنی ایالات متحده آمریکا که در موارد مختلف به مردم برلین نموده است بگذریم، باید بگویم فرانسه در وقایع اخیر بیش از دیگران در برابر مقررات جدیدی که شرق برای کنترل اتباع غرب که قصد ورود به بخش شرقی برلین را دارند وضع کرده بود مقاومت نمود و حتی بطوریکه جسته گریخته بگوش ماسسید گویا بلافاصله بعد از سیزدهم اوت واحداث دیوار، یعنی هنگامیکه هنوز بنای دیوار بعد کمال نرسیده بود، ب دیگر متحدین پیشنهاد کرده بود که دیوار را نابود سازند لیکن بعلی این پیشنهاد مورد قبول آمریکا و انگلستان واقع نگردید.»

گفتم: «آیا حقیقت دارد که دولت بریتانیا علاقه چندانی بوحثت آلمان و بر طرف ساختن دیوار سیزدهم اوت ندارد؟»

مخاطب من اندکی تأمل کرد و سپس گفت: «دولت بریتانیا درباره مسئله برلین و آلمان ابراز علاقه کامل می‌نماید و حتی تا بحال وزیر خارجه آن کشور لرد هیوم در موارد مختلف و فراوان در این باره سخن گفته و علاقه شدید دولت بریتانیا را نسبت بمسائل مذکور ابراز داشته است و ما از ایشان صمیمانه و قلباً سپاسگذاریم اما ملت بریتانیا در مورد برلین و مسئله وحدت آلمان علاقه چندانی از خود نشان نمی‌دهد و شاید آنچنان که دولت دلسوزی می‌نماید مردم طالب نباشند.»

مذاکرات آنروز من باعضو سنای برلین قریب سه ساعت بطول انجامید و طی آن مسائل بسیاری مورد بحث واقع گشت و حقایق فراوانی برای من روشن شد که متأسفانه نمیتوانم تمام آنها را در اینجا از طرفی بخاطر قولی که در حفظ آنها داده‌ام و از طرف دیگر بواسطه رعایت امکانات سیاسی و زمانی برای شما خوانندگان عزیز بیان دارم و امیدوارم روزی شرائط زمانی و سیاسی بصورتی مناسب درآید تا بتوانم نه تنها آنچه را که طی ملاقات و گفتگو با مشارالیه بدان وقوف یافته‌ام بلکه مطالب جالب و دانستنی دیگری را نیز که چند در مصاحبه‌های خود با افراد و مقامات مختلف و چه در تماس با مردم و مشاهده نقاط کوناگون برلین بدانها آگاهی یافته‌ام برای شما بنویسم. اما در هر حال وظیفه خود میدانم که از اطلاعات جالبی که مشارالیه طی ملاقات خود در اختیارم گذارد در اینجا صمیمانه تشکر کنم گرچه بنابتقاضای شخصوی ایزد کرنامش معذورم.

بهن قبلا گفته شده بود که روزهای یکشنبه در یکی از نواحی برلین غربی که بنام کلن جدید مشهور است و در گوشهٔ از آن دیوار وجود ندارد مردم ساکن این سو و آنسوی دیوار برلین برای دیدار اقوام و بستگان خود اجتماع نموده واز دور برای یکدیگر دست و دستمال تکان داده و یا با اشارهٔ دست با یکدیگر سخن میگویند و چون مشاهدهٔ آن و عکس العملی که پلیس شرق در برابر این عمل از خود نشان میداد از هر نظر جالب بود لذا صبح روز یکشنبه هتل را ترک گفته و رهسپار کلن جدید گردیدم. برای رفتن به کلن جدید بهترین وسیلهٔ مسافرتی قرن نوزدهم زمینی یا او-بان بود. شخصی که مرا راهنمایی نموده و ایستگاههای مختلفی را که در آن‌ها میبایستی ترن را تغییر داده و سوار ترن دیگری شوم بمن گفت که در ایستگاه خیابان فریدریک پیاده شده و سپس بانرا موای شهری به کلن جدید بروم گفت بدون آنکه بمن بگوید ایستگاه مذکور در خاک برلین شرقی و تحت کنترل پلیس شرق است. با ترن زیرزمینی عازم خیابان فریدریک شدم. در ترن بایک خانواده آلمانی مشغول صحبت گشتم و هنگامیکه ترن به خیابان فریدریک رسید و میخواستم پیاده شوم آنها بخیال اینکه من قصد رفتن به ناحیهٔ شرقی را دارم گفتند: «خوش بحال شما که میتوانید بآنسو بروید.» در پاسخ آنها هنگامیکه از ترن پیاده شده بودم و میخواستم درب کوچه را ببندم گفتم «امیدوارم شما نیز بتوانید روزی آزادانه بدانطرف رفته و اقامتان را جهینید و این دیواری که شمارا از یکدیگر جدا ساخته است از میان برود.» آنها از من

که این عبارتی را که تحقق پذیرفتنش حد نهائی آمال فعالی شان بود بر زبان آورده بودم تشکر کردند و قطار بحرکت درآمد. وقتی قطار میرفت به یکبار نگاهم را با طرف انداختم و بلافاصله دهانم از تعجب بازماند و چشمانم را بسته و آنها را مالیده و سپس گشودم و با کمال تعجب مشاهده کردم که آنچه قبلاً دیده بودم و بتعجبم انداخته بود حقیقت دارد. آنجا کنار من افسران پلیس و مامورین راه آهن دارای اونیرم جمهوری دمکراتیک آلمان بودند و من لحظه پیش علیه عقیده آنان سخن گفته بودم.

مدتی حیران بدینسوی و آنسو نگر ایستم و چاره دیگری جز توقف در انتظار قطار مسافری بعدی ندیدم و تا قطار برسد به قدم زدن پرداختم. در ایستگاه راه آهن بندرت مسافری بچشم میخورد و بجز کارگری پیر که روی نیمکتی نشسته و بخواندن روزنامه مشغول بود و چندین افسر پلیس و مامورین راه آهن که آنجا قدم میزدند کسی دیگر در آنجا دیده نمیشد. بنابراین قدیمی خود وقتی پیر مرد آلمانی را در حال خواندن روزنامه دیدم بکنارش رفتم و نگاهی بروننامه اش انداختم. روزنامه که وی میخواند «برلینر زایتونگ» Berliner Zeitung نام داشت که در برلین شرقی چاپ میسرود. خبری که این روزنامه در صفحه اول خود داشت نظر مرا جلب کرد و بلافاصله مصمم بخیرید آن گشتم و چندین کیوسکی که در آنجا قرار داشت مراجعه کردم اما چون روز یکشنبه بود تمام آنها تعطیل بودند و چون از اینسوی بدانسوی میرفتم لذا یکی از افسران پلیس بنزدم آمده و پس از سلام با کمال ادب پرسید: «اگر احتیاج بر اهنمایی داشته باشید من با کمال میل در اختیارتان میباشم».

لحن گرم و صمیمانه افسر مذکور بی اندازه نظر مرا بخود جلب نمود و ضمن تشکر از پیشنهادش بوی گفتم: «میخواستم روزنامه بخرم اما مثل اینکه تمام کیوسکها بسته اند.» افسر جوان نگاهی بدینسو و آنسو افکند و گفت: «آری در این قسمت متأسفانه امروز همه تعطیل میباشند اما اگر مایل بداشتن روزنامه باشید میتوانید از قسمت دیگر تهیه کنید و سپس نگاهی بساعتش انداخت و گفت ترن بعدی در حدود پانزده دقیقه دیگر میآید و بنابراین پانزده کافی وقت رفتن و تحصیل روزنامه دارید».

گفتم: «اما مثل اینکه خیلی تشریفات دارد و تا آدم بخواید از کنترل های مختلف بگذرد و تشریفات لازم را انجام دهد بیش از اینها بطول میانجامد و ترن میآید و میگذرد». او که میخواست بنحوی مرا یاری و راهنمایی کند تعمقی نمود و گفت: «برای آنکه تشریفات معمولی زیاد و قمتان را نگیرد چنانچه بخواید من همراهتان خواهم آمد و بدون کنترل و معطلیهای آن خواهید توانست روزنامه مورد نظرتان را بدست آورید».

وقتی این پیشنهاد وی را شنیدم نخست اندکی تأمل کردم و از خرد پرسیدم آیا این دامی نیست که پس از شنیدن عباراتی که هنگام پیاده شدن از قطار بدو سه سفر فریبی

خود بیان داشتم و بالطبع بمذاق شرقیان وفادار بر رژیم کمونیسم ناگوار و تلخ میباشد برای من گسترده‌اند و این افسر حالا میخواهد مرا ببهانه همکاری و راهنمایی با خود بخارج از این محوطه برده و سپس ببهانه وقتی از این محوطه خارج شدید تحویل مامورین دیگرم دهد و آیا بهتر نیست که ازخیر روزنامه خوانی گذشته و برای خودش و در سری جهت درست نکنم؟ اما نگاهش به قیافه صمیمی و صادقانه افسر منذ کور که در انتظار استماع تصمیم من بود این توهم را از ذهنم سترد و بوی گفتن: «تصور میکنید ناقطار برسد بدینجا باز گشته‌ایم؟» بالحنی مطمئن گفت: «بطور قطع و یقین».

باتفاق روی از یلکانی که به محوطه دیگر راه مییافت بالا رفتم و چون مأمور کنترل تقاضای گذرنامه نمود بدو گفتم: «من همراه ایشان میروم و بلافاصله باز خواهیم گشت ایشان میخواهد روزنامه بخرد و چون اینجا تمام کیوسکها بسته اند لذا باید از خارج تهیه نمود». مأمور کنترل پس از شنیدن این سخن بجایگاه خود باز گشت و سپس از راه روی طولانی گذشته و بیکی دیگر از سکوهای ترن رفتیم. در آنجا نیز تمام روزنامه فروشها دکه‌های خود را بسته بودند و چون از بدست آوردن روزنامه در آنجا مأیوس شدیم وی یکی از همکاران خود را مخاطب ساخته پرسید: «رفیق آیا میتوانی بگوئی کجا میتوان روزنامه خرید؟» و آدرس روزنامه فروش را که دهکاشی باز بود از همکاران خود دریافت داشت و سپس بمن گفت: «همین بیرون عمارت راه آهن میتوانیم روزنامه بدست آوریم.» در اینجا بدنیست این مطلب بیان شود که در آلمان شرقی چون دیگر کشورهای کمونیستی همه بجای استعمال کلمه آفاه، واژه «رفیق» بکار میرود و همه یکدیگر را به لفظ «تو» خطاب میکنند.

هنگامیکه بایکدیگر راه مغازه روزنامه فروشی را میپوئیدیم و بایکدیگر حرف میزدیم با وجودی که میدانستم روی هر گز در غرب آلمان نبوده است معذالک بوی گفتم: «لهجۀ شما خیلی بگوش من آشنا میآید. شما درست مانند مردم «شوابن» یکی از ایالات تقریباً جنوبی آلمان میباشد - صحبت میکنید آیا شما از اهالی آنجا اید؟» افسر بلیس خنده کرد و گفت:

«نه من از مردم شوابن نیستم و از... می‌آیم». حالانیکه حس کنجگاویم تحریک شده بود و میخواستم بدانم عقیده اش چیست و آیا از رژیم شرق دلخوش است یا نه و بنا بر این گفتم: «پس حتماً شما در آنجا بوده‌اید که تا این حد لهجۀ تان شبیه مردم آنجا میباشد.» سرش را تکان داد و گفت: «نه من اصولاً آنجا نبودم».

گفتم: «افسوس شما باید حتماً با آنجا بروید و آنجا را ببینید. مردم آنجا از خیلی جهات بشما شباهت کامل دارند و شما مسلماً از اقامت و تماس با ساکنین آنجا لذت خواهید برد» این کلام اثری عجیب در وی بجای گذاشت و بدنبال آهی عمیق که از سینه بر آورد گفت: «چقدر این امر لذت بخش و ایدآل بود اگر انجمنش

امکان داشت.» و آنکه غباری تیره و غم‌انگیز چهره اش را پوشاند. بطوریکه مرا از نسوالی که کرده بودم پشیمان ساخت و مهر خشمی بر لب زدم چه ترسیدم که با ادامه این بحث خاطر وی رنجیده تر شود. سکوتی مطلق بین ما حکم فرما شد و تا رسیدن بدان روزنامه فروش و خرید روزنامه کوچکترین کلامی بین ما رد و بدل نشد. وقتی مجدداً وارد مارت راه آهن شدیم وی از من پرسید: «شما در آلمان غربی تحصیل میکنید؟» گفتم: «آری» گفت: «حتماً باز بدانجا باز میگردید؟» گفتم: «بله هفته آینده برلین را ترک گفته و جنوب آلمان میروم.» آهی از سینه بر آورد و آرامی گفتم: «خوش بحال شما لطفاً از قول من وسایرین به هموطنان آزادمان سلام برسانید.»

گفتم: «سایرین کیستند؟» گفت: «سایرین آنها که در اینجا بسر میبرند. بآنها بگوئید ما را از یاد نبرند.» بدو قول دادم که بخواهش عمل کنم. دلم میخواست امکان آن وجود داشت تا بتوانم با این افسر جوانی که دارای ظاهری آرام و خوشحال بود بیشتر سخن گویم. اما افسوس من میبایستی وارد اطاق کنترل گمرکی شده و آنچه را که با خود داشتم برای پرداخت گمرک ارائه دهم و او نیز به سرپرست خویش باز گردد و بنا بر این با چهار ازیکی دیگر خدا حافظی نمودیم و او به محل کار خود رفت و من برانهمائی وی وارد اطاق گمرک شدم. ماموری که آنجا بود با ادب و فروتنی کامل پرسید: «آیا چیزی با خود دارید که محتاج پرداخت گمرک باشد؟» من در حالیکه روزنامه ابتیاضی خود را بدو نشان میدادم گفتم:

«فقط همین روزنامه را دارم آیا باید برایش گمرک پردازم؟». از این پاسخ و سوال من وی بخنده افتاد و گفت: «وحتماً بخاطر همین روزنامه نیز وارد ناحیه شرقی شده اید؟» گفتم: «حسب شما کاملاً صحیح است چند دقیقه پیش با تفاق یکی از افسران خودتان از عمارت راه آهن خارج شدم و حالا نیز پس از تحصیل روزنامه مجدداً بقریب باز میگردم» مامور مذکور که این عمل من برایش شاید تازه کی داشت در حالیکه لبخند معنائی بر لب داشت بعنوان خدا حافظی دست مرا فشرود و بالحنی دوستانه برآیم و یکشنبه خوشی را آرزو کرد. از او تشکر کرده و اطاقش را ترک گفتم و عازم سکوی ترن زیرزمینی شدم. قبل از آنکه به سکوی مخصوص ترن برسم میبایستی از طرف پلیس کنترل شوم. کنار افسر پلیسی که مأمور کنترل بود دودختر جوان آلمانی ایستاده بودند و با وی صحبت میکردند افسر مذکور خواهش کرد تا گذرنامه ام را بدو نشان دهم و سپس در حالیکه بورق زدن و بازدید گذرنامه ام سرگرم بود خطاب بدو دختری که کنارش قرار داشتند گفت: «ایشان میتوانند با خود بیاورند» این عبارت حس کنجکاری مرا سخت برانگیخت و وقتی که دودختر آلمانی با الحن تمنا آمیزی خطاب بمن گفتند: «آیا شما بازمه باینجا میآید یا نه؟» بدانها گفتم: «شاید».

آنوقت آنها بالحنی که بیشتر حالت التماس داشت گفتند:

«شما را بخدا ایندفعه که آمدید با خودتان برای ما روزنامه ها و مجلات غربی بیاورید»

گفتم: «بچه‌بانی واز کجا باشد؟». گفتند: «تفاوت نمیکند در غرب چاپ شده باشد هر چه میخواهد باشد گفتم: «چرا روزنامه‌های شرقی را نمیخوانید؟». از این سؤال قیافه آنان درهم رفت و گفتند: «آنچه اینها می‌نویسند جز دروغ چیز دیگری نیست.» در تمام این مدت افسر پلیس بدقت با طرف خود مینگریست و چون مشاهده کرد که افسر پلیس دیگری نیز بطرفش می‌آید دودختری را که کنارش ایستاده بودند امر بسکوت و گذرنامه مرا تسلیم نمود و من نیز برای آنکه سوء ظن پلیس تازه وارد تحریک نشود، گرچه مایل بگفتگوی مفصلتری با آنان بودم معذالک رعایت مصالح خود و آنان را ننموده و از ایشان خدا حافظی کرده بسمت سکوتی که ترن زیرزمینی بر ابرش توقف مینمودم رفتم. چون غیبتم بیش از حد بطول انجامیده بود لذا فطاری که می‌بایستی با آن سفر کنم رفته بودم و مجبور بودم چند دقیقه بانتظار ترن جدید بصرم.

سرانجام انتظار بی پایان رسو و ترن آمد و بسوی مقصدی که از آن دور افتاده بودم یعنی کلن جدید راهسپهر گردید. در ایستگاه بعدی میبایستی پیاده شوم و بقیه راه را با تراموای شهری طی کنم. وقتی از عمارت ترن زیرزمینی خارج شدم خود را در حوالی خیابان فریدریک که در غرب و در نزدیکی یکی از سه چهار گذرگاه مخصوص برای رفتن به برلین شرقی میباشد یافتیم اندکی در آنجا توقف کردم و مردمی را که می‌آمدند و می‌رفتند از نظر گذراندم و سپس تصمیم گرفتم از کنار دیوارها قدم زنان به طرف کلن جدید بروم. این محل را در ابتدای کتاب کاملا توصیف کرده‌ام و در اینجا دیگر از بیان جزئیات چشم می‌پوشم. یکی از افسران پلیس برلین غربی برای مشاهده و کنترل گذرنامه بطرفم آمد و پرسید آیا گذرنامه‌ام را با خود دارم یا نه و آنکه در حالیکه گذرنامه‌ام را بوی ارائه میدادم گفتم: «من نمی‌خواهم وارد ناحیه شرقی شوم بلکه میخواهم اگر اشکالی در پیش نباشد از همه بسوی دیوارها و از کنار آنها قدم زنان گذشته و بطرف کلن جدید بروم و دیوارها را خوب از نظر بگذرانم.» پلیس غرب گفت: «از نظر ماهیچ اشکالی ندارد. فقط سعی کنید زیاد بدیوارها نزدیک نشوید و یا سعی نکنید از بالای دیوارها کردن کشیده و آن طرف را از نظر بگذرانید چه ممکن است از شرق بسمت شما تیراندازی کنند و چون دیوار در ناحیه شرقی قرار دارد ما نخواهیم توانست بدانان اعتراض کنیم. از طرف دیگر از اینجا تا کلن جدید مسافت زیادی در پیش است و مدت مدید طول خواهد کشید تا بدانجا برسید.» گفتم: «از راه‌های شمالی شما می‌توانید پاس‌گذاری میکنم و بدستوراتان در مورد قدم نزدیکی بدیوارها رفتار خواهیم نمود.» باتشکر از افسر پلیس برلین غربی بسمت شرقی پیش رفتم. درست همانجائی که ناحیه اشغالی روسیه شوروی شروع میشد معبری باریک در دو طرف خیابان وجود داشت که در طریق شمال و جنوب امتداد دارد و یک طرفش را دیوار سیزدهم اوت و طرف دیگرش را اراضی و بناهای غرب برلین تشکیل میدهد. کنار این معبر یک روسیه شوروی و آلمان شرقی در اهتزاز می‌باشد.

قبل از آنکه وارد گذرگاهی که از کنار دیوار عبور مینماید بشوم، نگاهی به شرق و

غرب انداختم. وضعیت خاص این منطقه مرادتی^۴ بر سر جای خود میخکوب نمود تا آنکه او توپهای امریکائیان و سر باز نشان خیلی نزدیکتر آمده بودند و یکی دو تانک روسی نیز که هفته قبل از آنان اثری نبود چندین قدم آنظر فتر درست مقابل امریکائیان سنگر بسته بودند. راستی چه وضع خطرناکی. کوچکترین سهل انگاری یکی از دو طرف کافی است تا آتش جنگ دنیا را در خود بسوزاند.

وارد گذرگاه مورد نظر که در یک طرفش افسری از غرب و طرف دیگرش افسری از شرق ایستاده بود شدم و در امتداد دیوارها بر اهیپیمائی پرداختم. مشاهده دقیق دیوار و توجه بدین مسئله که تمام مصالحی که در راه ایجاد آن بکار رفته است همه جا یکسان میباشد مرا سخت به اندیشه و تفکر انداخت و این سؤال بر ایمنش آمد که: «آیا غرب از نظر شرق در مورد بنای این دیوار و تهیه مقدمات آن که بدون شك از مدتها قبل ادامه داشته بیخبر بوده است و یا آنکه با علم و آگاهی بتصمیمات شرق دست از بنای خطا نکرده است؟». این پرسش و پاسخی که میتوانست بدان از طرف متفقین و بخصوص امریکائیان داده شود توجه مرا بخود معطوف ساخت و مصمم گشتم در نخستین فرصت پیرامون آن با مقامات مسئول امریکائی سخن گویم.

در کنار دیوارها سکوت مطلق حکم فرما بود و بجز پلیسهای شرق و غرب که در دو طرف آن در فواصل معین به قدم زدن مشغول بودند کس دیگری در آن حدود مشاهده نمیشد. در نقطه ای از بالای یکی از برآمدگیهای که درون خاک برلین غربی قرار داشت با تفاق دو پلیس غرب خانههای نیمه ویران و خالی از سکنه آن طرف دیوارها را با دوربین مورد بازدید قرار دادم. در این خانهها هیچکس سکونت نداشت و این امر توجهم را جلب نمود و لذا علتش را از دو پلیسی که کنارم ایستاده بودند سؤال کردم. یکی از آنان گفت: در این عمارات تا سیزدهم اوت اهالی برلین سکونت داشتند لیکن بس از وقایع سیزدهم اوت و بنای دیوار و تلاش مردمی که پشت دیوار زندگی میکردند و میخواستند خود را از آن طرف دیوار بدینطرف برسانند بدستور حکومت ناحیه شرق ساکنین این بناها مجبور بترك آنها شدند و اغلب مردهی را که در این خانهها بسر میبردند بدون آنکه بدیشان گفته شود به کجا منتقل میشوند با کامیون به محلهای نامعلومی اعزام داشتند.

هنگامیکه افسران پلیس غرب با علاقه و صمیمیت بر ایمن توضیحات مذکور را میدادند یک افسر امریکائی که از چند قدمی پیش میآمد توجهم را بخود جلب کرد و تصمیم گرفتم بسر اعش رفته و سؤالی چند از وی بنمایم و لذا بدو افسر آلمانی گفتم: «ببخشید من باید نزد این افسر امریکائی بروم» و سپس در حالیکه از آنان خدا حافظی میکردم بسوی افسر امریکائی رفتم.

به افسر امریکائی که بانگهای مخصوصی دیوار را مینگریست و در امتداد آن به قدم زدن مشغول بود گفتم: «آیا ممکن است بگوئید چه چیز در اینجا تا بدین حد شما

را مجذوب خود ساخته‌ام؟». لبخندی زد و گفت: «اگر اشتباه نکرده باشم همان چیزی که شمارا تیزبیدن نقطه کشانده است». گفتم اما مادونفر بطور مسلم در یک مورد سنج فکرمان یکسان نمیباشد و از شما خیلی متشکر خواهم شد اگر در آن مورد به من پاسخ کافی بدهید».

افسر امریکائی بالحنی دوستانه گفت: «من تا آنجا که بتوانم سعی خواهم کرد با پاسخی که میدهم نظر شما را تأمین کنم». گفتم: «سؤال من خیلی ساده میباشد و شما بعنوان یک افسر امریکائی باسانی چنانچه مقتضیات اجازه دهد، خواهید توانست بدان جواب دهید. شما بطور قطع تانکها و سربازان خودتان را چند صدمه مترا نظر فر مشاهده کرده‌اید. آیا ممکن است بگوئید روز سیزدهم اوت این تانکها و سربازان کجا بودند و چرا در آن روز آنچنانکه امروز وارد میدان شده‌اند خودنمایی نکردند و از پناهگاهها و پایگاههای خود خارج نشدند؟».

افسر امریکائی خنده مبهمی کرد و گفت: «اگر راستش را بخواهید این سؤال را من نیز از خود مینمایم و نه تنها برای من بلکه برای بسیاری از امریکائیان این مسئله مبهم میباشد که چرا ما روز سیزدهم اوت مردانه وارد میدان کارزار نشدیم و از حقوق خود دفاع نکردیم. این معمائی است که فکر بسیاری را بخود مشغول داشته است». گفتم: «اما لافل شما بعنوان یک افسر عالیرتبه امریکائی که در برلین بسر میبرد باید جواب این سؤال را بتوانید باسانی بدهید و پاسخگوئی بدان برایتان زیاد دشوار نباشد».

همصحبت امریکائی من خنده کرد و گفت: «امامحل کار من در برلین نیست و فقط برای چند روزی کوتاه بدین شهر آمده‌ام. محل کار دائمی من پاریس میباشد و آنجا جزء میسیون نظامی امریکا انجام وظیفه مینمایم. اما، مینقدر میتوانم بشما بگویم که من نیز از مشاهده این دیوار و سکوت مقامات متفقین در مورد آن دچار حیرت شده‌ام. در اینجا بحقوق مسلم ما تجاوز شده است در حالیکه ما عکس العمل صحیحی از خود نشان نداده‌ایم. بطور قطع این امر در زمره یکی از اشتباهات بزرگ و جبران ناپذیر متفقین غربی بشمار میآید و تاریخ هرگز آنرا فراموش نخواهد کرد. ما در اینجا وظیفه خود را که دفاع از برلین بوده است از یاد برده و بتجاوزی که بدین شهر، مردم آن و بحقوق خودمان شده است چنانکه باید و شاید پاسخ نداده‌ایم. برای من این مسئله از بدیهیات است که هرگاه روز سیزدهم اوت قوای متفقین غربی در برابر بنای این دیوار از خود مقاومت نشان داده و مانع احداث آن شده بودند هیچ حادثه مهمی بوقوع نمیپوست. اما ما آن روز سکوت کردیم و حالا باید در انتظار عواقب آن باشیم و ببینیم فردا چه پیش میآید».

افسر امریکائی سخت از سهل انگاری هموطنان و هم‌بیمانان خود در برلین کله‌مند

کتابخانه عمومی کتب اسلام
قم - تاسیس ۱۳۵۳

رزد و سب وجود دارند. بیت طرف دیوار دنیای مدرن، شهری زیبا. با بناهای چند طبقه نوساز و سمت دیگر در فاصله بیست یاسی متری دنیای دیگری، دنیای کهنه و محقری با بناهای نیمه ویران و یاد رحال ویرانی بر ابر یکدیگر قرار دارند. علت این امر چیست؟ سئوالی است که پاسخ آن چندان ساده نمیباشد و هر کس بنحوی آنرا برای خود توجیه میکند و هیچکس نتوانسته است بدان جوابی دهد که قانع کننده و مورد قبول دیگران نیز باشد و من نیز سعی نخواهم کرد نظریات گوناگون را در اینجا ابراز دارم. چه این امر خارج از حوصله این کتاب میباشد و خود بحثی است که میتوان پیرامون آن مدتها به بحث پرداخت.

پس از مدتی رامپیمائی سرانجام به مقصد رسیدم و مردم بسیاری را روی پلی که بر روی مخزن یا کودالی خندق مانند بسته شده بود دیدم. این مردمی که در میانشان زن و مرد، بزرگواران، خرد و کبیر، بالاسها و سروسر و وضعهای مختلف وجود داشتند نگاههایشان متوجه شرق بود. مشاهده خال و وضعیت این مردم چنان رقت انگیز است که هر بیننده را سخت متأثر میسازد. در اینجا انسان جریاناتی را میبیند که در کمتر نقطه دیگر از جهان امثال و نظایرش را نمیتوان پیدا کرد. اغلب مردمی که در آنجا گرد آمده بودند به آن نیت بدان محل آمده بودند تا بتوانند هزاران و بیستگان و کسان خود را برای چند لحظه حتی اگر از چند صد متری هم شده است ببینند.

کتابخانه عمومی کتب اسلام
تاسیس ۱۳۵۳

در میان مجتهدین کنار مرز مشاهده دو چیز مراهبان از حد متأثر و ناراحت ساخت. یکی از این دو، عروس و داماد جوانی بودند که پس از انجام مراسم از نواجذ در کلیسا برای دیدن اقوام خود که در آنسوی دیوار اقامت داشتند بدانجا آمده بودند. آنها آن روز با قوام و پدر و مادر و دیگر بستگان خود نوشته بودند تا برای دیدنشان بکنار خندق خالی از آب آیند و آنان را در لباس عروسی ببینند لیکن بایس از نزدیک شدن آنها جلو گیری کرده و با تهدید آنان را به عقب باز گردانده بود. عروس که دختر جوانی به سن بیست و بیست یکسالگی بود سخت میگریست و داماد که خود نیز چهره ماتم زده داشت. سعی در تسلی بخشیدن به نوعروس خود مینمود. در حالیکه مراهبان و دیگر کسانشان دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرده و میگریستند.

چند گامی آنطرفتر دختر جوان دیگری زار زار میگریست و کسی نبود تا وی را دلداری و تسلی دهد. چه آنها که در آنجا حضور داشتند هر يك دلی را بر خون و درد چون وی بود. گوئی قیامت قیام کرده و هر کسی درد خود بود. دام بحال این موجود تیره-روزی که در ملا عام چون گودکان دور از مادر میگریست بسی سوخت و باخود اندیشیدم که نمیباید او سر نوشتی و داستانی شنیدنی داشته باشد و بنا بر این بخود جرأت داده بنزدش رفتم و با آرامی بوی گفتم: «چرا چنین میگریید؟»، او که گوئی در آنجا و در آن هنگام انتظار

شنیدن چنین عبارتی رانداشت سرش را از میان دستپایش بلند کرد و برآی مدتی کوتاه غم خود را از یاد برد و نگاهی که جز بهت و حیرت چیز دیگری در برندا داشت بچهره من افکند و چون قیافه غریب و ناشناسی مرا برابر خود یافت در حالیکه مجدداً گریه خود را از سر میگرفت بدستش اشاره سمت شرق کرد و گفت: «آنجا، آنجا را نگاه کنید». بدانسوی که دست دختر جوان همگین اشاره میکرد نگریستم و تنی چند مردمی را مشاهده کردم که پلیس شرق در تفرقه ایشان بود و سمت شرق پیش میرفتند. گفتم: «آنجا جریان غیرعادی و مهمی در پیش نیست و این امریست که هر روز و هر ساعت در اینجا واقع میشود و شما نباید چنین ناراحت باشید».

دختر افسرده دل که ظاهراً از مداخلات و صحبت های من فاراحت بنظر میرسید از این سخن آخرین سخت برآشفته و خشمگین شد و بانگاهی آنچنان که شیخ سعدی توصیف نموده است مرا برانداز کرد و گفت: «چه میگوئید؟ این جریان هر روز اتفاق نمیافتد. امروز برای نخستین بار چنین موقعیتی پیش آمد. امروز بعد از سه ماه و نیم او بدینجا آمد و آنهم بدون نتیجه. شاید هم بقیمت دزد سر و زندان. نگاه کنید. چشمه ایان را خوب بکشاید آنجا جوانی که با کیف قهوه رنگ می رود مرتباً نگاهش را عقب بر میگردد و آنند نامزد من است. از سیزدهم اوت بدین طرف یعنی پس از آنکه این دیوار لعنتی بوجود آمد و طبق تصمیم حکومت منطقه شرقی خروج برلینی های مقیم ناحیه شرقی و یا ورود مردم ساکن ناحیه غرب برلین بدانجا منع گشت دیگر مانند آنستیم یکدیگر را ببینیم. ما از کودکی یکدیگر را میشناختیم و بهم انس و الهت گرفتیم و برای زندگی آینده مسان نقشه ها ریختیم و تصمیم داشتیم عید کریسمس از دواج کنیم. از مدت ها قبل بایکدیگر نامزد شدیم و هزاران افکار و رویاها در سر داشتیم. او با خانواده اش در بخش شرقی بسر میبرد و من و خانواده ام در غرب برلین. هر دوی ما در یک شهر زندگی می کنیم. برای ما شرق و غرب معنی و مفهومی ندارد. ما هر دو برلینی هستیم. اما حالا او اجازه ندارد بدین طرف بیاید. وسیله تلفن نیز نمیتوانیم بایکدیگر صحبت کنیم. با نامه نیز نمی شود برای یکدیگر درد دل نماییم. مدت ها از این و آن پرسیدم که چرا و در چه محلی میتوانیم یکدیگر را لاقلاً از چند قدمی ببینیم و با هم چند کلام صحبت کنیم و سرانجام این محل را توانستیم پیدا کنیم و بنامزد من نوشتم تا امروز بدینجا آید».

گفتم: «مگر نمیدانستید که پلیس مانع نزدیک شدن ساکنین آن طرف بدیوارها میشود؟»
گفت: «تا هفته گذشته اهالی برلین شرقی میتوانستند باین محل چون خندق حدفاصل بین دو بخش شرقی و غربی موی باشد و با طرافش دیواری نکشیده اند. نزدیک شوند اما امروز، امروزی که او فرار بود بدینجا آید و پس از مدت ها انتظار و دوری دوباره یکدیگر را ببینیم مقررات سخت تر شده است و امید دیدار مبدل به یأس و فزونی درد هجران گشته است».

دخترک بدینوای آلمانی میگریست و دو پلیس شرقی که در فاصله چهار تا پنج متری

ایستاده و مواظب بودند که مبادا از غرب کسی بدانسو رود و بسا از شرق بدینسوی آید باحالتی مبهم بدین منظره و مناظر دیگر مینگریستند. بدون آنکه لب سخن بکشایند. گفتم: «حالا که اونمی تواند بساین طرف بیاید آیا امکان آنکه بنحوی از انحاء شما بدانسو روید وجود دارد یا نه؟». دختر آلمانی لعلطه سکوت کرد آنچنانکه بداشتی سؤال مرا نشنیده است و بس از لعلطه چند گفت: «تا بحال که هر چه کوشیده ام زحمتم بدون اثر و نتیجه مانده است و اخیراً بدو نوشتم که راه حلی پیدا کند تا شاید بتوانم بدانجا روم و او اینک مشغول اقدام است».

گفتم: «بچه صورتی میخواهید بدانجا بروید بعنوان فراری، ملاقات اقوام و نامه زد خود و یا تبعه آئینده حکومت ناحیه شرقی؟». گفت: «بعنوان فراری مسخره است و خودشان هم این امر را باور نمیکنند. برای ملاقات نیز بیهیچوجه چنین اجازه بمن که متولد برلین هستم داده نخواهد شد و بنابر این بیش از یک راه باقی نماند و آنهم قبول تبعیت آلمان شرقی میباشد». گفتم: «آیا شما چنین چیزی را قبول خواهید کرد؟». روز خندی زد و گفت: «چاره دیگری وجود دارد؟ میدانید من بخاطر وی وزندگی باری حاضرم جان خود را نیز از دست بدهم و بوزندان بروم اما بشرط آنکه در کنار او باشم و بنابر این با وجودیکه میدانم رفتن بدانجا برابر با از دست دادن آزادی وزندگی بدان معنی که در اینجامو جواست میباشد حاضرم این فداکاری را بکنم».

گفتم: «آیا او در آنجا از وضع خود راضی میباشد و حاضر است که شما نیز بدانجا بروید؟». گفت: «نه او از زندگی خود در آنجا راضی نیست او نیز مانند دیگر آلمانی هائی که چه آتسوی دیوار چه خارج از برلین در ناحیه شرقی بسر میبرند از زندگی سخت و غیر قابل تحمل خود ناراضی میباشد بخصوص بعد از حوادث اخیر و کشیدن این دیوار، میدانید این دیوار نه تنها برای ما که در اینطرف هستیم بزرگترین شکنجه و عذاب روحی میباشد بلکه برای آنان که در آنسو بسر میبرند دیدنش رنج آور است. حقیقت اینست که حکومت ناحیه شرقی نیز با بوجود آوردن این دیوار بسیاری از هواداران و علاقمندان واقعی خود را از دست داد. چه به هکس آنچه در اینطرف گفته میشود در آنسو معدودی هوادار هم که موافق نیستند و لی همینها نیز با کشیده شدن این دیوار از عقیده خود برگشتند و امروز در ردیف مخالفین حکومت در رژیم ناحیه شرقی قرار دارند. نامزد در نامه ای که بهمی کرده بود خیلی کوتاه و مختصر باشد نوشته بود که رئیس قسمت مر بوطه اش که از مؤمنون بکمونیسیم بود روزیکه دیوار را کشیدند خطاب با او چند تن دیگر که جزه اعضاء حزب کمونیست نیستند و وی همیشه بهمی میکرد با تبلیغاتی که مینمود آنهارا نیز حاضر به قبول عضویت حزب سازد گفته بود: اگر امروز برای من امکان داشت از این زندان خارج میشدم چمن تابان روز فکر میکردم که زمامداران و حزب کمونیست ما جز آزادی چیز دیگری نمیخواهند و اصول ما را گسیبیم. لیکن من هم وفادار بوده و بدان عمل مینمایند، اما بساین عمل اخیر خلاف آن برای من ثابت شد».

نامزد دختر برلینی طبق گفتهٔ خودش در یکی از روزنامه‌های مهم برلین شرقی که ضمناً از کان حزب کمونیست نیز می‌باشد کار می‌کند. از بیان نام روزنامه مذکور بخاطر رعایت مصالح نامزد دختر برلینی مورد بحث و رئیس رنجیده خاطر از کمونیسم بازگشته‌اش در اینجا صرف نظر می‌کنم.

دو پلیس آلمانی تبعهٔ حکومت ناسیونال سوسیالیستی که آنطرف خندق ایستاده بودند گاهی گاهی نگاهی به سمت شرق، بطرف مردمیکه وسیلهٔ پلیسهای دیگر رانده می‌شدند میانداختند و سپس چشمهای خود را به مردمی که در غرب خندق ایستاده بودند می‌دوختند. آن گاهی این دو کاملاً مبهم بود و کسی نمیتوانست بگوید آنها به چه چیز می‌اندیشند. آیا مواظب آنند که مبادا یکی از تیره بختانی که شاید نامزد یا شوهرش آنطرف زندگی میکند بدانطرف رود؟ آیا آنها به بدبختی بزرگی که دامن گیر وطنشان شده و آنرا تجزیه آنهم بدین صورت بی‌همتا کشانده است می‌اندیشند و یا آنکه میخواهند ببینند اگر نگاههای دقیق وانحراف ناپذیر همکاران دیگرشان که در فاصله چند متری ایستاده بودند متوجهشان نیست راه فرار در پیش گیرند و مانند هزاران پلوسی که تا کنون فرار کرده و از خانه و زندگی خود چشم پوشیده و مادر و پدر و کسان خود را بدردهجران دچار ساخته اند به دامن آزادی پناهنده شوند.

سرانجام یکی از زنان حاضر در کنار مرز بین دو قسمت شرقی و غربی برلین دو هموطن نکمجان دیوار را مخاطب ساخته و گفت: «چرا نمی‌گذاردید اقوام و کسان ما بدینجا نزدیک شوند؟ آیا شما احساس و هطوفت بشری ندارید؟ آیا شما پدر و مادر و خویش و دوست ندارید؟ لحظه‌ای خودتان را بجای ما و بجای کسانمان که آنطرف زندگی میکنند قرار دهید و آنوقت ببینید چقدر برای شما ناگوار بود اگر دیگری چنین عملی را که شما نسبت به ما روا میدارید نسبت به ما انجام میداد. چقدر به ما در شما گران می‌آمد اگر پلیس مانع آن میشد که فرضاً بدیوار نزدیک شود تا یورش را ببیند. هموطنی، هم زبانی، هم شهری و هم نژادی هیچ آیا هر دوی ما بشر نیستیم؟ کجا است احساسات و هطوفت بشری چرا نمی‌خواهید ما و کسانمان را الاقل بدین دلشاد سازید که از دود سلامتی بیکدیگر کرده و نگاهی بچهره هم اندازیم؟ فرض کنید آنها زندانی، آیا بزندانی اجازه ملاقات نمیدهند؟ بگذارید آنها ببینند تماماً فقط ببینندشان. بشما قول میدهم که جز سلام و علیک سخنی دیگر در و بدل نکنیم». دو افسر پلیس که در تمام این مدت نگاهشان بر زمین دوخته و سرا پا گوش بگفته‌های این زن که زبان حال همه کرد آمدگان آنجا بود گوش میدادند، چون روی لب از سخن بریست نگاه خویش را از زمین برگرفته و بالحنی که بیشتر به التماس شبیه بود گفتند: «باور کنید اگر این کار از دستمان بر می‌آمد تا کمال میل انجام میدادیم و حتی آنها را بدرقه کرده بدینجا هدایت میکردیم اما چه کنیم ما نیز تحت کنترل دقیق می‌باشیم و اگر در انجام آنچه دستور داده شده است آنندگی



یکی از افسران پلیس آلمان شرقی با مادر خود که در آلمان
فدرال بسر میبرد از پشت سیم خاردار سخن میگوید و با وی
جدید دیدار می نمایند .

کوتاهی نمائیم، بلافاصله مجازات خواهیم شد. آیاتصور میکنید ما اینکار را به طیب
خاطر و رضای خود انجام میدهیم؟ خدا شاهد است اگر چاره داشتیم و ترس بر جان
پدر و مادر و خانواده مان نبود نه تنها از نزدیک شدن کسان شما بدینجا ممانعتی بعمل
نمیآوردیم بلکه خودمان نیز شما ملحق میشدیم. اما افسوس این امکان برای ما نیست.
خانواده ما بعنوان کروگان دردیکر شهرها بس میبرند و خودمان نیز بیش از حد اکثر
دو هفته در اینجا نمیتوانیم بمانیم. زیرا حکومت از آن بیعناکست که اگر ما بیش
از این مدت در برلین بمانیم با دیگر افراد پلیس آشنا شده و با آگاهی به عقاید باطنی یکدیگر
ترس و بهمی که نسبت بهم دردل داریم و ناشی از آنستکه میپنداریم طرف مؤمن به حکومت
و حزب کمونیسم میباشد از بین برود. ما ایمان داریم که آنها، افسرانی که چندین متر
آنطرف تر مواظب ما و دیگران هستند از این رژیم دلخوشی ندارند و با احتمال قریب
به یقین دشمن کمونیسم و این اعمال شرم آور میباشد و نهایت آرزویشان میباشد که برای
کسان شما در نزدیک شدن بدینجا ممانعتی بعمل نیاورند. اما چه کنند آنها نیز میترسند.
آنها از ما دونفر و دیگران، دیگرانی که هویت و عقاید سیاسی شان برای ما و آنها
مبهم میباشد ترس دارند. همانطور که ما از آنها میترسیم. ما از روی شما، کسان شما،
خود و همسرانمان، پدر و مادر و کسانمان و خلاصه از روی هو وطنانمان شرم داریم که چنین
وظیفه ننگینی را انجام میدهیم اما چه کنیم که مأمور و مجبوریم».

گفته های دو افسر پلیسی که نگهبانی مرز برلین را برعهده داشتند و قیافه و

نگاههایشان قبلاً مبهم و اسرارآمیز بنظر می رسید پدیدهٔ ابهام را بیک سوزن و حقیقت را آشکار ساخت. آنها نیز از مشاهدهٔ بلای بزرگی که گریبانگیر هموطنان و کسانشان شده بود رنج می بردند و از اینکه برخلاف عقیده و ایمان قلبی خود وظیفهٔ حامیل بین افراد خانواده هارا انجام می دادند خون چکرمی بخوردند. گفته های این دو بر ای من یک حقیقت را مسلم ساخت و آن این مسئله بود که: «اگر اکنون در ناحیه شرقی آلمان مردم ساکت و خاموش نشسته اند و کسی را با کسی کاری نیست و صداهای اعتراض آمیز بگوش نمی رسد علتش آنست که همه از یکدیگر وحشت دارند، نه از حکومت رضایت».

دو افسر پلیس به مردمی که آنجا گرد آمده بودند گفتند: «وارد خیابانی شوید که دیوار از کنارش میگذرد. پس از آنکه مسافتی پیش رفتید به محلی خواهید رسید که عدهٔ دیگر نیز حضور دارند. آنجا از بالای سکوهای منازل و یادبواری واقع در ناحیه غربی خواهید توانست با آسانی بدان طرف نگاه کنید. شاید شناسی باشما یاری کند و اقوام و کسانشان نیز بر اهنمائی سایر افراد پلیس در میدانی که کنار کلیسا قرار دارد بیایند و بتوانند آنها را به بینید. اما سعی کنید بطوری بروید که توجه دو پلیسی را که چندین متر آن طرف تر مواظب رفتار و حرکات ما میباشند جلب ننمائید. چه اگر مورد سوء ظن آنها واقع شویم و گزارش امر به مقامات بالا برسد، باید باقی عمر را در سیبری بسر ببریم». در تمام مدتی که افسران پلیس شرقی، با بر لینی هائی که در ناحیه غربی اجتماع کرده بودند سخن می گفتند چنان ماهرانه بدینسو و آنسو نظر می افکندند و مواظب اطراف خود بودند که تا کسی صدای گفته گویشان را نمی شنید محال بود بتواند تصور کند که آنان با دیگران سرگرم صحبت میباشند. بطوریکه بعداً خودشان اظهار داشتند مکالمه با ساکنین بخش غربی برلین برای آنها ممنوع میباشد و در صورت تخلف بعنوان «دشمن سوسیالیسم و کشور سوسیالیستی» سخت مجازات خواهند شد. بنا بر توصیه دو افسر پلیس بر لینی های ناحیه غربی تک تک و بطوریکه جلب توجه نکند درجهتی که بدانان نشان داده شده بود بجز کت در آمدند و من نیز بدنبال آنان روان گشتم. همانطور که دو افسر شرقی گفته بودند کنار دیوار، چند صد متر آن طرف تر از محل اجتماع اولیه مردم عده یزیدی روی سکو ها و پله کان- های جلوی عمارات و روی دیوارها و کنار پنجره های ساختمانها ایستاده بودند و باتکان دادن دست و دستمال نسبت با اقوام و بستگن خود که در آنسوی دیوار قرار داشتند ابراز احساسات میکردند. جمعی یزیدی از مردم ساکن ناحیه شرقی که از نزدیک نشان بکنار خندق ممانعت شده بود در میدانی که تقریباً صد متر تا محل اجتماع اقوام متوطن غربشان فاصله داشت گرد آمده بودند و با اشاره دست بدشربیان می فهماندند که از آنجا رانده شده بودند.

جوانی تقریباً هفده ساله که بروی دیوار جلوی یکی از عمارات غرب ایستاده بود وقتی مادر خود را آن طرف مشاهده کرد چنان ذوق زده قریبشادی از دل بر آورد که

توجه همه را بخود جلب نمود و سپس درحالی که دستهایش را کناردهانش قرار داد با صدای بلندی مادرش را که با طراف نگاه او را جستجو میکرد مخاطب ساخته و گفت: «مادر جان من اینجا هستیم. سلام بگو و بدیدگروان» و هنگامیکه مادرش صدای وی را شنید و شناختش، وسیله دست‌های مختلفی با او رد و بدل کرد و آفتاب‌بانه‌ای ناراحت گفت: «خدا یا! با خانواده‌ام چه میشود؟ نامه‌ها را با آنها نداده‌اند» گفت: «حتماً شما نیز از شرق بدیدنجا آمده‌اید؟» گفت: «آری پس از حوادث سیزدهم اوت و کشتن دیوار امید آزادی و رهائی از چنگال کمونیسم از من و خانواده‌ام سلب شد و ما درم با وجودی که خیلی ناراحت بودیم معذالک با پیشنهاد من دائر بفرار به غرب موافقت بعمل آورد و گفت حاضر است بخاطر سعادت و آینده من و نوجوانان را بر خود هموار سازد» گفتم: «شما بدون آنکه با مادر خود سخنی گوئید اظهار داشتید که نامه‌تان بدو نرسیده است آیا ممکن است بگوئید به چه صورتی از این امر باخبر شدید؟» گفت: «خیلی ساده است مدت‌هایش از آنکه فرار کنم با مادرم زبان‌رزمی مخصوصی برای خود درست کردیم که در نامه و یا با تلگراف دادن دست مورد استفاده‌اش قرار میدهم و حالاتوانستم با بکار بردن آن‌ها علامت از نرسیدن نامه خود بدو اطلاع حاصل کنم».

افراد یلیس در میدان کنار کلبه‌سائی که در شرق برلین قرار داشت مردم را که در آنجا حضور یافته بودند امر به فرار کندم‌شدن میدادند و سپس روی خود را از آنان بازگردانده بسمت دیگری متوجه میشدند و پس از چند دقیقه مجدداً از مردم می‌خواستند که میدان را ترک گویند و تنی چند از حضار را به یکی از خیابانهای منشعب از میدان، هدایت کرده و خود نیز بدنبال آنان میرفتند، درحالی‌که از دیگر خیابانها مردم بمیدان می‌آمدند. آفتاب‌بانه‌ای از بدرقه رانده شدگان از میدان بازگشته و گروهی دیگر از مجتهدین را با خود بخوابان دیگری میبرد در این وقت گروه پیشین بمیدان باز میگشتند. این امر که مدتی مدید بطول انجامید نشان میداد که یلیس در این مورد نسبت به مردم شرق برلین نهایت ارفاق را معمول داشته و با تسلیم شدن بحسب نوع دوستی و انسانیت بزرگترین خطر را برای خود تهیه میدید و من در اینجا باین‌حسب عالی‌انسانی که در نهاد آنان وجود داشت درود می‌فرستم و باید بگویم اثر آنچه قبلاً درباره‌ی خشونت و سخت‌گیری‌های یلیس و اعمال دور از انسانیت شان نسبت به مردم هموطن خود بمن گفته شده بود با مشاهده این از خود گذشته‌گی و انسان دوستی بکلی از بین رفت و من اینک در مقام دفاع از آن عده یلیس شرقی که در غرب رفتارشان مورد انتقاد میباشد برآمده و تهمت‌هایی را که بدانان وارد آورده و بعنوان «خائن بمقام وطن» و یا «جلاد چشم و گوش بسته» میخوانندشان رد کرده و معتقدم آنچه را که بشر تحت تأثیر زور و فشار انجام میدهد نباید بحساب عقاید باطنی و درونی‌اش گذارد و ندانسته تهمت‌های دور از حقیقت بدو وارد آورد.

فرارهای مداوم افراد یلیس شرق به غرب بر این یا آلمان فدرال خود بزرگترین دلیل



هر روز گروه کثیری از ساکنین آلمان شرقی برای رهائی از قید و بند رژیم کمونیستی بغرب پناه میبندند. در میان جمع فراریان همیشه افسران پلیس رقم بزرگی را نشان می دهند. در عکس فوق یکی از افراد پلیس آلمان شرقی هنگام فرار بغرب دیده می شود.

عدم رضایت اینان از رفتاری است که نسبت بدیگران میباید نشان دهند. اما تا زمانی که اینها در شرق میباشند مجبورند آنچه را که بدیشان محول و امر میشود انجام دهند چه در غیر این صورت خود مجازات خواهند شد بدون آنکه فایده بی از این عملشان عاید دیگران گردد. همین چند روز پیش بود که دو تن از افراد پلیس مرزی ناحیه شرقی آلمان بغرب فرار کردند. دو افسر پلیس هیجده ساله فراری یکی «هانس. و.» Hans. W. و دیگری «ورنر. ه.» Werner. H. نام دارند و اظهار داشتند که بدانان دستور داده شده بود تا هر کس را که به مرز نزدیک میشود بدون درنگ هدف گلوله قرار داده و بکشند. آنها در حالیکه این جریان را برای خبرنگاران بیان میکردند گفتند: «ما خود از شنیدن این دستور دوران انسانیت سخت ناراحت گشتیم اما چاره بی جز اطاعت امر مافوق نداشتیم و سر انجام باید یکدیگر هم پیمان شدیم که از شرق بغرب پناهنده شویم و چون هیچکداممان بدیگری اعتماد و اطمینان نداشت لذا کنار یکدیگر در حالیکه گلوله تفنگهایمان را بسخت دیگری متوجه ساخته بودیم راه فرار در پیش گرفتیم تا در صورتیکه یکی مبادرت بخیزانند بدیگری نموده و بخواهد او را هدف گلوله قرار دهد خود نیز کشته شود». در پاسخ خبرنگارانی که از آنان پرسیدند اگر از انجام خدمت پلیس ناراضی بودید چرا اصولاً آنرا قبول نمودید؟ ،

هانس چنین اظهار داشت: «من، هانس و. در مدرسه حرفه‌یی، نجاری آموختم و هنگامیکه دوره مدرسه را پایان رساندم و برای گرفتن گواهی‌نامه خود مراجعه کردم بجای گواهی‌نامه‌کارگرفنی پیش نهاد انجام وظیفه افتخاری پلیس دریافت داشتم و گفتند چنانچه این وظیفه را انجام ندهم از گواهی‌نامه خیری نیست. دوستم ورنر، ه. نیز میخواست در رشته کشاورزی تحصیل کند لیکن باو هم گفتند برای دریافت پذیرش نخست باید «وظیفه» خود را در برابر «**ما وطن سوسیالیست**» انجام دهد. بدین ترتیب مشاهده می‌نمائید که در این مورد هیچگونه گناهی متوجه ما نیست. ما از سیمه‌های خاردار «**حصار اولبر ویش**» و حکومت سوسیالیستی بهمان نسبت متنفر و بیزاریم که دیگر آلمانها. شاید هم خیلی بیشتر اما ما چه میتوانیم در مقابل تانک و توپ و سر باز روسی و نوکران داخلی آنان انجام دهیم».

توقف من در کنار دیوار برلین و یا بقول ساکنین این شهر «**حصار اولبر ویش**» بیش از حد بطول انجامید و اگر سؤال یکی از حاضرین کنار حصار که میخواست بداند چه وقت از روز میگذرد نبود شاید هرگز بخود نه می‌آمدم که ساعت پنج بعد از ظهر است و کرسنگی و تشنگی را از یاد برده‌ام. زیرا آنچه در کنار دیوار جریان داشت پیش از اندازه جانب و دیدنی و درهین حال غم انگیز و عبرت آمیز بود. مشاهده مردمی که شرح زندگی هر کدامشان درسی بزرگ و آموزنده و داستانی بی نظیر و شنیدنی بود آنچنان جذاب میباشد که انسان را از یاد خوردن و آشامیدن و دیگر مسائل مبتلابه که در دنیای غرب و یا کشورهای معروف به ممالک آزاد انسان با آنها مواجه میباشد بدر میبرد و فکر تیره روزی و بدبختیهای این قوم که حوادث جهانی و اشتباهات رهبران و سیاستمداران گذشته و حال برایشان پدید آورده است مشکلات و گرفتاریهای شخصی را از یاد میبرد. ده ها خبرنگار و فیلم بردار و عکاس خارجی و داخلی به صاحبه با مردم ماتم زده مشتاق دیدار کسان پشت حصارشان و یا عکس برداری از مناظر عبرت و رفت انگیز و دیدارهای دورانه سرگرم بودند تا گوش و چشم جهانیان را بدین مصائب و گرفتاریهای که گریبانگیر میلیونها مردم پشیمان از گذشته و ناراضی از حال میباشد آشنا سازند. هوا کم کم روتباریکی میگرا ئید و زمان آن فرا رسیده بود که دیوار عبرت انگیز، دیواری که مشاهده اش برای تمام سیاستمداران و آنانکه با سیاست سروکار دارند و یا داعیه رهبری گروههای سیاسی را دارند لازم است ترک گویم و طبق قرار قبلی به دیدن خانواده و دکتر و **وانگمانک «Dr. Wolfgang»** که در تمام مدت اقامت من در برلین از محبتهای فراموش نشدنی شان برخوردار شده‌ام بروم.

آنشب آمدتی مدید با خانواده کتر «ر» که در امور سیاسی برلین خبرت و بصیرت کامل دارند به گفتگو و پیرامون مسائل مختلف و بخصوص برلین و مشکل فراریان و حصار برلین و غیره پرداختم و چون صبح زود میبایستی طبق قرار قبلی به بازدید اقامتگاه موقت فراریان شرق بروم حوالی نیمه شب به هتل باز گشتم.

تلفن خیر خواهانه

روز دوشنبه صبح زود خود را برای رفتن با فامتگناه گریختگان از شرق که در «مارین فلد» واقع است آماده ساخته بودم که بناگاه زنك اطاق و سپس زنك تلفنی که در راهروی طبقه دوم هتل فرار داشت بصدا در آمد و مرا با تعجب بسوی تلفن کشاند. تعجب من از آن بود که چه کسی صبح بدین زودی با من آنهم در برلین که کمتر دوست و آشنائی دارم کار دارد. تنها دوست من در برلین خانواده کتر «ب» بود. و آنهاییز میدانستند که من صبح زود به مارین فلد میروم. در حالیکه از تعاق مکالمه تلفنی بخود، مشکوک بودم گوشی را برداشتم و پرسیدم: «بفرمائید باچه کسی کار دارید؟». طرف که مردی آلمانی بود گفت: «بایک نفر ایرانی»، گفتم: «ممکن است اول خودتان را معرفی فرمائید؟» گفت: «شما ایرانی هستید؟» گفتم: «بله چطور امری داشتید؟» گفت: «شما سه روز قبل در برلین شرقی بودید؟»، در حالیکه از این سئوالات مرد ناشناس بحیرت دچار شده بودم گفتم: «بهتر است پیش از آنکه به سئوالات شما پاسخ دهم شما را بشناسم و بدانم باچه کسی صحبت میکنم. آیا ممکن است تقاضا کنم اسمتان را بفرمائید؟». گفت: «در دانستن اسم من اصرار زیاد بکار مبرید و همینقدر بدانید که هدفم از آنچه میپرسم و این مکالمه چیز دیگری جز خیر شما نیست». گفتم: «بسیار خوب چه میخواهید بفرمائید؟» گفت: «آیا شما چهار شب قبل در برلین شرقی بودید یا نه؟» گفتم: «اگر دانستنش برایتان خیلی اهمیت دارد بلبه من سه شب قبل در برلین شرقی بودم». گفت: «خوب توجه کنید رفتار شما در

شرق برلین و سئوال‌های که از این‌و آن نمودید سو عظمی نامورین پامیس مخفی را بخود جلب نموده بود و سه تن پامیس که در دستوران باشما برسریک میوزن نشستند موظف به کنترل اعمال شما بودند و اگر آنشب در برلین شرقی مانده بودید برایتان خطرات بزرگی پدید می‌آمد اما با سیاستی که بکار زدید جبران بی‌احتیاطی‌هایی را که از صبح تا غروب نموده بودید کردید. به شما توصیه میکنم دیگر وارد برلین شرقی نشوید و چنانچه بر حسب ضرورت بدانجا رفتید با هیچکس و بهیچوجه در خیابانها و محافل عمومی سخن نگوئید. چند روز بر اینصورت افراد پامیس مخفی که در همه جا پراکنده میباشند و رفتار خارچیان را مورد کنترل دقیق قرار میدهند متوجه خواهند شد که شما با افراد مختلف تماس گرفته و با آنها صحبت کرده و هدفهای سیاسی در سردارید و آنوقت برایتان تولید زحمت و دردسر فراوان خواهند کرد.

گفتم: «از این راهتمائی مشفقانه شما صمیمانه سپاسگذاری مینمایم و خیلی بیشتر متشکر خواهم شد هر گاه خودتان را معرفی کنید.» گفت: «دانستن نامم بهیچوجه برای شما ضرورت ندارد. خوب مواظب خودتان باشید و زبانتان را نگاهدارید و در همه جا با همه کس سر صحبت باز نکنید بخصوص در یک کشور یا شهری که تحت رژیم کمونیستی میباشد خدا حافظ» سپس گوشی تلفن را بر زمین نهاد در حالیکه دهان مرا از تعجب باز گذارده بود. تازه آنوقت به خطر بزرگی که از مکالمات آنروز برای خود تیبیه دیده بودم و قوف یافتم و از وحشت بر خود لرزیدم. چه آنروز گرچه در شرق برلین زیاد از گفته‌های مردم یادداشت برداشته و سعی نموده بودم آنچه را که از این و آن میشنوم بغاطر بسرم و شب در هتل ثبت نمایم معذالک چند یادداشت گوناگونی را که در غرب تهیه کرده بودم با خود داشتم و همانها کفایت میکرد تا مرا بجرم فعالیت‌های سیاسی دچار دردسر سازند. این تلفن از کجا و چه منبعی رسید و شخصی که بهن هشدار داد که بود؟ معمائی است که هنوز برای من لاینحل میباشد. آیا او یکی از همان سه افسر پلیسی بود که آنشب در کافه خیابان استالین با من سریک میوزن نشسته بود و هنگامیکه سخن از غرب آلمان به میان آمد آه از نهاد بر آورد؟ آیا او در غرب برلین با من با منابعمی در تماس بود و از آنچه در شرق میگذاشت بدانان گزارش میداد و این تلفن از طرف آنان به من زده شده بود؟ اینها سئوال‌هایی میباشند که بدانها جوابی نمیتوان داد. اما یک امر حقیقت داشت و آن اینکه او از اقامت من در شرق برلین و این که در آنجا با مردم تماس گرفته‌ام بخوبی آگاه بود و بنا بر این آنچه میگفت کاملاً حقیقت داشت.

از هتل خارج شدم و عازم مارین فیلد گشتم. برای رفتن به مارین فیلد که در جنوب برلین قرار دارد میبایستی با اتوبوس قریب یکساعت طی طریق نمود. هنگامیکه عقر به‌های ساعت ۹ صبح روز دوشنبه را نشان میداد وارد اقامتگاه موقت فراریان شرق شدم و طبق آنچه قبلاً مقرر شده بود سراغ «خانه ژ» و اطابق شماره ۶ را گرفتم Haus J.zi.6

در آنجا آقای راملت Herr Rammelt که جزء اعضاء « کمیته رسیدگی به کار فراریان و قبول آنها » بود ، در انتظار من سر میبرد و با کمال صمیمیت و مهربانی نوازی از من استقبال بعمل آورد و بمن خوش آمدگفت .

باوقبل گفته شده بود که هدف من از این بازدید چیست و بنابراین وی نخست نشریاتی چند که حاوی مطالبی پیرامون علل فرار آلمانها از شرق ، آماری از تعداد فراریان تا بامروز و مسائلی مشابه آن بود در اختیارم گذارد که بعداً بطور اختصار بدانها اشاره خواهم کرد. اما قبل از آنکه از اقامتگاه بازدید شوم و در جلسه بازدید من پیش فراریان شرکت جوئیم بمناسبت نیست هر گاه سئوالی که اغلب برای من پیش آمده است و مسلماً شما خوانندگان عزیز نیز کم و بیش بدان اندیشیده اید مورد بررسی قرار داده و از آقای را ملت تقاضا کنم بدان پاسخ دهد . همانطور که میدانیم از پایان جنگ یعنی سال ۱۹۴۵ تا اکتبر ۱۹۶۱ تعداد ۳٫۵ میلیون نفر از شرق آلمان به غرب این کشور گریخته اند. با توجه به جنگ سردی که بین دو بلوک شرق و غرب و با عبارت دیگر کمونیسم و کاپیتالیسم یا کشورهای پشت پرده آهنین و دنیای آزاد در جریان میباشد ، بدون شك پس از مشاهده رقم فراریان این پرسش پیش میآید که: آیا شرق از این موقعیت استفاده نکرده و جاسوسان و مأمورین سری خود را بعنوان فراری به آلمان غربی و از آنجا تحت عناوین مختلف از قبیل مهاجر ، کارگرفنی ، مهندس ، طبیب و غیره بدیگر نقاط جهان کسپل نمیدارد ؟ و آیا سیل با اصطلاح گریختگان از کشور تحت اداره و نفوذ کمونیسم آلمان شرقی با خود خطر بزرگی برای غرب نمی آورد ؟ و آیا آلمان فدرال که این افراد را می پذیرد پیش بینی های لازمه را نموده و نسبت بدین امر توجه لازم را معمول داشته است یا نه ؟ وقتی آقای را ملت در برابر این پرسش فرار گرفت خنده کرد و گفت : معلوم میشود شما با دقت و توجه خاصی مسئله گریختگان شرقی را مورد مطالعه قرار داده اید و بنابراین برای آن که پاسخ دقیقی در این مورد بدهم باید به گزارش مقامات پلیسی و قضائی که اخیراً در این مورد دریافت داشته ام مراجعه کنم .

وی از میان کارتهای فراوانی که در اطاقش ردیف شده بود ، کارتی را برداشته و از میانش فهرستی را خارج کرده و گفت: « از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۹ در آلمان فدرال ۱۷۹۹ نفر از جاسوسان شرقی دستگیر شده اند و در همین مدت قریب شانزده هزار و پانصد تن از گریختگان شرقی که وظیفه شان جاسوسی در آلمان فدرال و دیگر کشورهای اروپای غربی بوده است و حکومت ناحیه شرقی آلمان آنها را بخاطر تعقیب مقاصد جاسوسی بعنوان فراری به غرب فرستاده بود ، پس از آمدن با آلمان فدرال خود را معرفی کرده و اعتراف نمودند که تحت فشار حکومت کمونیستی شرق مجبور به قبول وظیفه جاسوسی شده اند و بعداً نیز برای دنبال کردن این هدف ، حکومت آلمان شرقی موافقت نموده است که بعنوان فراری به غرب بیایند و آنها نیز از موقعیت استفاده کرده به

غرب آمده‌اند. در مورد جاسوسان شرقی، دولت آلمان فدرال توجه کامل می‌نماید و تا آنجا که امکان داشته باشد سعی می‌کند هویت این افراد را کشف و دستگیرشان کند. علاوه بر این همانطور که بعداً نیز خواهید دید از هر فراری که بدینجا آید نخست بازجویی میشود که چرا از شرق گریخته‌است و چنانچه دلایلش کافی نباشد آنوقت بدو اجازه داده نخواهد شد که با آلمان فدرال برود.

اما به‌بینیم آیا فراریان فقط آنهایی هستند که از ناحیه شرقی آلمان آمده‌اند یا نه؟ قبلاً بیان شد که پس از پایان جنگ یعنی از سال ۱۹۴۵ تا اکتبر ۱۹۶۱ تعداد ۳۵ میلیون از آلمان شرقی به غرب گریخته‌اند. از این‌عدد ۲۷۳۲۷۳۴ نفر بعد از ایجاد حکومت جمهوری دموکراتیک آلمان در سال ۱۹۴۹ باینطرف یعنی تا پایان اکتبر ۱۹۶۱ از شرق گریخته‌اند. اینها مرده‌ی هستند که در ناحیه شرقی آلمان و با آنچنانکه امروز در غرب آلمان مقدول است از آلمان مرکزی به غرب گریخته‌اند و بدین‌عدد باید قریب ده میلیون نفر آلمانی را که از لهستان رانده شده‌اند اضافه کرد. این‌عدد مردمی هستند که از سالیان قبل در «شلهزیلن» Schlesien و «پروس شرقی» Ost Preussen و خلاصه مناطق شرقی رود «اودر» Oder و «نایسه» Neisse بسر می‌برده‌اند. این مناطق از قرن یازدهم به بعد با آلمان تعلق داشته و پس از جنگ اخیر به لهستان واگذار شده‌است و امروز در آلمان فدرال بنام «نواحی شرقی آلمان» معروفند. دولت لهستان پس از پایان جنگ و طبق معاهده‌های «یالتا» و «پتسدام» که بین «چرچیل»، «روزولت» و «استالین» بامضاء رسید این نواحی را ضمیمه خاک خود ساخت. بسیاری از ساکنین این اراضی در ۱۹۴۵ هنگامیکه مناطق مذکور وسیله قوای روسیه شوروی اشغال شد، بقصد فرارخانه های خود را کرده و چون راههای زمینی مسدود و تحت اشغال بود از طریق دریای شرق عازم غرب و بسیاری از آنان یاد دریا خرق شدند یا کشتیهای حامل ایشان وسیله محمولات منخرب بمبارانهای دشمن به اعماق دریا فرورفتند.

ده میلیون مردمی که از نواحی شرقی و با بعبارت دیگر مناطق تحت اشغال لهستان رانده شده‌اند امروز بنام «از وطن رانندگان» یا Heimatsvertriebene خوانده میشوند. این‌عدد در شهرهای مختلف آلمان دارای انجمن‌هایی بوده و برای بازگشت به زادگاه خود فعالیت مینمایند و میکوشند تا آنچه را که از دستشان گرفته‌اند مجدداً بدست آورند و آنچنانکه قریب نه قرن در خانه‌های خود بعنوان آلمانی در مناطق آلمانی بسر می‌برده‌اند باز دیگر نیز زندگی خود را از سر گیرند. اما فعالیتها و تلاشهای این جمع تاچه حد به نتیجه خواهد رسید سؤال است که بدان نمیتوان باسانی پاسخ داد و تنها گذشتن زمان و حوادث آتی به بدان جواب قطعی خواهد داد. علاوه بر این که در آن چندین محل برای قبول فراری وجود دارد در دوشهر دیگر آلمان غربی «گمسن»

Giesen و «اولتسن» Uelzen نیز برای پذیرش گریختگان شرقی محلتهائی وجود دارد. در ماربین فلد برلین برای هزار و هشتصد تن محل اقامت وجود دارد. البته این اقامتگاه، اقامتگاهی موقتی است و بیش از چند روزی فراریان در آن بسر نمی‌برند. برای آنکه بسر گذشت يك نفر فزای پس از ورود به اقامتگاه موقت تا ترك آن و آغاز زندگانی نوین در غرب آگاهی یابد آنچه را که در این مورد آقای راملت ابراز نموده است در اینجا بیان میدارم.

در ب‌های اقامتگاه شبانه روز برای قبول فراری باز است و در هر ساعتی که فراری بیاید پذیرفته میشود. هنگامیکه فراری به اقامتگاه معرفی شد بلافاصله وسیلهٔ پزشک اقامتگاه معاینه و هر گاه مریض باشد به آسایشگاه یا بیمارستان فرستاده میشود و در غیر اینصورت یعنی اگر سالم باشد، نخستین شب در اطاق موقت و سپس در اطاق دیگری که تا پایان اقامت وی در اقامتگاه در اختیارش میباشد بسر میبرد. روز بعد از ورود با اقامتگاه هر فراری خود را به پلیس که در هر اقامتگاه موقتی دارای ادارهٔ میباشد معرفی میکند. آنگاه فراری ورقهٔ دریافت میدارد که در آن باید به پرسشهای مختلفی پاسخ گوید. این ورقه تسلیم کمیسیون قبول فراری میشود و معمولاً پس از یکی دو روز جلسهٔ کمیسیون که در آن نمایندگان مختلفی از طرف حکومت آلمان فدرال و سنای برلین شرکت دارند تشکیل میشود و تقریباً حکم يك جلسهٔ بازجوئی را هم دارد. در این جلسه فراری توضیحات کافی دربارهٔ علل فرار خود و این که چه عاملی باعث گردید تا از شرق به غرب بگریزد، راهی که از آن برای فرار استفاده کرده، نام کسانی که با آنها آشنائی دارد، اقوام و بستگان خود، شغلی که داشته و مسائلی مشابه آن در اختیار کمیسیون میگذارد. کمیسیون پس از استماع پاسخهای فراری و بحث و رسیدگی چنانچه تشخیص دهد دلایلی که از طرف فراری ابراز شده است صحیح میباشد بدو اجازهٔ اقامت در آلمان فدرال میدهد. پس از آنکه بفراری اجازهٔ اقامت در آلمان فدرال و یا برلین غربی داده شد آنوقت از وی پرسیده میشود که آیا کسی را دارد که برایش تهیهٔ کار دیده باشد یا مثلاً در یکی از شهرهای آلمان فدرال دارای اقوام و بستگان بوده و میخواهد نزد آنان برود بانه هر گاه فراری کسی را نتواند و یا دارای قوم و خویشی نباشد، نمایندگان ایالات مختلف آلمان فدرال که در اقامتگاه میباشد دنیا قبلاً احتیاجات خود را با افراد فنی در رشتههای مختلف گزارش داده‌اند، پس از آنکه فراری بپرامون زندگی و رشتهٔ فنی مورد علاقه خود اطلاعات کافی در اختیار کمیسیون فرار داد، از وی دعوت میکنند تا بشهرهائی که با فرادی مانند او احتیاج دارند برود. گذشته از تحقیقاتی که در این کمیسیون از فراری بعمل میآید، اغلب فراریان از طرف نمایندگان نظامی آمریکا، انگلستان و فرانسه نیز مورد بازجوئی واقع میشوند زیرا متفقین غربی دربارهٔ بیشتر فراریان و بخصوص آنها که در دستگامهای دولتی شرق مشاغل مشاغلی بوده‌اند و یا با پلیس مخفی تماس داشته‌اند دارای اطلاعات کافی میباشند و هر گاه فراری بخواهد مطالبی خلاف حقیقت ابراز دارد و یا حقایق

را انکار کند از طرف متفقین بدولت آلمان فدرال اطلاع داده خواهد شد. پس از آنکه تحقیقات و بازجویی به پایان رسید و برای مقامات آلمان فدرال و متفقین غربی ثابت گردید که شخص فراری برای گریختن خود از شرق دلایل مکی و قابل قبول دارد، طبق درخواست خودش بیکی از شهرهای آلمان فدرال که بوجدش نیاز دارند فرستاده میشود. اما هر گاه فراری قادر بکار کردن نباشد آنوقت برحسب آخرین حقوقی که در شرق دریافت میداشته است از خزانه آلمان فدرال حقوق بازنشستگی دریافت میدارد.

در اینجا بدینست این مسئله نیز بیان گردد که در تمام مدتی که فراری در اقامتگاه موقتی بسر میبرد هرگز جز در اطاق بازجویی بنام خواننده نخواهد شد و از روزی که وارد اقامتگاه میشود تاروزی که آنجا را ترک میکوید هیچکس از هویت وی باخبر نمیشود و هر وقت باوی کاری باشد و بیاخواهند وی را بخوانند، تحت شماره مخصوصی که پس از ورود به اقامتگاه بدو اختصاص داده شد است، نامیده میشود و علاوه بر این فراری گفته میشود که نام خود را به هیچکس نگوید. دلیل این امر آنست که فراریان دارای اقوام و بستگان و دوستانی در شرق میباشند و این امکان وجود دارد که در میان فراریان و یاکسانی که در اقامتگاه هستند جاسوسان حکومت شرق وجود داشته باشند و در نتیجه یابرای کسان و خویشان فراری در شرق تولید دردسر کرده و یا بوسیلهی خود او را ربوده و بشرق بازگردانند چه تاکنون بسیار اتفاق افتاده است که فراریان ربوده و بشرق بازگردانده شده اند و بهین سبب به فراری توصیه میشود که شبها زود با اقامتگاه بیاید تا مابدا بدام افتد.

پس از انجام مراحل فوق الذکر، فراری وسیله اتومبیل بفروود گاه و از آنجا با هواپیما بغرب آلمان گسیل میگردد و تا وقتی که نتواند برای خود تهیه خانه به بیند در اقامتگاههایی که برای فراریان درست شده است بسر میبرد. علت آنکه فراریان را با هواپیما و نه با تریل بغرب آلمان میفرستند اینست که در تریل هنگام عبور از شرق کنترل دقیق بعمل آمده و هر گاه نام فراری به پستهای کنترل گزارش داده شده باشد بلافاصله وسیله امورین پلیس آلمان شرقی بازداشت میشود و طبق قانونی که در دسامبر ۱۹۵۷ بتصویب مجلس آلمان شرقی رسیده است به سه سال زندان محکوم خواهد شد. این مجازات در مورد کسانی هم که قصد فرار داشته باشند اجرا میشود. دولت آلمان فدرال تحت هیچگونه شرایطی کسانی را که از شرق گریخته باشند مجدداً تحویل حکومت ناحیه شرقی آلمان نمیدهد و موظف است زندگی فراریان را تأمین نماید و بدین منظور در کلیه شهرهایی که فراریان بسر میبرند موسساتی وجود دارد که وظیفه شان کمک و راهنمایی فراریان میباشد.

کلیه مخارج اقامتگاههای موقتی و یا مسافرت بغرب را دولت آلمان فدرال میپردازد و از آنکه کهای خارجی که سابقاً بدولت آلمان داده شده بدین منظور کوچکترین استفاده یی نشده است. حالاً که تاحدی بسر گذشت فراری از تاریخ ورود با اقامتگاه موقتی

تاترک برلین و یاترک اقامتگاه‌های موقتی برلین آگاهی حاصل شد بی‌اتفاق آقای راملت عضو کمیته تحقیق از فراریان، اطاق ایشان را ترک گفته و بجلسه بازجوئی فراریان که تقریباً حالت تحقیق سری دارد رفته و در آن شرکت می‌جوئیم اطاقی که در آن از فراریان تحقیق میشود در طبقه اول یکی از عمارات واقع در اقامتگاه میباشد و سالی تقریباً بزرگ میباشد. هنگامیکه من با اتفاق عضو کمیته بازجوئی وارد سالن شدم شش تن اعضا دیگر کمیته نیز حضور داشتند و پس از آنکه من بدیشان معرفی شدم دستور داده شد تا دوتن فراریانی که میبایستی در آن جلسه بکارشان رسیدگی شود وارد شوند. همانطور که قبلاً نگاشته شد معمولاً از فراریان بطور منفرد تحقیق بعمل می‌آید لیکن از آنجا که دوتن فراری که در آنوقت میبایستی بازجوئی شوند بایکدیگر دوست و با اتفاق هم و از یک راه فرار استفاده کرده و بخوبی از وضع زندگی هم باخبر بودند، تحقیقات از ایشان در یک جلسه مشترک صورت میگرفت. دوتن فراری مورد بحث، در دختری یکی بزرگ و دیگری دامپزشک بودند. وقتی آندو وارد اطاق شدند بدیشان گفته شد من همان شخصی میباشم که طبق موافقت سنای برلین حق شرکت در جلسه تحقیق از آنان را دارم. نخست آنچه آندو قبلاً در ورقه بازجوئی ابراز کرده بودند قرائت شد و سپس از ایشان تقاضا شد که درباره علت فرار و راهی که باین منظور از آن استفاده کرده بودند اطلاعاتی در اختیار کمیته بگذارند. یکی از آندو «دوشیزه ه» دامپزشک تا قبل از سیزدهم اوت در دانشگاه آزان برلین که در غرب واقع است بعنوان دستیار مشغول فعالیت‌های علمی بوده است لیکن پس از حوادث سیزدهم اوت و مقرر شدن منع مسافرت از شرق بغرب برلین چون دیگری نمیتوانسته فعالیت‌های علمی خود را در دانشگاه برلین غربی ادامه دهد ب فکر تحصیل شفلی برای خود در شرق میافتد و در مؤسسه سرسازی و مطالعات مربوط بامراض واکریدار مشغول کار میشود. چون او قبلاً در غرب کار میکرد است از طرف سازمان پلیس مخفی سخت تحت نظر گرفته مسی شود و کلیه اعمالش مورد کنترل دقیق قرار می‌گیرد و علاوه بر کنترلی که در محل کارش بعمل می‌آید، حرکاتش در خارج از محیط کار نیز تحت مورد دقت واقع میشود و حتی در غیاب او اطاق مسکونی اش از طرف پلیس بازبینی میشود. در محل کار نیز با وجودی که سرکارش با انواع میکروبهای امراض مسری بوده است و بایستی قبلاً علیه آن امراض تلقیح شود، چون دولت آلمان شرقی فاقد مواد تلقیحی لازم بوده است وی اجباراً بدون آنکه علیه امراضی که بامیکروبهایشان سروکار داشته تلقیح شود انجام وظیفه میکند. داروهای تلقیحی باید از روسیه شوروی وارد شود و از مدت‌ها قبل بدین طرف مواد مذکور با آلمان شرقی داده نشده است. باین ترتیب بزرگترین خطر سلامتی دخت دامپزشک را تهدید میکرده است و هیچ وسیله‌ای پیدا نمیکند که خود را نجات دهد و حتی چندین بار تقاضای تغییر محل کار خود را میکند اما بتقاضاهایش ترتیب اثر داده نمیشود. همچنین کلیه نامه‌هایی که از غرب برلین برایش فرستاده میشد سانسور و بازبینی میگشته است. این جریانات هم‌راه با تحولاتی که در زندگی دوستش دوشیزه دکتر «باربارا - ب»

«B» Frauclein Dr. Barbara پدید می‌آید باعث میشود که وی از شرق بگریزد چه دوشیزه «ف» در یکی از اطاقهای آپارتمان استیجاری دوشیزه «ب» سکونت داشته است و همانطور که بعداً خواهیم دید پس از آنکه دوشیزه «ب» مجبور به فرار و ترک خانه و زندگی خود میشود او نیز برای آنکه پس از فرار دوست خود دچار دردسر نشود مجبور میگردد همراه او شرق برلین را ترک گفته و به غرب بگریزد.

هنگامیکه وی شرح زندگی و علل فرار خود را بیان میداشت من آنها را یادداشت میکردم تا بعداً در این یادداشتها مورد استفاده قرار دهم و چون دو فراری مورد بحث بدین امر پی بردند لذا از رئیس کمیته تقاضا کردند که بدانها اجازه داده شود چند دقیقه از اطاق خارج شوند. هنگامیکه میخواستند اطاق را ترک گویند از یکی از اعضاء کمیته خواهش نمودند که بدنیا نشان رود و پس از چند دقیقه عضو کمیته بازگشت و گفت: «دو خرمذ کورتقاضا کردند بدون حضور شخص دیگری - عرضشان من بودم - از آنان بازجوئی شود. آنها میگویند: «این آقا از گفته‌های ما یادداشت بر میدارد و این امکان وجود دارد که وی پس از خروج از اینجا یادداشت‌های خود را در اختیار پلیس شرق گذارد و یا یادداشت‌هایش را کم کند و سرانجام آنها بدست مقامات آلمان شرقی افتد و در نتیجه برای خود ما وسیله جاسوسان شرق اینجا و یاد در شرق برلین برای کسان و بستگانمان تولید دردسر و گرفتاری شود و بدین سبب تا زمانیکه وی در اطاق باشد ما دیگر سخنی نخواهیم گفت».

گفتم: «آنچه من یادداشت کرده‌ام بزبان فارسی است و کسی نمیتواند بدین آسانی آنرا مورد استفاده قرار دهد و از طرف دیگر هر گاه تو هم همکاری من با مقامات شرقی وجود داشت بهیچوجه حکومت برلین وسوسه اجازه نمیدادند که چنین فعالیت‌ها و بازویدهای بکنم و بنابراین ترس آنان بی‌دلیل است».

آقای راملت وقتی نقل قول دوفراری و گفته‌های مرا شنید آهی کشید و خطاب بمن گفت: «ببینید این خود یکی از دلایل بزرگ وحشت و ترس است که اینان از رژیم شرق دارند و همین ترس باعث میشود که اینها بهمه چیز و بهمه کس با سوءظن و بدبینی نگاه کنند زیرا آنچه دیده‌اند و تجربه اندوخته‌اند جز سوءظن و خیانت نزدیکان و همکاران و آشنايانشان نبوده است. نزدیکان آنها نیز مقصر نیستند و موظف بانجام وظایف جاسوسی که بدیشان محول میگشته است بوده‌اند. اما همین تجربیات ناگوار باعث شده است که امروز کسانی که از شرق می‌آیند تا مدت‌ها بهمه کس وهمه چیز بدبین باشند زیرا تصویری که از شرق در ذهنشان باقیمانده است بدین زوئیها از خاطرشان محو نمیشود؛ شما نباید بهیچوجه تصور کنید که آنها به شخص شما بدبین میباشند بلکه هر کس دیگری نیز در اینجا بود مورد سوءظن آنان واقع میگشت و با وجودی که ما قبلاً موافقت خود این دورا جاسب نموده‌ایم که با حضور شما مطالب خود را ابراز دارند چون

توس و وحشتان زاید الوصف و امری طبیعی است لذا اینک اباغ نموده و از حضور در جلسه امتناع میورزند. وقتی عضو کمیته این مطالب را ابراز نمود در حالیکه از یریشانی خاطری که برای این دو موجود رنجیده فراهم نموده بودم سخت ناراحت شده بودم و آنچه آنان را تا بدین پایه بدبین ساخته فکرم را بخود مشغول کرده بود گفتم: «من از این جریان و یریشانی خیالی که برای این دو دوشیزه فراهم ساخته‌ام متأسف میباشم زیرا قبلاً بمن گفته نشده بود که نباید از گفته‌های ایشان یادداشت بردارم و اینک نیز برای آرامش خاطر آنها آنچه را که در این مدت یادداشت نمودم از دفتر یادداشت‌های خود جدا کرده بدیشان میدهم تا خودشان آنها را ریز ریز کرده و با آتش بنند و در بقیه تحقیقات نیز قلم بروی کاغذ نخواهم آورد.»

عضو کمیته که قبلاً بدنیال آنها از اطاق خارج شده بود مجدداً بیرون رفت و پس از چند لحظه به اتفاق آندو وارد اطاق شد. صفحاتی را که گفته‌های آندو در آنها یادداشت شده بود جدا کرده و در حالیکه بدیشان تسلیم می‌کردم گفتم: «از شما یک دنیا معذرت می‌خواهم که از گفته‌هایتان یادداشت برداشتم و حالا آنچه را که نوشته‌ام کچه بزبان فارسی و برای آلمانی‌ها غیر قابل استفاده است تقدیمتان میکنم و شما میتواند آنها را خوردتان نابود سازید. اگر من میدانستم این عمل سوءظن شما را جلب کرده و عدم آرامش خیالتان را مسبب خواهد شد هرگز مبادرت بچنین عملی نمینمودم.»

دوشیزه د کتر «ب» در حالیکه ورقه‌های یادداشت‌ها را در دست داشت نگاه بچهره من انداخت و گفت: «شما را بخدا از این عمل ما ناراحت نشوید. ما بهیچوجه قصد اهانت بشما را نداریم. اگر شما نیز بجای ما بودید و آنچه را که ما طی سالیان متمادی دیده ایم مشاهده کرده بودید آنوقت مسلماً شما خیلی بیش از امروز ما بدیگران بدیده سوء ظن و بدبینی نگاه میکردید. این گناه ما نیست که امروز بهیچکس و بهیچ چیز اعتماد نداریم. این گناه گناه دستگاهی است که با اعمال و رفتار خود ما را با این حد و بومه‌چیز بدبین ساخته است. اعمال دستگاه حکومت با اصطلاح چهپوری د مکر اتیک آلمان ما را بومه‌چیز و بومه کس حتی بنزدیکترین دوستان و کسانمان بدبین ساخته و میسازد.»

گفتم: «مطمئن باشید که از این بابت چیزی بدل نمی‌گیرم.» آنگاه پس از خوانده شدن شرح زندگی دوشیزه د کتر «ب» و سیله منشی کمیته رئیس جلسه از مشارالیها اتفاقاً کزدن بیرامون زندگی خود، علل و راه فرار خود توضیحات کافی در اختیار کمیته بگذارم.

دختر طبیب که دو سال پیش از این دیپلم طب خود را دریافت و در قسمت تحقیقات سرم‌شناسی بکار اشتغال داشته بود در پاسخ سؤال رئیس کمیته علت فرارش را چنین بیان داشت: «آپارتمانی که در آن سکونت داشتم از نظر بهداشتی ناسالم بود. گذشته از این بعد از حوادث سیزدهم اوت رفتار اولیاء حکومت با تحصیلکردگان و پزشکان نیز یکلی تغییر

پیدا کرد. آنها که قبل از پیدایش دیوار در بر خود هایشان با اطباء بسیار جانب ادب را رعایت میکردند و سعی شان این بود که بهر صورتی که شده است رضایت طمّقة تحصیل کرده را جلب کنند تا مباد اخیال فرار در سر پرورند، پس از آنکه «دراولبریشیت» ایجاد شد به یکباره قیافه دیگری بخود گرفتند و گویی آنها رفتند و انسانهای دیگری بجایشان آمدند که درست عکس ایشان عمل میکردند. دیگر با پزشکان مثل سابق باادب و نزاکت رفتار نمیشد بلکه همانطور که بایک کارگر معامله میکردند پزشکان را نیز. برآی آنها دیگر ترس فرار دسته جمعی پزشکان از بین رفته بود چه با ایجاد دیوار خیالشان از هر جهت راحت شد و اطمینان یافتند که چون سابق باسانی فرار امکان پذیر نخواهد بود و آنکس که بفکر فرار افتد باید حداقل خود را برای مرگ آماده سازد. دیگر اطباء نمیتوانستند مانند گذشته انتظار داشته باشند مستخدم اطاق کارشان را تمیز و گردگیری کند و یا پرستار کارهای مقدماتی را انجام دهد. با پیدایش دیوار، ما، پزشکان میبایستی خودمان اطاقمان را تمیز کنیم و یا انجام کارهایی را که سابقاً بعهده پرستاران بود خود عهده دار شویم چه در نتیجه فرار دسته جمعی اینکدر شرق نیروهای فعاله و انسانی نقصان کامل یافته است.

«از طرف دیگر طبق دستور دولت تجویز داروهائی که انحصار آدر غرب ساخته و یا کشف میشوند برای بیماران شرقی منع گردید و اکیداً دستور داده شد که حتی از تزریق آمپولهای نیز که بیماران بوسائل مختلف از غرب تهیه نموده اند در شرق پیدا نمیشود خودداری شود. با وجودی که هلم حدود مرز و بلوکی نمیشناسد، معذالک از طرف زمامداران حکومت شرق بطور کلی سخن راندن از سیستم های علمی غرب ممنوع شد. سابقاً رسم چنین بود که هر گاه بیماری مراجعه مینمود و داروی دردش در شرق پیدا نمیشد برایش نسخه نوشته و یا بدو نام دروا گفته میشد تا از غرب تهیه کند و بدین ترتیب بسیاری از بیماران از درد مرگ نجات مییافتند اما حال دیگر این امر امکان پذیر نیست و اگر طبیبی دست به چنین امری بزند بعنوان دشمن حکومت ورژیم سوسیالیستی و هامل امپر بالیستها سخت مجازات میگردد.

«بدین ترتیب د کتر باید با وجود تشخیص مرض و دانستن داروی آن مریض را بحال خود باقی گذارد و وی را بدست مرگ سپارد زیرا داروی درمان دردش بدست غریبان تهیه شده است. خدایتان خوب میتوانید قضاوت و تصور کنید که این امر تا چه حد برای یک پزشک ناگوار و غیر قابل تحمل میباشد. آنچه بر ای یک طبیب اهمیت دارد بهبود و سلامت مریض میباشد و پس. برای یک پزشک مذهب، مالیت، مرام و دیگر اختصاصات نژادی و سیاسی نمیتوانند کوچکترین رلی بازی کنند. چه وظیفه طبیب جز اینها میباشد. اما در آنجا ما مجبور بودیم دواهای درد را بدانیم اما از ذکر آن خودداری کنیم چرا که در غیر اینصورت باسرفروشت خویش بازی مینمودیم.

«بدنبال این جریان مسئله دیگری نیز بوقوع پیوست که بیشتر ناراحتی مرفزونوی بخشید و آن بازداشت برادر من بود. او که تحصیل پزشکی مینمود به علت شرکت در مجلس رقصی.

که در آن باتنی چند از دوستانش به سیستم و سبک غربی میرقصیده اند از طرف پلیس بنام هواداران امریالیسم و دشمنان کشور سوسیالیستی بازداشت میشود. در تحقیقاتی که از محل سکونت برادرم بعمل میآید تعدادی کتابهای غربی و کارت عضویت کتابخانه امریکا را بدست میآورند و این امر کفایت میکند تا ده روز پس از بازداشت وی را به هشت سال زندان محکوم سازند.»

دختر طیب آلمانی در بیان علت فرار خود چنین افزود: «برادرم را گرفتند و بزندان انداختند بدون آنکه دلیل قانع کننده در دست داشته باشند. اگر رخصت راگ اندرول و یادداشتن کارت عضویت کتابخانه امریکاجرم باشد آنوقت مهبایستی اکثر مردم برلین را بزندان افکنند. کتابخانه امریکا که بنام کتابخانه یادبود امریکانامیده میشود دارای شصدهزار جلد کتاب است و پیش از حوادث سیزدهم اوت بیشتر مراجعه کنندگان از مردم برلین شرقی بودند. بدنبال بازداشت برادرم حقوق من نیز قطع شد و قریب شش هفته است که دیگر از پول خبری نیست. با این ترتیب دیگر برایم زندگی در آنجا امکان پذیر نبود. از این گذشته در محیط کار نیز سخت تحت مراقبت و کنترل همکاران خود بودم و آنها کوچکترین رفتار و حرکات مرا از نظر دور میداشتند. خشونت و بدرفتاری نیز بعد اعلامی خود رسیده و دیگر برایم مسلم شده بود که دیری نخواهد پاید که مرا نیز یکی از همان نوع دلایل عجیب و غریب بازداشت خواهند کرد. بنابراین چاره دیگری برایم باقی نماند مگر آنکه این امر را با دوست خود، دوشیزه دکتر «ف» که در اطاق دیگر آپارتمانم سکونت داشت در میان نهم و اندیشه فرار را بدو ابراز کنم. او نیز نظر مرا دائر بر ترک خانه و بستگان تأیید نمود و گفت: «من نیز باتو فرار خواهم کرد چه در غیر اینصورت وقتی پلیس از جریان فرار تو باخبر گردد برای من تولید خطر خواهد شد» بدین طریق هر دو مصمم بر فرار گشتیم و شبانه از طریق ... به غرب برلین پناهند شدیم.»

پس از آنکه که میته قبول فراریان اظهارات پزشک و دامپزشک را شنید، بدنبال تحقیقاتی که قبلاً از آنان بعمل آمده بود و با توجه به اطلاعات گوناگونی که از طرف مقامات امریکائی، انگلیسی و فرانسوی پیرامون آن دو در اختیار کمیته گذارده شده بود، شور مختصری کرد و سپس اعلام داشت که با ندادن اجازه اقامت در آلمان فدرال داده میشود و آن دو از این پس میتوانند از مزایای اتباع این کشور برخوردار شوند. آنگاه از آنان سؤال بعمل آمد که آیا میخواهند در برلین اقامت کنند یا به آلمان فدرال روند و گذشته از این آیا محل کاری برای خود در نظر دارند یا نه؟ دودختر فراری اظهار داشتند که فعلاً در برلین بسر خواهند برد. دوشیزه دکتر دامپزشک «ف» با اطلاع کمیته رساند که دانشگاه برلین غربی موافقت نموده است که وی مجدداً در دست سابق خود که قبل از سیزدهم اوت در آن انجام وظیفه نمیکرده است بکار مشغول شود. دوشیزه دکتر «ب» نیز اعلام داشت که در یکی از بیمارستانهای برلین تهیه کار دیده است.

بدین ترتیب کمیته قبول فراریان رسیدگی بکار دوفراری شرقی را خاتمه داد تا

نمونه‌های
۱۳۶۲
کتابخانه عمومی مسجد اسلام

بکار دیگر فراریان رسیدگی کند. وقتی دودختر، رلینی از اطاق خارج شدند از رئیس کمیته پرسیدم: «آیا تمام فراریان را بدین سادگی مورد بازجوئی قرار میدهید و دلایل فرارشان را پذیرفته و بعنوان اتباع آلمان فدرال قبولشان میکنید؟». رئیس کمیته گفت: «بلی تحقیقات مادر باره کسانی که بعد از سیزدهم اوت بدینجا میآیند بیش از این نخواهد بود زیرا برای ما این امر مسلم است که آنانکه تحت شرایط دشوار فعلی اقدام به فرار میکنند و برای خود مرگرا میخرند بدون سبب و دلیل دست بدین امر نمیزنند».

گفتم: «اما بعقیده من این دلایل نمیتوانند چندمان مهم باشند که شخص بخطر شان خود را بخطر انداخته و اقدام به فرار کند». در پاسخ رئیس کمیته اظهار داشت: «گفته شما کاملا صحیح است، این دور تحقیقات قبلی و بخصوص بازجوئی هائی که از طرف مقامات متفقین غربی از ایشان بعمل آمده بود مطالب دیگری نیز برآز کرده بودند که در اینجا امکان بیان آنها نیست و چون قبل از بازجوئی فراریان اطمینان داده میشود که هرگز آن قسمت از اظهاراتشان که باید مخفی بماند در دسترس دیگران قرار نخواهد گرفت. زیرا اگر آنچه آنان گفته اند فاش گردد برای خانواده شان بسیار گران تمام خواهد شد و اینک برادر یکی از این دو فراری نیز در زندان بسمیربرد و در شرایط دشواری میباشد. بنابراین از افشاء اظهارات قبلی وی معذور میباشیم».

از رئیس و اعضاء کمیته تشکر و برای آنکه مزاحم آنان در انجام کارهای بعدیشان نباشم خدا حافظی کرده و باتفاق آقای راملت از سالن کمیته خارج شدم. قبلا تقاضا نموده بودم که یکی از اطاقهای محل اقامت فراریان را مشاهده نمایم و این نیز جزء برنامه بازدید من از اقامتگاه موفتی فراریان بود لیکن چون میماندار آلمانی ابراز نمود که فراریان از مواجعه باد دیگران در داخل اقامتگاه در خود احساس شرم و ناراحتی میکنند، بنابراین باعلاقه فراوانی که بدین مسئله داشتم از آن چشم پوشیدم. چه وقتی شرایط روحی آنان را در نظر گرفتم نتوانستم بخود اجازه دهم که برایشان تولید ناراحتی کنم. طبق اظهار «آقای راملت» در هر کدام از اطاقهای اقامتگاه بر حسب تفاوت بین سه تاشش تخت خواب وجود دارد. در محوطه اقامتگاه بدم زدن پرداختیم و آقای راملت توضیحات مفصلی پیرامون وضع فراریان و کارهای آنان میداد که قبلا از آنها یاد نموده ام. در اقامتگاه شعب احزاب کونا کون وجود دارد و هر یک از احزاب آلمان فدرال میکوشد تا بتواند توجه گریختگان را بر نامه های خود جلب کند. جالب توجه اینست که بیشتر فراریانی که وارد آلمان فدرال و یا برلین غربی میشوند نخست هوادار آدنایر و حزب وی میباشند لیکن چون جندی در غرب بسر بردند از وی و حزیش رویگردان شده و بحزب موسیالیست میپیوندند. علاوه بر شعب احزاب، در اقامتگاه کلیساهای کاتولیکی و پروتستانی نیز وجود دارد و کیش های این دو کلیسا بدردهای فراریان کوش کرده و بدانان دلداری میدهند.

بازدید از اقامتگاه موقتی کریختگان تا حدود ساعت ۱۱ صبح بطول انجامید و هنگامیکه قسمت‌های مختلف اقامتگاه را مشاهده نمودم از آقای راملت که همه‌جا مرا همراهی میکرد و توضیحات لازم میداد تشکر و خدا حافظی کرده و برای ترتیب قسمت‌های دیگر برنامه آن روز خود به مرکز شهر بازگشتم.

از شما خواننده عزیز چه پنهان که بسیاری از آلمانها و خارجیان مقیم آلمان - فدرال، کسانی را که از شرق یغرب میگریزند مورد انتقاد قرار داده و میگویند: «شماها که مخالف رژیم موجود در ناحیه شرقی آلمان میباشید چرا از آنجا میگریزید و چرا در آنجا باقی نمیمانید و با دیگران هم دست و هم صدا نشده و رژیم را که مورد پشتیبانی مردم نمیباشید از میان برنمی‌دارید؟ فرار شماها یغرب خیانت یا لااقل ضرب‌بسنگینی است که بوحادث آلمان وارد میشود. با فرار شما ناراضیان یغرب، روح مخالفت با رژیم تحویلی کرملین به‌مالت آلمان از بین میرود. کسانی که در آنجا باقی میمانند خود بخود یا پیران فاقد قدرت و یا هواداران رژیم که ونیستی میباشند و چون کسی نمی‌ماند تا حقایق را برای نسل جوان و سایرین روشن سازد پس از چندی دیگر فکر وحدت آلمان و اینکه آلمان باید بصورت سرزمینی واحد درآید از میان جامه‌رخت بر خواهد بست.»

در برابر این اعتراض متقدین، کریختگان خاوری میگویند: «شما چون در آنجا زندگی نکرده و من حکومت سوسیالیستی و تعالیم آنرا نچشیده‌اید خیلی ساده از مقاومت و بیداری در برابر آن سخن میگوئید، در حالیکه اگر خودتان آنجا بودید و آنهمه ناملایماتی را که مایه دیدیم مشاهده میکردید، آنوقت اگر راه فرار بروقتان بسته میشد دست‌بانه‌تار میزدید آنچنانکه بسیاری از مردم متوطن آن‌دیار میکنند. به‌لاوه چقدر میتوان خون دل خورد و لب‌بسخن نگشود و چون مجسمه‌خاموش نشست و ترس پلیس - مخفی و زندان و تبعید به سیبری آرامش را از انسان سلب نماید. آنانکه بما درس مقاومت و بیداری میدهند باید نخست برای چند ماهی بدانجا روند و تحت همان شرایطی که ما زندگی کردیم و دیگران هنوز هم بسر میبرند چند صباخی اقامت کنند و آنوقت بیایند و اگر خود را محقق دانستند ما را امرزش کنند نه آنکه بی‌خبر از همه‌جا، از نعمت آزادی در یغرب برخوردار باشند و دارای زندگی مرفه و آسوده بوده و از ما توقع بیداری داشته باشند.»

مثل اینکه در اینجا زیاد حاشیه رفتم اما در هر حال اینها حقایقی است که اطلاع بدانها برای همگان و بخصوص آنانکه هزاران کیلومتر باین سرزمین فاصله دارند و هر از چند گاهی یکبار در باره آلمان و کریختگان خاوری و مشکلات فراریان این کشور مطالبی میشوند لازم و ضروریست.

ساعت ۱۴:۳۰ بعد از ظهر آن روز طبق قرار قبلی می‌بایستی بملاقات یکی از مقامات عالی‌رتبه میسیون نظامی امریکارفته و با وی مصاحبه نمایم. در اینجا قبل از آنکه بدیدن حضور عالی‌رتبه میسیون نظامی امریکادربرلین برویم و با اوستن کوئیم بهتر آنست که پیرامون قراردادهای متفقین دربارهٔ برلین کمی بحث نموده و نکاتی چند از آنرا در اینجا یادآور شویم زیرا بدون آگاهی بدین قراردادها، بحث در مورد برلین و وضعیت فعلی بی‌فایده خواهد بود. از آنجا که درک وضعیت فعلی برلین و قراردادهایی که متفقین بر سر ادارهٔ این شهر با یکدیگر امضاء نموده‌اند همه‌جانبه‌آمیز است و با تقسیم آلمان می‌باشد، بناچار عین قراردادهایی را که در مورد مذکور منعقد شده است در اینجا ترجمه مینمایم :

پرتکل مابین حکومت کشورهای ایالات متحدهٔ امریکه، امپراطوری متحد بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی دربارهٔ اشغال مناطق آلمان و برلین بزرگ. حکومت کشورهای ایالات متحدهٔ امریکه، امپراطوری متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی با توجه به مادهٔ یازدهم قرارداد اصلی خود در مورد تسلیم بلا شرط آلمان تصمیمات زیر را اتخاذ نمودند :

۱ - آلمان در داخل حدود خود آنچنان که با مرزهای ۳۱ دسامبر ۱۹۳۷ این کشور مطابقت نماید، بمنظور اشغال به سه منطقه تقسیم میشود. و هر کدام از سه بخش به یکی از سه کشور خواهد رسید. اراضی برلین به اشغال

سه کشور در خواهد آمد.

۲ - مرزهای سه ناحیه و حدود برلین و تقسیم نواحی مختلف بین ایالات متحده آمریکا، کشورهای متحده بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی بقرار زیر تعیین میگردد:

ناحیه شرقی، نواحی آلمان و نیز استان پرووس شرقی که در قسمت شرقی خطی که آغازش در «خلیج لوبک Luebeck محل تلاقی مرزهای شلسویگ-هولشتاین Schleswig - Holstein و مکلنبورگ Mecklenburg میباشد و در امتداد مرز غربی بسمت مرز استان هاننوریش می‌رود و همچنین در امتداد مرز شرقی هاننور که بسمت مرز پراون شوابیک Braunschweig بسمت مرز شرقی استان پرووسی ساکسن و بسری حدود غربی انهالتز Anhalts و از آنجا در امتداد مرز غربی انهالتزو مرز غربی استان پرووسی ساکسن و نیز مرز غربی تورینگن Thuringen و در حقیقت تا محل تلاقی مرز اخیر با حدود بایرن Bayern که سپس در جهت مرز شمالی بایرن تا مرز چکسلواکی در سال ۱۹۳۷ پیش می‌رود از طرف نیروهای جنگی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی اشغال خواهد شد. **باستثنای منطقه برلین که برای آن وضعیت اختصاصی - آن چنان که بعداً بیان خواهد شد - تعیین می‌گردد.**

منطقه شمال غربی - آن قسمت از آلمان که در غرب بخش اخیر الذکر قرار دارد و در جنوب از خطی که آغازش محل تلاقی مرز غربی تورینگن با مرز بایرن می‌باشد محدود میشود و در جهت غرب در امتداد مرز جنوبی استان پرووسی هسن - ناساو Hessen-Nassau و استان راین Rheinprovinz تا محل برخورد با مرز فرانسه از طرف قوای جنگی ... اشغال خواهد شد.

منطقه جنوب غربی - بقیه حدود آلمان غربی که در جنوب ناحیه شمال غربی قرار دارد و قبلاً به تفصیل بیان گردیده است از طرف قوای جنگی ... اشغال خواهد گردید.

مرزهای استانها و نواحی آلمان همانهایی خواهند بود که طبق قانون مصوبه ۲۵ ژوئن ۱۹۴۱ مجلس آلمان، تعیین گردیده است.

اراضی برلین - اراضی برلین - تحت این عبارت اراضی «برلین بزرگ» آنچنانکه در قانون مصوبه بیست و هفتم آوریل ۱۹۲۰ تعیین گردیده مورد نظر میباشد از طرف قوای جنگی آمریکا و انگلستان و روسیه شوروی بطور دسته جمعی و مشترک اشغال میشود. فرماندهان عالی هر کشور سمت نمایندگی کشور خود را دارا میباشدند. بدین منظور

اراضی «برلین بزرگ» بنحویز بر سه بخش تقسیم میشود :

بخش شمال شرقی «برلین بزرگ» که شامل نواحی بانکو و پرنزلور بزرگ، میته، ویسن زه، فریدریکنزهاین، لیشتن بزرگ، تریتو و کوپنیک میباشد از طرف قوای روسیه شوروی اشغال خواهد شد.

بخش شمال غربی «برلین بزرگ» که شامل نواحی راینیکن دورف و دینک، تیرگارتن، شارلوتن فورک، اشپانداو و ویلمرزدورف میباشد از طرف قوای جنگی ... اشغال خواهد شد.

بخش جنوبی «برلین بزرگ» که شامل نواحی تسهن دورف، اشتکتیتز، شوئرک، کرویز بزرگ، تمپل هف و نویکن میباشد از طرف قوای جنگی ... اشغال خواهد شد.

حدود قطعی بخشهای سه گانه طبق قانون منتشره ۲۷ مارس ۱۹۳۸ میباشد.

۳- قوای نظامی در هر یک از سه منطقه اشغالی آلمان تحت نظر یک فرمانده عالی میباشد که از طرف قدرت مسئوله (هدف کشور اشغالگر میباشد. مترجم) تعیین میگردد.

۴- هر یک از سه نیروی متفق میتواند طبق صلاحدید خود در منطقه که تحت فرمان فرمانده عالی آن کشور میباشد از یکی دیگر از کشورهاییکه در جنگ علیه آلمان شرکت داشته است دعوت کند تا بعنوان نیروی کمکی در منطقه اشغالی شرکت جوید.

۵- اداره بنام «اداره بین الممتفقین» (گوماندا تئور) مرکب از سه گوماندا دور که از طرف فرماندهان عالی تعیین میشوند امور حکومتی و اداری اراضی «برلین بزرگ» را اداره خواهند کرد.

۶- این یرتکل در سه نسخه بزبانهای انگلیسی و روسی تنظیم گردید. متنهای انگلیسی و روسی کاملاً مطابق یکدیگر میباشد.

این یرتکل پس از تسلیم بلا شرط آلمان به موقع اجراء گذارده میشود.

متن یرتکل فوق که از طرف کمیسیون مشورتی اروپا تهیه گردیده ویرامون اشغال مناطق آلمان و اراضی برلین بزرگ بین حکومت های ایالات متحده آمریکا، امپراطوری متحد و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سویتی میباشد، در جلسه ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۴ با اتفاق آراء تصویب شد. با این استثناء که واگذاری مناطق اشغالی شمال غربی و جنوب غربی آلمان و همچنین بخشهای شمال غربی و جنوب برلین محتاج به مشورتهای بعدی سه کشور و پیمان مشترک دیگری بین حکومت های ایالات

متحدہ امریکا، امپراطوری متحد و اتحاد جماہیر شوروی سوسیالیستی سویتی میباید.

نمایندہ تام الاختیار حکومت ایالات متحدہ امریکادر کمیسیون مشورتی اروپا ژان. گف. وینانت Winant

نمایندہ تام الاختیار حکومت امپراطوری متحد در کمیسیون مشورتی اروپا ویلیام استرانگ William Strang

نمایندہ تام الاختیار حکومت اتحاد جماہیر شوروی سوسیالیستی سویتی در کمیسیون مشورتی اروپا و. گوٹزف W. Gusew

لانکاسٹر ہاوس، لندن. س. ۱۹. ۱۳ سپتامبر ۱۹۴۴

بطوریکہ در قرارداد فوق الذکر بیان شدہ است برلین از نظر اشغالی دارای وضعیت خاص و جداگانہ میباید و کرچہ در منطقہ اشغالی روسیہ شوروی قرارداد، طبق پیمان مذکور دولت روسیہ نمیتواند برای خود حقی بیش از متحدین غربی آنزمان خود قائل شود. چون در این قرارداد تکلیف قطعی و منقطعہ اشغالی دیگر آلمان و دو بخش برلین تعیین نشده بود و فقط حدود مناطقی کہ میبایستی از طرف قوای جنگی روسیہ شوروی اشغال شود مسجل گشتہ بود و از طرف دیگر متفقین موافقت نمودند کہ دولت فرانسه نیز در امر اشغال آلمان سہیم گردد لذا پیمان ذیل در تاریخ ۱۴ نوامبر ۱۹۴۴ بشرح زیر با مضاء رسید:

«حکومت موقتی جمہوری فرانسه و حکومتہای ایالات متحدہ امریکا، امپراطوری متحدہ بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی و اتحاد جماہیر شوروی سوسیالیستی سویتی قرارداد ذیل را - پیرامون چگونگی کنترل متفقین در آلمان بعد از آنکہ شرایط اصلی تسلیم بلا شرط این کشور آمادہ گردید - بین خود منعقد نمودند.

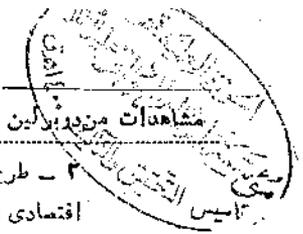
مادہ ۱ - در آلمان دستورات کلی از طرف فرماندہان عالی نیروہای جنگی جمہوری فرانسه، ایالات متحدہ امریکا، امپراطوری متحدہ و اتحاد جماہیر شوروی صادر خواهد شد. ہر کدام از فرماندہان عالی دربارہ امور مربوط بہ ناحیہ تحت فرمان و اشغال خود و همچنین مسائل کلی کہ شامل حال کلیہ نقاط آلمان باشد تصمیمات لازمہ را اتخاذ میکنند.

مادہ ۲ - ہر فرماندہ عالی در منطقہ اشغالی خود نمایندگان قوای زمینی، دریائی و ہوائی سہ کشور دیگر را بعنوان ہیئت رابطہ میپذیرد.

مادہ ۳ - الف - چہار فرماندہ عالی مشترک مقامی واحدیا «شورای عالی نظارت» را کہ «شورای نظارت» Control Council نامیدہ میشود تشکیل میدہند.

ب - وظایف «شورای نظارت» بشرح زیر خواهد بود:

۱ - اجراء کلی دستورات سر فرماندہان عالی در مناطق اشغالی خود.



- ۴ - طرح نقشه و اتخاذ تصمیمات مشترك پیرامون مسائل نظامی، سیاسی، اقتصادی و دیگر اموری که مربوط به تمام آلمان باشد و در حقیقت طبق دستور صادره از طرف حکومت مربوطه بفرماندهان عالی ،
- ۳ - نظارت و مراقبت در امور مرکز اداری آلمان که تحت نظر شورای نظارت انجام وظیفه می نماید و مأمور انجام دستورات کمیته فوق الذکر میباشد. این مرکز در برابر شورا مسئول خواهد بود،
- ۴ - اداره امور اداری برلین بزرگ با کمک تشکیلاتی که بدین منظور تعیین شده است،
- ج - «شورای نظارت» حداقل هر ده روز یکبار و یا هر وقت دیگری که یکی از اعضاء شورای نظارت تقاضا کند تشکیل جلسه میدهد. تمام تصمیمات این شورا باید باتفاق آراء بتصویب برسد. ریاست جلسات را بترتیب یکی از اعضاء شورا عهده دار خواهند شد.
- د - هر يك از اعضاء شورای نظارت دارای يك رایزن سیاسی میباشد که در صورت لزوم در جلسات شورا شرکت خواهند جست. همچنین هر يك از اعضاء کمیته میتوانند در صورت لزوم در جلسات شورا از مشاورینی از نیروهای دریائی و یاهوائی استفاده کنند.
- ماده ۴۵ - کمیته ی دائمی بنام «کمیته هماهنگی» که از تشکیلات تابعه «شورای نظارت» میباشد تشکیل میشود که در آن نمایندگان هر يك از چهار فرمانده عالی شرکت خواهند جست. این عده باید دارای درجه ژنرالی و یا درجه یی برابر ژنرال از نیروهای دریائی و یاهوائی باشند. اعضاء کمیته هماهنگی - در صورت لزوم - در جلسات «شورای نظارت» شرکت خواهند کرد.
- ماده ۴۶ - وظایف کمیته هماهنگی که بنام «شورای نظارت» وسیله «ستاد ناظری» امور مربوطه را انجام میدهد شرح زیر میباشد :
- الف - بموقع اجراء در آوردن تصمیمات «شورای نظارت»،
- ب - نظارت دائم و مراقبت در کارها و فعالیتهای مرکز امور اداری آلمان و مقامهای اداری این کشور،
- ج - يك ستاد فنی که اتباع هر يك از چهار کشور در آن شرکت دارند و تحت نظر سازمان حکومتی بین المتفقین انجام وظیفه خواهد کرد برای کنترل و نظارت کارهای ادارات مسؤله بخشهای مختلف برلین بزرگ تشکیل میشود.
- د - سازمان حکومتی بین المتفقین تحت اداره مشترك شورای نظارت میباشد

و دستورات لازم را از طریق کمیته هماهنگی دریافت خواهد کرد،
 ۵ - هماهنگی بین امور جاری . این امور وجود مقیاس واحدی را در چهار
 بخش اشغالی ایجاد مینماید ،
 ۹ - طرح و بررسی سئوالهایی که در شورای نظارت از طرف هر کدام از
 فرماندهان عالی باید مطرح شود .

ماده ۶ الف - اعضاء ستاد ناظر که از طرف حکومتهای دائمی ملل
 امضاء کننده قرارداد - عرض حکومتهایی جز حکومت موقت نظیر حکومت موقتی
 فرانسه در موقع امضاء قرارداد میباشد - مترجم - تعیین شده اند در موسسات
 مختلف بنحویزیر شرکت خواهند نمود . نیروهای زمینی ، دریایی ، هوایی ،
 امور حمل و نقل ، سیاسی و اقتصادی ، دارائی ، تعمیرات و اصلاحات امور
 داخلی و کارهای خوری ریز امور قضائی ، اسیران جنگی ، زخمیها و مشاغل .
 طبق تجربه بیانی که جن عمل بدست می آید میتواند تغییرات لازم در مورد تعداد
 و وظایف مؤسسات فوق الذکر داده شود .

ب - در رأس هر یک از مؤسسات مذکور چهار عضو عالی رتبه که
 هر کدام آنها از طرف یکی از چهار کشور تعیین میشوند قرار خواهند گرفت .
 وظایف هر کدام از چهار رئیس مؤسسات مختلف که باید بطور مشترک عمل
 کنند بشرح زیر میباشد :

۱ - نظارت در کارهای جاری مرکز امور اداری آلمان و وزارتخانه
 که تحت نظرشان قرار دارد ،
 ۲ - وظیفه مشاور شورای نظارت که - در صورت لزوم - در جلسات
 آن شرکت خواهند کرد ،

۳ - تصمیمات شورای نظارت را که وسیله کمیته هماهنگی دریافت
 داشته اند با اطلاع مرکز امور حکومتی و اداری آلمان برسانند .
 ج - هر گاه در کمیته هماهنگی مسئله ای مطرح شود که مربوط
 به یکی از مؤسسات باشد باید چهار رئیس موسسه مذکور در آن جلسه
 شرکت جویند .

د - ستادهای ناظر میتوانند از میان افراد نظامی و پاسویل انتخاب
 کردند . در حالات غیر عادی از میان نمایندگان عضو سازمان ملل متحد
 میتوانند نمایندگانی بدین ستادها افزوده شوند که دارای «جنبه شخصی»
 و یا *Personnel à titre* میباشد .

ماده ۷ الف - يك سازمان حکومتی بین المتفقین که در آن
 فرماندهانی از طرف سرفرماندهان عالی هر يك از چهار
 کشور تعیین شده اند - از طرف هر کشور يك نماینده - برای .

اداره حکومت «برلین بزرگ» بطور مشترک تشکیل میشود . ریاست سازمان مذکور بعهده فرماندهی میباشد که انجام وظیفه در آن جلسه بعهده‌وی میباشد (برحسب انجام وظیفه نمایندگان یکی از چهار کشور. مترجم).

ماده ۸- تماسهای لازمه با دیگر حکومت‌های عضو سازمان ملل متحد - اینها کشورهای هستند که در درجه اول نسبت بدین امر از خود علاقه نشان دهند - از طرف هیئتهای نظامی - اشخاص - و بول نیز می‌توانند عضویت آنرا داشته باشند - حاصل خواهد شد . اعضاء این هیئتها از طرف کشورهای عضو کمیته شورای نظارت (عرض چهار کشور بزرگ میباشد) انتخاب خواهند گردید و از طریق تعیین شده به سازمانهای کنترلی راه خواهند یافت.

ماده ۹- مؤسسات سازمان ملل متحد که شورای نظارت میتواند به آنها اجازه فعالیت در آلمان بدهد ، نسبت بکلیه فعالیت‌هایی که در این کشور انجام میدهند در برابر شورای نظارت متفقین مسئول میباشد.

ماده ۱۰- تشکیلات فوق‌الذکر متفقین که بمنتظر نظارت بر آلمان و اموراتاری این کشور میباشد فعالیت خود را در نخستین وهله اشغال آلمان آغاز خواهند کرد و در حقیقت بلافاصله پس از تسلیم این کشور یعنی هنگامی که در آلمان مقدمات لازم برای تسلیم بلا شرط حاصل شد.

ماده ۱۱- تعیین تشکیلات متفقین که برای انجام وظایف کنترلی و اموراتاری آلمان در یک دوره بعدی لازم میباشد، موضوع جداگانه خواهد بود که طی قراردادی که بدین منظور بین حکومت موقتی جمهوری فرانسه و حکومت‌های ایالات متحده امریکا ، امپراطوری متحد و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سویتی باامضاء خواهد رسید معلوم خواهد شد.

این قرارداد که در تاریخ چهاردهم نوامبر ۱۹۴۴ باامضاء رسید طی قرارداد های دیگری که در پنجم ماه مه ۱۹۴۵ بین چهار کشور متفق منعقد گردید تکمیل شد . متن قراردادهای مذکور بدین شرح میباشد :

تأییدیه دول امپراطوری متحد ، ایالات متحده امریکا و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و نیز حکومت موقتی جمهوری فرانسه پیرامون اشغال مناطق آلمان مورخ پنجم ماه مه ۱۹۴۵ :

آلمان در داخل مرزهای خود آنچنانکه در ۳۱ دسامبر ۱۹۳۸ وجود داشت بمنظور اشغال به چهار ناحیه تقسیم می‌شود که هر قسمت آن چنانکه ذیلا بیان میگردد تسلیم یکی از چهار کشور خواهد شد :

یک ناحیه شرقی برای دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.

يك ناحیه شمال غربی برای دولت امپراطوری متحد.
 يك ناحیه جنوب غربی برای دولت ایالات متحده آمریکا.
 يك ناحیه غربی برای دولت فرانسه.
 قوای اشغالی در هر کدام از این چهار ناحیه تحت نظر يك فرمانده عالی که از طرف نیروئی که ناحیه اشغالی بدو تعلق دارد تعیین شده است، قرار خواهد گرفت.

هر کدام از چهار نیرو مجاز است بر حسب اراده و تصمیم خود در منطقه اشغالی تحت نظر فرمانده عالیش قوای امدادی دیگر کشورهای متفق را که در جنگ علیه آلمان بنحومؤثری سهمیه بوده اند بپذیرد.

۲ - اراضی برلین بزرگ از طرف قوای چهار کشور بطور مشترک اشغال خواهد شد. وبمنظور اداره مشترک امور اداری این شهر موسسه بنام «موسسه بین المتفقین» که در آن چهار فرمانده یا کماندویی که از طرف فرمانده عالی مربوطه شرکت خواهند داشت تشکیل خواهد شد.

تأییدیه دول امپراطوری متحد ایالات متحده آمریکا
واتحاد جماهیر شوروی ونیز حکومت موقتی جمهوری فرانسه
پیرامون کنترل امور آلمان مورخ پنجم ماه مه ۱۹۴۵

۱ - پس از آنکه شرایط لازم - که در آن آلمان تسلیم بلا فید و شرط گردد - حاصل شد قدرت عالی در این کشور از طرف فرماندهان عالی بریتانیای کبیر، ایالات متحده، اتحاد شوروی و فرانسه طبق دستور حکومت های متبوعه اعمال خواهد شد. این امر مربوط بمسائلی خواهد بود که مربوط به يك ناحیه بخصوص (منطقه) تحت اشغال یکی از چهار کشور - مترجم) و یا تمام آلمان باشد. چهار فرمانده عالی تشکیل شورای نظارت را میدهند. هر فرمانده عالی دارای يك رایزن سیاسی خواهد بود.

۲ - کار شورای نظارت - که کلیه تصمیماتش باتفاق آراء باید تصویب شود - بمنظور ایجاد هماهنگی بین عملیاتی میباشد که بر طبق نظر هر فرمانده عالی در منطقه تحت فرمان وی باید انجام شود. همچنین اتخاذ تصمیماتی پیرامون مسائل اساسی که مربوط به تمام خاک آلمان و با موافقت دیگر اعضاء شورا خواهد بود از وظایف این شورا میباشد.

کمیته بنام کمیته هماهنگی تشکیل میشود که مرکب از نمایندگان هر يك از چهار فرمانده عالی خواهد بود. همچنین اداره بنام اداره بازرسی مرکب از بخشهای زیر تشکیل میشود - بر حسب تجربیاتی که بدست میآید میتواند تغییرات لازم داده شود): نیروهای زمینی، دریایی و هوایی، امور حمل و نقل،

سیاسی، اقتصادی، دارائی، تعمیرات و اصلاحات، مسائل داخلی، اخبار و اطلاعات، امور قضائی، اسراء جنگی و سایر کسانی که بازداشت شده‌اند، مسائل حرفه و کار، کمیته هم‌آهنگی و شورای بازرسی تحت نظر شورای نظارت انجام وظیفه خواهند کرد. هر کدام از بخشهای نامبرده در فوق دارای چهار رئیس خواهد بود. بدین نحو که هر کدام آنها از طرف یکی از چهار کشور تعیین میشوند. مأمورین بخشهای مذکور میتوانند از میان افراد سوئیل یا نظامی و حتی در مواقع ضروری از میان افراد واجد صلاحیت اتباع کشورهای عضو سازمان ملل متحد انتخاب شوند.

۴ - وظیفه کمیته هم‌آهنگی و اداره بازرسی، رایزنی شورای نظارت و اجراء دستورات او و نیز ابلاغ دستورات آن به مؤسسات و ادارات آلمانی و نظارت بر انجام عملیاتی میباشد که از طرف شورای نظارت به مؤسسات و ادارات آلمانی دستور داده شده است.

۵ - ارتباط با سایر کشورهای عضو سازمان ملل متحد که در درجه اول دارای تمایل و علاقه باشند و وسیله میسیون نظامی - افراد سوئیل نیز میتواند عضویت این میسیون را داشته باشند که از طرف شورای نظارت تصویب شده باشد، انجام خواهد شد.

این میسیونها حق ورود به تشکیلات و موسساتی را که تماس با آنها از نظر انجام وظیفه ضروریست دارا هستند.

۶ - تأسیسات سازمان ملل متحد تا آنجا که از طرف متفقین بدانها اجازه فعالیت در آلمان داده شده باشد تحت نظر دستگاه نظارت متفقین و در برابر آن مسئول میباشد.

۷ - امور اداری برلین بزرگ تحت نظر یک اداره بین‌المتفقین اداره خواهد شد که آن نیز زیر نظر شورای نظارت فعالیت خواهد کرد و از چهار کماندو که هر کدام آنها بترتیب بمنزله سر کماندو انجام وظیفه مینمایند تشکیل میشود. این عده وسیله موسسه که فعالیتهای ادارات مختلف آلمانی را مورد نظارت و بازرسی قرار خواهد داد در کارهای خود یاری میشوند.

۸ - مقررات و دستورات فوق که بلافاصله پس از تسلیم آلمان باید بموقع اجراء گذارده شود بعد از تسلیم بلاقید و شرط آلمان معتبر خواهد بود. مقرراتی که پس از آن باید مورد توجه واقع شود احتیاج بقرارداد خاصی دارد.

بدین ترتیب متفقین بر سر تقسیم آلمان و اداره برلین بایکدیگر توافق حاصل

نمودند، لیکن چنگ با آلمان بصورتی خاتمه یافت که دریایان آن نواحی مختلف باشغال دولی که طبق قرارداد میبایستی آنرا اشغال کنند درنیامد. از جمله این نقاط برلین بود که قبل از آنکه متفقین غربی بتوانند خود را با آنجا رسانند قوای روسیه شوروی آنرا اشغال نمود. همچنین سه ایالت از ایالاتی که طبق قرارداد های فسوق الذکر میبایستی باشغال قوای روسیه شوروی درآیند از طرف نیروهای نظامی امریکا اشغال شدند. این سه ایالت عبارت بودند از: «تورینگن»، «ساکسن» و «ساکسون» و «مکلنبورگ» و Tueringen Mecklenburg و Sachsen. وسعت این نواحی چند برابر برلین و جمعیتشان نیز. دولت روسیه شوروی که مایل بود نواحی مذکور را که از نظر صنعتی و منابع طبیعی بسیار غنی میباشند در اختیار خود داشته باشد، به قراردادی که در مورد تقسیم آلمان بامضاء رسیده بود تمسک نمود و از امریکا خواست تا آن نواحی را تخلیه کرده و در اختیار قوای نظامی روسیه قرار دهد. دولت امریکا که باتفاق سایر متفقین غربی خود یعنی بریتانیای کبیر و فرانسه بارها از روسیه شوروی خواسته بود تا بخشهایی از برلین را که میبایستی تحت کنترل نیروهای نظامی غرب باشد تخلیه کند و در اختیار غرب گذارد لیکن از طرف روسیه بدان توجهی نشده بود، بدولت روسیه پاسخ داد که فقط در صورتی میتواند بتقاضای روسیه ترتیب اثر دهد که آن دولت نیز قرارداد متفقین را در مورد برلین محترم شمرده و بخشهایی از برلین را که باید در تصرف غرب باشد تخلیه کند.

بطوریکه یکی از ملاحظین اظهار میداشت سر **روینستون چرچیل** نخست وزیر انگلستان تا این پیشنهاد ایالات متحده موافق نبوده و اظهار میدارد که: «بهتر آنست که غرب سه ایالتی را که باید باشغال روسیه درآید و اینک در دست قوای امریکا میباشد حفظ نموده و روسیه نیز برلین را در اختیار خود داشته باشد». چرچیل چنین اثبات نموده بوده است که روسیه شوروی برلین را که درون ناحیه شرقی آلمان قرارداد میدهد همیشه تحت فشار قرار دهد و برای غرب تولید زحمت کند و چه بهتر که غرب ایالات تورینگن، ساکسن و مکلنبورگ را که از هر نظر بر برلین برتری دارد نگاهداری کند. گویا این نظر چرچیل مورد قبول زمامداران امریکا واقع نمیشود و سرانجام روسیه شوروی تقریباً پس از شش ماه موافقت کرد که آن قسمت از برلین را که طبق قرارداد های اخیر الذکر میبایستی از طرف متفقین غربی اشغال شود تخلیه نموده و در عوض سه ایالتی را که سپاهیان امریکائی در آنها استقرار داشتند تصرف کنند.

در اینجالات است این نکته بیان گردد که روسیه شوروی متعهد به تأمین آزادی عبور و مرور بین نواحی غربی آلمان و برلین برای سه متحد غربی یعنی امریکا، بریتانیا و فرانسه و نیز آلمانیان ساکن نواحی غربی شده بود.

بایان چنگ و آغاز اشغال آلمان از طرف متفقین در این کشور تولید تورم مالی نمود و پول ارزش خود را از دست داد. بطوریکه برای خرید یک بسته سیگار میبایستی ده تا بیست مارک پرداخته شود و این امر نه تنها برای اقتصاد نواحی مختلف آلمان مناسب و دلپسند نبود بلکه

امریکا و بریتانیا نیز از آن وضع ناراضی بودند و مصمم گشتند تورم پولی را از میان بردارند و بدین منظور در شورای نظارت پیشنهاد نمودند که پولهای رایج را از گردش خارج ساخته و پول جدیدی جانشین آنان سازند. این پیشنهاد با مخالفت شدید دولت روسیه مواجه گردید و روسها اظهار داشتند که از اجراء این تصمیم در ناحیه شرقی آلمان خودداری خواهند کرد لیکن کمیته مالی در ناحیه امریکائی - بریتانیائی که Bizone نامیده میشوند در این کمیته بسیاری از رجال بزرگ اقتصادی نظیر روفسورد و کترهارد وزیر اقتصاد کنونی آلمان نیز شرکت داشتند - برای بهبود وضع اقتصادی نواحی اشغالی خود مصمم شدند این نقشه را عملی سازند و سرانجام روز جمعه هیجدهم ژوئن ۱۹۴۸ با موافقت دولت فرانسه اعلام داشتند که پولهای سابق با رایس مارک Reich-Mark از اعتبار افتاده و دارندگان آن میتوانند ببانکها مراجعه نموده و بازاء هر ده مارک سابق یک مارک جدید که دو بیچه مارک Deutsche-Mark نامیده میشود دریافت دارند. دولت روسیه شوروی که با این عمل مخالفت شدید مینمود طی اعلامیه که روز شنبه نوزدهم ژوئن از طرف مارشال سوکولفسکی Sokolowski فرماندار روسی ناحیه شرقی آلمان در اختیار نگاران گذارده شد اعلام داشت که: «اسکناسمائی که در نواحی غربی آلمان انتشار یافته است در ناحیه شرقی این کشور و نیز از اراضی برلین بزرگ که از نظر اقتصادی جزء ناحیه شرقی محسوب میگردد نمیتواند بگردش گذارده شود». سوکولفسکی سپس اعلام میدارد که: «بعقیده دولت شوروی ایجاد سیستم پولی مشترکی برای تمام خاک آلمان ضروری و امکان پذیر میباشد».

بدقیال اطلاعیه مطبوعاتی مارشال سوکولفسکی نماینده امریکادر برلین ژنرال کلی ژنرال امریکائی کلی امروز نیز بسمت نماینده مخصوص رئیس جمهور امریکا در برلین بر سر میز آمد. در یک مصاحبه مطبوعاتی ادعای مارشال روسی را مبنی بر اینکه برلین چون در ناحیه شرقی آلمان قرار دارد باید از نظر اقتصادی تابع سیستم مالی و پولی شرق باشد، رد نموده و اظهار داشت که: «برلین یک شهر بیونالمللی می باشد» و چون طی روزهای اخیر از طرف مقامات روسی در امر عبور و مرور وسائط نقلیه بین نواحی غربی آلمان و برلین تضيیقاتی فراهم شده بود، کلی اعلام داشت که ضمن بحث پیرامون ادعای سوکولفسکی با همکاران انگلیسی و فرانسوی خود مسئله عبور و مرور وسائط نقلیه و نیز اشکالاتی را که در این مورد از طرف روسیه برای اتباع سه کشور غربی و ساکنین نواحی غربی آلمان پدید آورده اند مورد شور قرار خواهد داد.

عصر روز ۱۹ ژوئن نمایندگان شهر برلین تشکیل جلسه داده اند و در پایان آن خانم لویزه شرودر Louise Schroeder شهردار برلین، طی نامه که بنمایندگی از طرف اهالی برلین به نمایندگان چهار کشور نگاشت از متفقین تقاضا کرد که در حفظ ایمان متفقین در مورد برلین بذل مساعی نمایند و ضمناً سعی کنند سیستم پولی نوی که برای تمام خاک آلمان معتبر و مورد قبول همگان باشد ایجاد نمایند. در این جلسه نماینده حزب

که ونیست اعلام می‌دارد که عمل متفقین غربی در مورد انتشار اسکناس جدید و بکار بردن سیستم مالی نو، تجزیه آلمان را تحقق بخشیده و اینک وظیفه آنجمن شهر میباید که مساعی خود را بکار بندد تا برلین از نظر اقتصادی جداگن و وحدت و یگانگی را با ناحیه شرقی داشته باشد.

در اینجا این مسئله نباید ناگفته بماند که در ناحیه شرقی آلمان نیز از دتها قبل برای ایجاد یک سیستم پولی تو فعالیت میشد و متخصصین امور اقتصادی شرق در پی نقشه بی بودند که طبق آن بتوانند دست بکار شوند و روز نوزدهم ژوئن رئیس امور اداری ناحیه شرق رسماً اعلام داشت که طی روزهای آینده فرم پولی صورت خواهد پذیرفت. بدنبال این جریان برای مشغول کردن غرب به مذاکرات و آماده ساختن مقدمات «فرم پولی» نماینده روسیه از همکاران غربی خود تقاضا کرد تا با مذاکرات مجدد راه حل جدیدی که مورد قبول همگان و برای تمام خاک آلمان معتبر باشد پیدا کنند و چون این پیشنهاد از طرف متفقین با حسن نیت درو برود لذا نمایندگان چهار کشور بلافاصله بایکدیگر بگفتگو پرداختند. روز ۲۲ ژوئن هنگامی که این مذاکرات ادامه داشت یک افسر روسی وارد اطاق کمیسیون شده و سرگوشی بانمایند روسیه چند دقیقه بی صحبت کرده و از اطاق خارج شد. بدنبال این امر نحوه عمل نماینده روسیه با همکاران غربی اش بکلی تغییر یافت و پرده عوض گردید. این تغییر روش نماینده روسیه نتیجه آماده شدن فرم پولی در ناحیه شرقی آلمان بود که می‌بایستی از روز ۲۴ ژوئن به موقع اجراء گذارده شود. در این فرم طبق اعلامیه‌ای که روز ۲۴ ژوئن از طرف مقامات روسی صادر گردید با اطلاع عامه رسید که برلین نیز تابع سیستم پولی شرق خواهد بود. هنگامی که غرب از عمل روسیه باخبر و از مذاکرات با روسیه مأیوس شد بلافاصله تصمیم گرفت پول جدید نواحی غربی آلمان را در سنه بخش غربی برلین نیز رایج کرده و بگردش گذارد.

بدین ترتیب برلین دچار بحرانی گردید که نتیجه اش تجزیه کامل شهر بدو بخش شرقی و غربی گردید و شهری که تا آن زمان دارای یک شهردار و یک آنجمن شهر بود بدو بخش تجزیه شد.

دولت روسیه شوروی که از مدت‌ها قبل برخلاف تمهات خود مبنی بر تأمین آزادی عبور و مرور برای اتباع متفقین غربی و ساکنین نواحی غربی آلمان که قصد سفر بین برلین و نواحی غربی آلمان را داشته باشند عمل نموده و اشکالاتی در این مورد پدید آورده بود، بدنبال حوادث اخیر، روز ۲۴ ژوئن ۱۹۴۸ تصمیم به مسدود ساختن راههای زمینی، آبی و راه آهن گرفت و از عبور و مرور وسائط نقلیه حامل مسافر و کالا از نواحی غربی به برلین ممانعت نمود. و نیز از طرف روسیه اعلام شد که از رساندن شیر و سبزی تازه و دیگر مواد غذایی از ناحیه شرقی آلمان به برلین جلوگیری خواهد کرد. صبح روز ۲۴ ژوئن مردم برلین ازین ماجرا باخبر و نگران شدند و چون بدنبال این امر جریان برق و گاز و آب بروی اهالی غرب برلین نیز بسته شد، بسیاری از سیاستمداران تمهات حل مشکل موجوده

ونجات مردم شهر را تن دادن غرب به يك فداکاری سیاسی در برابر کرملین و قبول يك شکست بزرگ سیاسی و تسلیم برلین بر وسپادا نسته‌ند. لیکن چون مردم کم و بیش از این نظریه باخبر شدند دست بمتینک و تظاهرات فراوان زده و از متفقین غربی تقاضا نمودند تا به تمهدات خود در مورد حفظ امنیت و آزادی برلین عمل نموده و روسیه شوروی را نیز وادار سازند تا به تمهداتی که کرده است عمل کند. این تقاضای مردم برلین متفقین غربی را که بنا بگفته‌ی می‌میخواستند به خاطر حفظ جان و نجات مردم برلین از حقوق مسلمة خود چشم پوشند بر آن داشت که تصمیم بمقاومت و پایداری در برابر روسیه شوروی گیرند و از طرف فرماندهان غربی مقیم برلین اعلامیه‌هایی صادر و مردم اطمینان داده شد که غرب بوظایف خود در برابر اهالی برلین عمل خواهد کرد و مردم بهیچوجه از نظر آب و برق و مواد غذایی نباید نگران باشند چه برای مصرف سی روز ساکنین برلین مواد غذایی کامل ذخیره شده است. «ژنرال کلی» که برای بازدید از سر فرماندهی امریکا آن روز در «شاید لبرک» بسر میبرد طی يك مصاحبه مطبوعاتی اعلام داشت که: «روسها فقط با جنک می‌توانند امریکارا مجبور به ترک برلین و صرف نظر از آن سازند.» فرماندهان انگلیسی و فرانسوی نیز طی اعلامیه‌های مشابهی اعلام داشتند که پیشبینی‌های لازم برای مواقع ضروری از هر لحاظ شده است و مردم بهیچوجه نباید نگران باشند.

ژنرال کلی بلافاصله از هایدلبرک به برلین بازگشت تا ضمن گفتگو با دیگر همکاران غربی خود راه‌حلی برای این معضل پیدا کند و سرانجام پس از مطالعات زیاد باین نتیجه رسید که بهترین راه پایداری در برابر روسیه شوروی تأمین مایحتاج زندگی مردم از طریق هوا میباشد و بدینال این فکر با ژنرال «کورتیس له‌مای» Curtis Le May صرف‌مانده نیروهای هوایی امریکا در اروپا مقیم «ویسبادن» Wiesbaden ارتباط تلفنی برقرار نموده و از وی سؤال کرد که آیا نیروهای تحت فرمانش قادر خواهند بود حمل مواد غذایی، ذغال و دیگر مایحتاج زندگی اهالی برلین را از طریق هوا تأمین کنند یا نه؟

مذاکرات «با کورتیس» برای «کلی» نتیجه مطلوب را در برداشت و هنگامیکه ژنرال امریکائی مقیم برلین گوشی تلفن را بزمین گذارد قیافه اش را رضی بنظر می‌رسید. حالا دیگر تأمین مایحتاج زندگی ساکنین برلین برای «کلی» امری دشوار نبود و او میتواند فارغ‌البال از این اندیشه و بی‌اعتنا به تصمیمات مقامات روسی که میخواستند با آتوهای جدید غرب را وادار به تسلیم و قبول نظریات خودشان سازند بدون آنکه کوچکترین نرمشی نشان دهد با همکاران روسی خود برای جستجوی راه حل عادلانه و شرافتمندانه که به اعتبار و شخصیت غرب لطمه وارد نسازد بگفتگو پردازد. در این راه متحدین غربی امریکا یعنی انگلستان و فرانسه نیز نهایت صمیمیت و پشتیبانی خود را بمنصه ظهور رساندند و واحدهای هوایی خود را در خدمت حمل و نقل مواد غذایی مردم برلین و مواد اولیه صنعتی برای کارخانه‌های برلین و فرآورده‌های صنعتی از برلین به نواحی غربی آلمان

کمازند. وسیله «پل هوائی» که قریب یازده ماه - از ۲۶ ژوئن تا ۱۲ ماه مه - تنها راه ارتباطی برلین با دنیای خارج بود و طی آن ۲۷۷۲۲۸ پرواز صورت گرفت و ۲/۱ میلیون تن کالا به برلین فرستاده شد. و صدها هزار نفر بین غرب و برلین سفر کردند. موفقیتی که در این راه نصیب غرب کردید یکی از بزرگترین پیروزیهای دنیای آزاد طی سالهای بعد از جنگ میباشد. در این مدت فقط ۲۴ هواپیمای سقوط کردند - ۱۷ امریکائی، ۷ انگلیسی - و ۷۲ نفر خلبان انگلیسی و امریکائی در اثر سوانح هوائی جان خود را از دست دادند و سرانجام روسیه شوروی که از بستن راههای زمینی و آبی بروی غرب نتیجه مطلوب را بدست نیاورد و با اصطلاح تیرش بسنگ خورد پس از انجام یک سری گفتگوهای طولانی طی موافقتنامه که روز پنجم ماه ۱۹۴۹ بین ایالات متحده آمریکا، امپراطوری متحد بریتانیای کبیر، جمهوری فرانسه و اتحاد جماهیر شوروی با امضاء رسید بار دیگر



مبادرت با ایجاد «پل هوائی» و سرعت عمل و شهامتی که «کلی» در برابر توصیه روسیه شوروی مبنی بر ممنوعیت استفاده از راههای منتهی به برلین برای غرب، از خود نشان داد باعث شد که آزادی میلیونها تن مردم ساکن این شهر تأمین شود.

راههای بسته شده کسوده شدند و روز ۱۲ ماه مه پس از قریب ۱۱ ماه ترنهای اتومبیلها کامیونها و کشتیهای غربی حامل کالا و مسافر بسوی برلین رهسپار شدند. اینک بیاد این پیروزی بزرگ در میدان جلوی عمارت مرکزی فرودگاه «تمپل هوف» Tempelhof برلین ستونی یادبود که دارای سه شاخه و نشانه سه طریقی است که هواپیماهای غربی از نواحی غربی آلمان - هانوفر، هامبورگ و فرانکفورت - بسوی برلین پرواز مینمودند بنا گردید. گرداگرد پایه این ستون اسامی خلبانانی که در راه انجام وظیفه و بخاطر حفظ آزادی مردم برلین جان خود را از دست داده اند ثبت گردیده است. در اینجا لازمت این مسئله تذکر داده شود که ساکنین کاخ سفید و واشنگتن با عمل ژنرال کلی مبنی بر ابراز سرسختی و پافشاری در برابر رقیب سیاسی غرب یعنی روسیه شوروی چندان موافقتی نداشتند و حتی از طرف هاری اس. ترومن رئیس جمهور وقت امریکا بدو توصیه شد تا در تصمیم خود مبنی بر ایجاد پل هوائی عجله زیاد بکار نبرد و سعی کند با مذاکرات مسالمت آمیز و از طریق پیش کشیدن اصول اخلاقی روسیه شوروی را وادار سازد تا در تصمیمات خود تجدید نظر کند. اما «کلی» که میدانست با یادآوری تعهدات گذشته و سعی در پایبند ساختن روسیه با اصول و مقررات اخلاقی نتیجه مطلوب بدست نمیاورد طی نامه که بواسطه نگین نگاشت این مسئله را خاطر نشان ساخت که حالا دیگر کار از کار گذشته و فقط با انجام مذاکرات کاری از پیش نمیرود و غرب مجبور است با آنچه دست زده است عمل کند و راه بازگشت وجود ندارد. متأسفانه نتایج مثبتی

یادبودی کوچک برای يك فداکاری فراوش ناشدنی

یادبود ۷۲ تن خلبانی که در راه خدمت به مردم برلین و آزادی آنان جان خود را از دست دادند پس از پایان جنگ این ستون یادبود در برلین غربی برپا گردید از این عده ۴۱ تن انگلیسی و ۳۱ تن امریکائی بودند .



که از این بیداری غرب در برابر شرق بدست آمد نتوانست در صحنه سیاست بین المللی سرمشق کاملی برای آمریکا باشد .

ممنوعیت استفاده از راهبائی که به برلین منتهی میشدند و از طرف روسیه شوروی برای غرب ایجاد شده بود پایان رسید اما شکافی که در نتیجه رفرم پولی در برلین پدید آمده بود بحال خود باقی ماند و حوادث بعدی آن را عمیقتر ساختند . علاوه بر این شورای عالی نظارت متفقین نیز تقریباً چهار روز پس از ایجاد «پلهوائی» و اجراء رفرم پولی غرب در برلین عملاً از کار افتاد و طی اعلامیه که در این باره صادر گردید مراتب با اطلاع جهانیان رسید . متن اطلاعیه که از طرف نمایندگان کشورهای غربی صادر شد بدین شرح میباشد :

اطلاعیه مورخ ۱۲ دسامبر ۱۹۴۸ فرماندهان غربی پیرامون ادامه فعالیتهای شورای نظارت متفقین :

از روز اول ژوئیه نمایندگان روسیه در شورای نظارت متفقین از شرکت در جلسات شورای خودداری نمودند و بدین ترتیب در کار اداره سازمان اداری برلین که تحت نظر چهار کشور میباشد تولید اختلال و آنرا فلج نمودند . شورای نظارت متفقین که در نتیجه قراردادهای منعقد شده بین حکومتهای چهار کشور ایجاد شده بود و فقط در صورتی که قرارداد جدیدی بین حکومتهای مسئول با معاضه برسد میتواند از قدرت بیفتد با این عمل نمایندگان روسیه شوری بکلی از هم پاشیده شد . گرچه از آغاز ژوئیه بمناسبت امتناع نمایندگان روسیه شوروی از شرکت در جلسات شورای نظارت کار شورای بطور موقت تعطیل شده است معذالک شورای نظارت متفقین نظارت متفقین بفعالیت های خود خاتمه نخواهد داد لازمه قانون اساسی برلین که از سال ۱۹۴۶ بدین طرف بموقع اجرا گذارده شده و مورد قبول چهار متفق بوده این است که کلیه قوانین و تصمیمات جدیدیکه از طرف متفقین و یا نمایندگان انجمن شهر

اتخاذ می‌شود باید از موافقت چهار متفق برخوردار شود. با توجه به مراتب فوق مشاهده می‌شود که نمی‌توان اجازه داد امور قانونی اداری برلین که در نتیجه امتناع نمایندگان روسیه شوروی از شرکت در جلسات شورای نظارت متفقین مختل شده است بیش از این ادامه یابد. شورای نظارت متفقین فعالیت خود را بلافاصله از سر خواهد گرفت و هر گاه نمایندگان روسیه شوروی اینک و یا در آینده مسموم شدند که بار دیگر خود را در تصمیماتی که قبلاً وسیلهٔ چهار کشور بزرگ گرفته شده است. و خود بخود در آن سهیم می‌باشند. شریک سازند امور اداری برلین می‌تواند مطابق اصول مصوبهٔ چهار کشور مجدداً بموقع اجرا گذارده شود. در غیاب نمایندگان روسیه شوروی سه متفق غربی وظایف شورای نظارت متفقین را عهده‌دار خواهند شد. با توجه باین حقیقت که در شرایط فعلی مقامات روسیه شوروی اشکالات زیادی در امر انجام تصمیمات شورای در ناحیهٔ شرقی ایجاد خواهند کرد مصوبات شور فقط در سه بخش غربی بموقع اجرا، گذارده خواهد شد.

اینک که تا اندازه‌ای بقراردادها و پیمانهای متفقین در مورد برلین آگاهی یافتیم. و بوقایمی که مشکلات امروزی کم و بیش نتیجهٔ قهری آنها می‌باشد واقف شدیم. برای مصاحبه با مقام عالی رتبهٔ امریکائی مقیم برلین، بساختمان شماره ۱۷۰ «خیابان کلی»، Clayalle 170 می‌رویم.

هنگامیکه عقرب‌های ساعت ۱۴/۳۰ را نشان میداد وارد عمارت مورد نظر
 شدم و در جستجوی اطاقی که میبایستی در آن با عضو عالی‌رتبه‌ی میسیون امریکائی مصاحبه
 نمایم، شماره اطاقهای طبقه اول را از نظر میگذراندم. در این هنگام شخصی مرا مخاطب
 ساخته و گفت: «شما فلانی هستید؟» گفتم: «بله» او که همان شخص مطلوب بود پس
 از اسلام و تعارفات متداوله مرا باطاق خود راهنمایی کرد و چون قبلاً بوی گفته‌شده بود
 که هدف من از ملاقات و مصاحبه با وی چه میباید، پس از انجام یک سری مذاکرات متفرقه
 سئوالات خود را با وی در میان نهادم و از او تقاضا کردم بدانها پاسخ دهد. او قبلاً از من
 خواست تا از ذکر نامش در یادداشت‌هایم خودداری کنم و به همین سبب با طلب‌پوش از شما
 خوانندگان عزیز بخاطر قولی که بوی داده‌ام در اینجا از بیان نام وی معذرت می‌خواهم.
 نخستین سئوالی که از من و دم مربوط به عقیده شخصی وی و مقامات امریکائی درباره «دیوار
 برلین» بود، او در پاسخ پرسش من چنین اظهار داشت: «بعقیده من و سایر امرینائیمای مقیم
 برلین و بطور کلی مقامات دولتی امریکا ایجاد دیواریکی از بزرگترین عهد شکنی‌های
 مقامات روسیه شوروی در برابر متفقین غربی و بی‌احترامی آن دولت به فراردهای چهار
 کشور متفق در مورد برلین میباید.»

گفتم: «آیا ممکن است یک‌و نهد در برابر این عهد شکنی متفق
 سابق خود چه کرده‌اید و چه خواهید کرد؟»
 گفت: «در مورد آنچه خواهیم کرد متأسفانه نمی‌توانم اطلاعات زیادی در اختیار شما

قرار دهم اما آنچه مسلم است اینست که ما خواهیم کوشید از طریق انجام مذاکرات راه حل مسالمت آمیز و همه جانبه پسندی پیدا کنیم و اینک بین **گمنامی - راسک و میسکویان** مذاکراتی غیر رسمی بر امون مشکل دیوارها و وضع جدیدی که پدید آمده است جریان دارد. متناجیحاً با عهد شکنی های فراوانی از جانب روسیه شوروی مواجه شده ایم. نخستین عهد شکنی کرملین بلافاصله پس از پایان جنگ بود که در آن سپاهیان روسی برخلاف تعهدات سابق برلین را با اشغال خود در آوردند و مانع آن شدند که سه کشور غربی قسمتهائی از برلین را که طبق عهدنامه های مختلف میبایستی اشغال کنند بتصرف خویش در آورند و سرانجام غرب را مجبور ساختند تا دست به عمل متقابل زده و نواحی سه گانه: تورینگن ساکسن و مکلنبورگ را که از طرف سپاهیان امریکا اشغال شده و طبق قرارداد های منعقد شده میبایستی از طرف سپاهیان روسیه شوروی اشغال شود در اختیار خود نگاهدارد. بدین ترتیب زمامداران کرملین مجبور شدند حقوق غرب را در برلین بر سمیت شناسند، البته بدانجهت که منافع روسیه در ایالات سه گانه فوق الذکر خیلی بیشتر از نفع غرب در برلین بود. بار دیگر غرب در سال ۱۹۴۸ با عهد شکنی جدید روسیه شوروی که آزادی عبور و مرور بین برلین و نواحی غربی آلمان را تأمین نموده بود مواجه شد و آن بسته شدن راه های آبی، زمینی و خطوط راه آهن بروی غرب بود در آن موقع نیز با صبر و بردباری کوشیدیم تا روسیه شوروی را مجبور به قبول تعهدات سابق خود سازیم و همانطور که میدانید در آنوقت ما توانستیم موفقیت بزرگی بدست آوریم و بالاخره پس از یازده ماه روسیه را وادار کنیم که راه های بسته شده را بروی غرب بگشاید.

گفتم: «اما در آن موقع علاوه بر انجام مذاکرات، عملیات دیگری نیز صورت پذیرفت و به عبارت دیگر موفقیت های حاصله را نمیتوان فقط نتیجه گفتگوها دانست و به عقیده من ایجاد «پل هوائی» بین برلین و نواحی غربی و مقاومت و بنیاداری غرب در برابر تضمیناتی که از طرف روسیه شوروی فراهم آمده بود بزرگترین عامل پیروزی غرب میباشد. آیا اینک نیز غرب برای خنثی کردن اثرات ناشیه از پیدایش دیوار دست بکار شده است یا نه و بالاخره در این مورد نقشه زارید؟»

جواب داد: «گفته شما در باره «پل هوائی» و نقش مهم آن در رفع معنوعیت عبور و مرور بین برلین و نواحی غربی آلمان کاملاً صحیح و مورد قبول و تأیید من هم میباشد. اما در پاسخ این سؤال که حالا برای خنثی کردن عمل اخیر روسیه شوروی چه کرده ایم و چه خواهیم کرد باید بگویم که تا بحال از تلاش های خود متأسفانه نتیجه مطلوب را بدست نیاورده ایم و همانطور که قبلاً نیز بیان کردم خواهیم کوشید تا از طریق مذاکرات مسالمت آمیز روسیه شوروی را وادار به قبول و محترم داشتن همه انهای سابق سازیم.»

فرزند مشکلات



هنگامیکه اروین شابه Erwin schabe تازه متولد شده بود راههای زمینی ، آبی و خطوط آهنی که با استفاده از آنها مواد غذایی و دیگر مایحتاج ساکنین برلین باین شهر فرستاده میشد بروی متفقین غربی بسته و طبق تصمیم دولت شوروی از تحویل شیروتره بار مصرفی برلین خودداری کرد. در آنوقت هواپیماهای متفقین شیر مورد نیاز اروین چند ماهه و بسیاری دیگر از کودکان برلینی را که باید شیر تازه میخوردند از راه پل هوایی تأمین میکردند. حالا اروین دوازده ساله شده است و در یکی از مدارس برلین غربی تحصیل میکند . خانواده او در دهکده آیس کلر Eiskeller که متعلق به برلین غربی لیکن



در داخل ناحیه شرقی آلمان میباشد بسر میبرند. وی هر روز باید یک کیلومتر باد و چرخ خود از داخل خاک آلمان شرقی گذشته و به مدرسه برود. پس از حوادث - یازدهم اوت و ایجاد دیوار و وضع مقررات ممنوعیت عبور و مرور برای ساکنین برلین غربی - نه آلمان غربی زیرا برلین غربی فعلا جزء آلمان فدرال نمیشد و خود دارای قانون و مقررات خاصی میباشد. در کار رفتن اروین به مدرسه تولید اشکال شد و پلیس خلق مانع آن گردید که کودک خردسال از داخل خاک آلمان شرقی گذشته و به مدرسه رود، کر چه راه باریکی که این دهکده را ببرلین مرتبط میسازد به غرب تعلق دارد . مقامات ارتش انگلیس مقیم برلین که آیس کلر جزء بخش اشغالی آنها و تأمین امنیت و آزادی مردم ساکن آن از وظایفشان میباشد برای اینکه اروین بتواند بدون ایجاد مزاحمت و در دسر از طرف مقامات ناحیه شرقی آلمان، به مدرسه رود، دودستگاه زره پوشی را که آماده شلیک میباشد - یکی در جلو و دیگری در پشت سر وی - مامور محافظت او نمودند. اینک همه روزه دودستگاه زره پوش اروین را در رفتن و بازگشتن همراهی مینمایند .

پرسیدیم: «بیمانهای متفقین درباره آلمان و برلین ایجاب میکنند که متفقین بایکدیگر در کلیه امور مربوط با آلمان همکاری و تشریک مساعی نموده و ضمناً درباره وحدت آلمان و عملی ساختن آن تصمیمات لازم اتخاذ نمایند و گذشته از این کلیه اراضی برلین تحت اداره چهار کشور باشد و با ایجاد دیوار، حقوق قرب مورد تجاوز شرق واقع شده است آیا در این مورد اقدامی خواهید کرد؟»

گفت: «درباره قرارداد های متفقین پیرامون آلمان و برلین و نقض آنها از طرف روسیه شوروی باید اذعان کنم که ما شاید تا بحال در برابر روسیه شوروی بیش از آنچه لازم بوده است گذشت نموده ایم و این نیست مگر آنکه ما از آن بیمناک بودیم که مبادا سرسختی در برابر اعمال روسیه شوروی منجر به شمله ور گشتن آتش جنگ در جهان گردد. در مورد آلمان و وحدت آن در قرارداد های متفقین بهر یک از چهار کشور «حقی و قوی» داده شده است و روسیه شوروی تا بحال در مورد آن سوه استفاده کرده و مانع آن شده است که تصمیمات لازم گرفته شود. روسها مانع آن شدند که پس از جنگ سیستم اقتصادی واحدی در سراسر خاک آلمان پدید آید و حالاً نیز حاضر نیستند درباره وحدت مجدد آلمان نتیجه مثبتی گرفته شود. ما نمیخواهیم بصورتی عمل کنیم که نتیجه اش جنگ و خونریزی باشد و البته این امر نباید بدان تعبیر شود که ما از جنگ بخاطر شکست احتمالی در آن وحشت داریم بلکه سیاست محافظه صلیح است از راههای عاقلانه. ما امید داریم که از طریق سیاست صلح جویانه و مذاکرات مسالمت آمیز بتوانیم نتایج بهتری بدست آوریم. ما باید در اعمال و رفتار خود کلیه اطراف و جوانب کار را در نظر بگیریم تا مبادا سهل انگاری و عجله مان برای بشریت بقیمت گزافی تمام شود و شاید بهمین علت باشد که تا کنون از مذاکرات خود با روسیه شوروی نتیجه مثبتی بدست نیاورده ایم.»

گفتم: «آیا ممکن است بگوئید برای چه تانکهای شما در خیابان فریدریک دیگر گذرگاههایی که به شرق برلین میروند سنگر گرفته اند؟»
پاسخ داد که: «برای تأمین آزادی عبور و مرور اتباع غرب به شرق برلین. چه هر کدام از چهار متفق سابق میتوانند بدون کوچکترین مانعی وارد بخش دیگر برلین شوند و برلین باید از طرف چهار متفق بطور مشترک اداره شود.»

گفتم: «طبق گفته شما این تانکهای برای حفظ حقوق غرب در برلین وارد میدان شده اند آیا ممکن است بگوئید روز سیزدهم اوت که با ایجاد دیوار برلین از طرف مقامات شرقی به حقوق غرب تجاوز شده بود این تانکها کجا بودند و چرا روز سیزدهم اوت مقاومت آمروزی و رانشان ندادید؟»

جواب داد که: «علت این امر آنست که ما آنروز نمیدانستیم آنها چه میخواهند و آیا منتظر بودند که با کوچکترین عکس العملی که از طرف ما نشان داده می شود دست بانجام عملیات جنگی زنند یا نه و علاوه بر این معلوم نیست که آیا اعمال زور مقرون بصرفه و صلاح ما بود یا نه.»

جوابش دادم که: «طبق اطلاعی که بمن رسیده است روز سیزدهم اوت نیروهای پلیس شرق فاقد مهمات جنگی بوده اند و بنا بر این کافی بود از طرف شما کوچکترین مقارمتی نشان داده شود تا از ایجاد دیوار جلو گیری کند آیا سکوت آنروز شما را نباید حمل بر سهل انگاری نمود؟»

در پاسخ گفتم: «نه ما سهل انگاری نکردیم و از این گذشته امروز نمیتوانیم بگوئیم نتیجه عمل آنروزیمان چه می شد. زیرا ما وارد میدان نشدیم و نمی دانیم چه نتیجه از مقاومت مان بدست می آمد.»

گفتم: «آیا شما قبل از سیزدهم اوت از تصمیم شرق مبنی بر ایجاد دیوار باخبر بودید یا نه؟»

جواب داد: «نه ما از جریان بی خبر بودیم.»

گفتم: «شما از کوچکترین وقایعی که در شرق آلمان میگذرد باخبرید و حتی میدانید که در فلان شهر کوچک و یا دهکده آلمان شرقی فلان شخص از فلان تاریخ به جاموسی بنفع دولت مشغول میشود و بلافاصله وسیله رادیو «ریان» - ریا ز علامت اختصاری فرستنده رادیوئی در ناحیه امریکائی برلین می باشد - جریان را به اطلاع دوستان و آشنایان شخص مورد نظر میرسانید بنا بر این چگونه ممکن است قبول کنیم که شما از انجام يك چنین امر مهمی بی خبر بوده اید؟»

پاسخ داد: «این تصمیم را دولت آلمان شرقی کاملاً سریع گرفت و کمتر کسی از آن باخبر شد و لافل من از این جریان بی اطلاع بودم.»

جوابش دادم که: «تصور نمیکنم این تصمیم سریع وبدون نقشه قبلی صورت گرفته باشد زیرا اسنکها و مصالحی که بدین منظور بکاررفته اند همه يك قد و يك رنگ و يك شکل میباشد.»

جواب داد: «سنکها و مصالحی که در ساختمان دیوار بکار رفته است قبلاً برای بنای منازل تهیه شده بود.»

گفتم: «آیا تصور نمیکنید سکوتی که شما روز سیزدهم اوت در برابر ایجاد دیوار نمودید به حیثیت غرب درد نیای آزاد لطمه بزرگی وارد آورد و متحدین امریکا را در پایمردی این دولت بهنگام ضرورت در امر دفاع از کشورهای دوست و متحد مشكوك و دل سرد ساخت؟»

در پاسخ گفتم: «نه بعکس ما امیدواریم این عمل موجب بیداری کشورهای بی طرف گردد و بتواند حقیقت کمونیسمر را بدانان نشان دهد.»

گفتم: «آیا تصور میکنید این دیوارها مدت زیادی باقی خواهند ماند؟»

جواب داد: «نه. این دیوارها، دیوارهای موقتی میباشد و ما اطمینان داریم که بزودی از میان خواهند رفت.»

در مذاکرات آرزو با مقام امریکائی مسائل مهم دیگری نیز مورد بحث و گفتگو واقع و اسرار مهمی فاش شد که در شرایط فعلی فاش آنها مطابق باصلحت نمی باشد و از نگارش آنها در اینجا منصرفم. مذاکرات طولانی آرزو من با مردم امریکائی ساکن عمارت شماره ۱۷۰ خیابان کلی حدود ساعت چهار بعد از ظهر خاتمه یافت و تقریباً دو هفته بعد هنگامی که ژنرال کلی از برلین عازم واشنگتن بود در یاریس بخبر نگاران گفت: اگر ما روز سیزدهم اوت در برابر شرق از خود مقاومت نشان داده و مانع بنای دیوار شده بودیم آب از آب تکان نمیخورد!!»

از ملاقات عضو میسیون نظامی امریکائی مقیم آلمان که بازگشتم بدیدن دوست خود رفتم تا آنشب را با وی و خانواده اش تجدید دیدار کنم و تا پاسی از شب گذشته با آنها مشغول مذاکره بودم. مادرویی که در علم تاریخ و روزنامه نگاری دارای درجه دکتری میباشد داستانهایی فراوان از بیدادگریهای سربازان و قوای اشغالگر روسیه شوروی در نخستین ماههای پس از جنگ بیان داشت. یکی از اسفناکترین این داستانها شرح قتل فوجی هفت بانوی برلینی بدست سربازان روسی بود که در یک مهممانی خصوصی حضور داشتند. او میگفت بدون آنکه شرکت کنندگان در مهممانی متوجه شوند عده از سربازان روسی وارد ساختمان میگرددند و میخواهند بزور با بانوان مذکور عمل شنیع انجام دهند و چون آنها از ناموس خویش دفاع کرده و حاضر بتسلیم خود بنامجرمان نمیشوند، آتش خشم و غضب سربازان مشتعل گشته و زنان معصوم وی دفاع را هدف گلوله قرار داده و آنها را میکشند. سفتن از بانوان مقتول از دوستان خانم میزبان بوده اند.

وقتی حوالی نیمه شب میخواستم از خانواده مذکور که از مصاحبتشان درک فیض فراوان کرده بودم خدا حافظی کنم بمن توصیه کردند که چنانچه بخواهم با ترن هازم آلمان فدرال کردم از همراه بردن کتابها و مجلات و نوشته هایم خودداری کنم چه احتمال بازرسی چمدانهای مسافرین خیلی زیاد میباشد و اگر ما مورین ترن که کار گزاران حکومت شرقی هستند به اوراق و کتابها و نوشته هایم دست یابند آنوقت بر ایم تولید دردسر کرده و احياناً بازداشتم خواهند نمود.

از این راهنمایی و دلسوزی ایشان تشکر کردم و دعوت آنها را که برای چهار فردا بود قبول نمودم و قرار شد مذاکرات آنشب را نیز فردا دنبال کنیم.

وقتی به هتل بازگشتم، برنامهرکت قطارهایی را که از برلین با آلمان فدرال میروند از نظر گذراندم تا ترن مناسبی را انتخاب کنم. برنامهرکت دوسر ویس یکی حدود ساعت ۱۰ صبح و دیگری تقریباً هشت بعد از ظهر بود و چون این دوسر ویس قطار دیگری حرکت نمیکنند، قطار ساعت هشت بعد از ظهر که مطابق ساعت حرکت آن برنامه های خود را تنظیم کرده بودم طبق تغییرات جدید تقریباً نیم ساعت بعد از نیمه شب از آخرین پست کنترل آلمان شرقی میگذشت و این درست وقتی بود که ویزای من اعتبار خود را از دست میداد. برای آن که

دچار درد سر نشوم بهتر آن دیدم که با ترن ساعت ده صبح برلین را ترک گویم .

این امر برای من ناراحت کننده و غیر مطلوب بود چه در برنامه روز سه شنبه اقامت برلین چنین پیش بینی شده بود که پیش از ظهر از تاسیسات رادیو «ریاز» Rias دیدن کنم این فرستنده که بعد از رادیو مسکو قویترین فرستنده رادیویی اروپا می باشد در بخش امریکائی برلین قرار دارد و نام این فرستنده نیز مرکب از حرفهای اولیهٔ «Rundfunk» in amerikanischer Sektor میباشد در بر ملا ساختن تصمیمات سری عمال حکومت برلین شرفی رول مهمی بازی میکنند و نام اعضا پلیس مخفی ناحیهٔ شرقی را توأم با مشخصات آنها با اطلاع مردم رسانده و از خطر بر حذرشان میدارد و اگر مجال پیدا شد در موفقیتهای مناسب پیرامون نحوه کار این فرستنده بحث خواهم نمود .

صبح روز سه شنبه جریان را با دو مستم در میان نهادم و ضمناً بمقاماتی که ترتیب بازدید از «راد یوریاز» را داده بودند خبر دادم که متأسفانه باید پیش از ظهر برلین را ترک گویم و بنا بر این نخواهم توانست از «ریاز» دیدن کنم .

دوستم که برای مشایعت خود را با عجله بایستگاه راه آهن رسانید وقتی مشاهده کرد که کیف دستی و چمدانها را با خود دارم پرسید: «آیا کتابها و نوشته هایت را به خود داری یا نه؟» .

گفتم: «آری» .

گفت: «این بزرگترین سهل انگاری میباشد و من بهیچوجه صلاح نمیدانم که تو آنها را با خود ببری و برای خودت تولید خطر کنی بهتر اینست که اینها را اینجابه بگذاری تا وسیله هست برایت بفرستیم» .

گفتم: «با این همه مسافر خارجی که در ترن میباشد و من اینک آنها را در انتظار قطار می بینم و تا آنجا که بر حویلهٔ عمال حکومت ناحیهٔ شرقی آگاهی دارم تصور نمیکنم آنها بخود چنین جرأتی دهند که بیایند و بباز بینی چمدانهای مسافرین خارجی مبارک و رزقند» . دوستم که مشاهده کرد اندر زهایش در من بی تأثیر میباشد گفت: «پس حالا که اینطور است سعی کن در کویهٔ بنشیننی که تعداد خارجیان دیگر نیز در آن زیاد باشد» .

بدو قول دادم که این دستورش را بکار بندم . سرانجام ترن برلین را ترک گفت و رهسپر آلمان فدرال گردید . بنا به توصیهٔ دوستم در کویه بی برای خود تهیه جا دیدم که در آن تنی چند خارجی دیگر از اتباع انگلستان ، کانادا و نیز آلمانیهای ساکن نواحی غربی هم حضور داشتند . پس از آنکه مدتی مامورین گذرنامه ها را گرفتند و فقط ویزاها را از نظر گذرانندند . در ترن سخن از مسائل تاریخی و جغرافیائی کانادا و انگلستان و آداب و رسوم این کشورها و نیز عقاید مردم ایران و خاورزمینیها بمیان آمد و موضوع گفتگوها بقدری جالب بود که گذشت زمان محسوس نبود .

وقتی ترن بیش از چند کیلومتری تا مرز آلمان فدرال فاصله نداشت از کویه خارج

شده و در راه و ترن پنجره مقابل کویه بی را که در آن بودم کشورم و جلاویزش ایستادم هنوز بیش از چند دقیقه از توقف من در راه و ترن نگذشته بود که شخصی از کنارم گذشت و گفت: « شما بلامن بیائید ». این سخن را ناشنیده گرفتم و باخود اندیشیدم که اشتباه گرفته و باشخص دیگری کاربرد اما او برای دومین بار از کنارم گذشت و گفت: « از شما خواهش کردم که بلامن بیائید ». آنوقت دیگر برایم مسلم شد که هدف او من میباشم. اما قبلا بمن گفته شده بود که هر گاه باچنین وضعیتی مواجه شوم از متابعت خودداری کنم و بدنیال دیگران نروم و بنا بر این بلافاصله وارد کویه شدم. عبارت «بلامن بیائید» سخت مرا بخود مشغول داشته و بنا بر این به عنوان اولین اقدام احتیاطی کارت و بیزت خود را در آورده و روی آن آدرس دوتن از دوستان آلمانی خود، یکی مقیم هانور و دیگری ساکن برلین را یادداشت کرده و تصمیم گرفتم هر گاه مامورین وارد کویه شده و بخواهند مرا باخود ببرند آنرا بیکی از مسافرین داده و از او خواهش کنم تا مراتب را در نخستین نقطه مرزی آلمان فدرال باطلاع دوستانم برساند. در این فاصله گاهگاهی بانازاحتی و آشفتگی خاطر بدون آنکه جلب توجه سایرین شود راهروی ترن را از نظر میگذراندم و مرد آلمانی را مشاهده کردم که همچنان خارج از کویه ایستاده و بحال انتظار بسر میبرد. نهیدانم چقدر طول کشید تا ترن به نخستین نقطه مرزی آلمان فدرال رسید و از میان فضائی که از هر سوسیمهای خاردار آنرا احاطه کرده بودند گذشت. همینقدر میدانم که وقتی یکی از آلمانیهای حاضر در کویه گفت: «حالا دیگر وارد خاک نواحی غربی شدیم»، نفسی راحت کشیدم و خود را که تا آنوقت اسیر چنگال اندیشه و خیال و ترس و وحشت بودم آزاد یافتم و بدین ترتیب سفر ده روزه ام برلین پایان رسید.

اینک که شرح مسافرت برلین و چگونگی پیدایش اوضاع بفرنج فعلی پایان رسیده است، بمنظور آگاهی خوانندگان عزیز بافکار عمومی مردم آلمان نسبت به مسئله برلین، نتیجه آمار گیری بی سابقه ای را که در این باره نمودام ذیلامینگارم و برای آنکه بدینحوسوال و جواب نیز آشنائی حاصل شود توضیح مختصری در باره طرز اجرائی این رفتار نمودم داده میشود. از ۲۸۳۳ تن مردمی که در شهرهای مختلف آلمان مورد پرسش واقع شدند و سنین عمرشان بین ۱۸ تا هفتاد سال بود بدین نحوسوال بعمل آمد که نخست از آنها پرسیده میشد که: «اگر روزی روزه ای دریافت دارید که در آن از شما سوال شده باشد: «آیا حاضر بدینصورت لزوم از برلین بهر نحو که باشد دفاع کنید و یا بخاطر حفظ صالح از آن چشم پوشید» و مجبور به انتخاب یکی از این دوراه باشید کدام یک را انتخاب خواهید کرد؟». گروهی از سوال شدگان در باره پرسشی که از آنان بعمل آمده بود توضیحات بیشتری میخواستند و گاه قریب نیمساعت بیبحث می پرداختند و سرانجام پاسخ قطعی خود را میدادند. همچنین گروهی دیگر بلافاصله و بدون آنکه در این مورد توضیح بیشتری بخواهند بسوال فوق جواب میدادند. مجموع پاسخهای دریافتی بدین شرح میباشد:

جنس	شغل	پس از بحث کای حاضر بدافع از برلین شدند	پس از بحث کافی بچشم وشی ا برلین ری دادند	بدون هیچ بحثی حاضر بدفاع از برلین بودند	بدون هیچ بحثی بچشم پوشی از برلین ری دادند
دختر	دانشجو	۱۱ نفر	۱ نفر	۱ نفر	۲ نفر
پسر	>	> ۳۲	> ۹	> ۴	> ۱
زن	کارمند دولت یا دارای مشاغل آزاد	> ۹	> ۲	> ۲	-
مرد	>	> ۳۱	> ۱۸	> ۴	> ۴
زن	کارگر	> ۵	> ۱	> ۱	-
مرد	>	> ۲۹	> ۷	> ۱۵	> ۶
زن	خانهدار	> ۹	> ۵	> ۷	> ۳
مرد	بازنشسته	> ۲	> ۲	-	> ۱
مرد	بازرگان	> ۱۱	> ۳	-	-
		۱۳۹ نفر	۴۸ نفر	۳۴ نفر	۱۷ نفر

شماره بر این تعداد ۴ دانشجوی آلمان را هم قضا و دو دانشجوی خارجی و پنج نفر کارمند نمیدانستند چه جواب بدهند. همچنین يك نفر مرد معتقد بود که باید بامذاکره این مسئله حل شود. يك نفر دیگر گفت بسؤالات سیاسی جواب نمیدهد. دو نفر معتقد بودند باید بدون جنگ برلین را نگاهداشت. و دو نفر عقیده داشتند باید طریق صلح آمیزی بدست آید. يك نفر مرد گفت در صورت جنگ بدون دفاع خواهد ماند و يك نفر قاضی معتقد بود که چنین وضعیتی پیش نخواهد آمد و همچنین از تعداد ۱۷ دانشجوی خارجی ۹ نفر حاضر بدفاع از برلین و ۶ نفر بخاطر حفظ صلح تسلیم ساختن برلین به روسیه شوروی را تصویب کردند و نیز ۹ نفر اتباع کشورهای دیگر که بیشتر شان سوئیسی بودند و مورد سؤال واقع شدند همه حاضر بدفاع از برلین بودند.

یکی از کسانی که پس از مدت ها بحث و گفتگو چشم پوشی از برلین را تجویز نموده رئیس یکی از بانک های معتبر آلمان می باشد. او که در جنگ گذشته از افسران عالی رتبه ارتش آلمان بوده است، پیرامون علت ابراز نظریه خود چنین گفت: «وقتی جنگ اخیر تقریباً به پایان رسیده و کار هیتلر و آلمان ساخته شده بود و دیگر کوچکترین خطری از جانب آلمان متوجه دنیا نبود یکی از فرماندهان معروف نیروی هوایی آلمان به مقامات امریکائی پیشنهاد نمود که با بر طرف شدن خطر نازیسم دیگر اجازه ندهند که پای سپاهیان روسی با آلمان باز شود و روسها این کشور را با شغال خود در آورند و که و نیزم جانشین نازیسم شود. اما

متأسفانه امریکائیها باین پیشنهاد روی موافق نشان ندادند و آلمان را در اختیار که ونیستها گذاردند و بنابر این حالا نیز باید خود امریکائیها این کوساله‌ای را که روی بام برده‌اند یائین بیاورند و بدین سبب من کوچکترین کاری در این مورد انجام نخواهم داد و حاضر بدفاع نه بیابم. یکی از دانشجویان علم حقوق درباره علت آمدن کی خود بدفاع از برلین چنین استدلال نمود: « روسها مثل بچه‌بی ادب و ذنری هستند که اگر انسان کوش بخواستها و تمایلاتشان بدهد هر گز حدی برای تمایلات خود قائل نخواهند شد و دامنه هوی و هوسهایشان روز بروز وسیعتر میشود. اما اگر بجای تسلیم شدن بخواستهای آنها یکبار درست و حسابی جلویشان درآمده و مقابلشان بایستند دیگر خاموش میشوند و می‌فهمند که نباید توقع بیش از حد داشته باشند. متأسفانه تا بحال دنیای آزاد در برابر این بچه‌های بی تربیت بیش از اندازه گذشت بخروج داده است و بنابر این روسها بنا بگفته **«کندی»** به **«تاکتیک سالامی»** — سالامی نوعی کالیاس از گوشت الاغ میباشد که از آن ورقه‌های نازک میبرند و هر گاه چیزی را کم کم بچینه تسلط در آورند بپسیدن ورقه‌های نازک این کالیاس تشبیهش مینمایند. نویسنده عمل کرده و دنیای آزاد را بزیر جنگال خود میکشند. دنیا باید روسیه شوروی را بدین حقیقت واقف سازد که نمیتواند و نباید بدخواه خود پشت پا بفرار دها و تمهیدات بین‌المللی که خود آنها را امضاء و قبول کرده است بزند. باید روزی در نقطه جلوی روسها را گرفت و بعقیده من آن روز امروز و آن نقطه برلین است. »

باذکر این دو استدلال در اینجا یادداشتهای من پیرامون برلین پایان میرسد. از زمانی که من در برلین بسر میبرم تا با امروز تحولات تازه در این شهر پدید آمده است و در بسیاری از نقاط پشت دیوارهای سیزدهم اوت، دیوارهای تازه کشیده‌اند که بمنزله پشت بند برای دیوارهای سابق میباشد. در ایام کریسمس گذشته، بسیاری از ساکنین این شهر که نمیتوانستند نزد خانواده‌های خود به ناحیه شرقی بروند انتحار نمودند و بسیاری از ساکنین بخش شرقی این شهر هنگام فرار بفریب برلین هدف گلوله واقع و بدیاری عدم رهسپار و خانواده‌های آنان غرق ماتم شدند. آنچه در این شهر میگذرد بس غم‌انگیز و خطرناک است. غم‌انگیز برای مردم دارای احساسات و عواطف بشری و خطرناک برای صلح جهان. ازین روی بعنوان ختم مقال به سیاستمداران و زمامداران کشورها، مردم تشنه صلح و آزادی و به آنها که نمیخواهند باردیگر چهره کریمه‌قرت جنک را مشاهده کرده و عزیزان خود را از دست داده و خود نیز گرفتار مصائب غیر قابل تصویری که نتیجه فحری جنک است بشوند، بیدار باش داده و آنها را متوجه این آتش مشتعل نموده و از آنانکه رأی و عقیده‌شان مؤثر میباشد تقاضای کنم که بخاطر بشریت هر چه زودتر راه حل عادلانه که مبتنی بر اصول عدالت و انسانیت باشد برای حل مسئله برلین و وحدت آلمان پیدا کنند. چه فریب شصت میلیون نفر انسان، انسانی را که مثل هر موجود دیگری به وطن و

زاد و بوم - و هموطنان خود علاقه دارند عصبانی نگاهداشتن و آنهارا از تعیین سرنوشته خویش محروم ساختن دور از اصول انسانیت و برای صلح جهان بزرگترین خطر را دارا میباشد. اینک که سالها از پایان جنگ جهانی دوم میکشود و قوای اشغالگر دول فاتح، خاک سایر کشورهای مغلوب جنگ یا بعبارت دیگر کشورهای متحد آلمان مانند ایتالیا و ژاپن - را بکلی تخلیه نموده و مردم این کشورها را در تعیین سرنوشته خود آزاد گذارده اند باید به مردم آلمان نیز چنین حقی داده شود که خود سرنوشته خویش را تعیین کنند و این حقیقت را فراموش ننمایند که: وضعیت دوران اشغال و جنگ هرگز نمیتواند ملاک عمل برای دوران صلح باشد. بعقیده من برای تعیین سرنوشته آلمان ورژیم مغلوب مردم این کشور باید انتخاباتی آزاد تحت نظر یک هیئت نظارت بی طرف بین المللی در سراسر خاک این کشور و اعم از قسمت های غربی و شرقی - بدون حضور و دخالت قوای دول فاتح آلمان - آمریکا، فرانسه و روسیه شوروی - انجام شود و تازمانی که این امر صورت تحقق بخود نگرفته است تمام برلین بصورت یک شهر آزاد بین المللی که قوای ملل متحد مسئولیت حفظ امنیت و آزادی آن را عهده دار خواهد بود، در آید.

اینست تنها راهی که میتواند حقوق میلیونها تن مردم ساکن این نقطه جهان و صلح عمومی را تأمین کند و اگر فرار شود روزی خطر جنگ از دنیا رخت بر بندد باید بدان عمل شود.

آلمان فدرال - فرایبورگ بهمن ماه ۱۳۴۰

